

پیشگفتار

حوزه‌های علمیه شیعه، وارث میراث ماندگار علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام و پاسدار حریم و کیان شریعت و عقاید اسلامی‌اند. این رسالت خطیر، مسئولیت عالمان دین‌پا را در عرصه تعلیم و تربیت، چند برابر کرده است. دغدغه‌های همیشگی عالمان متعهد و طلاب و فضلاء دلسوز نسبت به اصلاح و غنابخشی کمی و کیفی شیوه‌ها، متون و الگوهای آموزشی، در راستای بالندگی، پویایی و کارآمدی نظام آموزشی حوزه، ضرورت بازنگری و اصلاح تدوین متون بدیع و کارآمد را مورد تأکید قرار می‌دهد.

منزلت و رفعت جایگاه متون درسی در حوزه‌ها و بهره‌مندی از ثرات گران‌سنگ و ذخایر ارزشمند متون قویم، از صلاحای سلف و وزانت و اعتبار مؤلفان آنها ایجاب می‌کند که در اصلاح و تدوین متون درسی، اهتمام و دقت و تأمل شایسته مبذول شود. همچنین دگرگونی و تحول در گرایش‌ها، نیازها، انتظارات، شیوه‌ها و الگوهای تعلیم و تربیت، مسئولیت متولیان و متصدیان امر آموزش و پژوهش و برنامه‌ریزی درسی را در حوزه افزون می‌سازد تا به صورت مستمر با ارائه روش‌ها و قالب‌های بدیع و با ارفقای محتوا به اصلاح و تدوین متون درسی، همت گمارند.

از این رو مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران بر اساس ضرورت‌ها و نیازهای یاد شده، به اصلاح و تدوین متون درسی اقدام و ده‌ها جلد کتاب درسی را طراح، تدوین و منتشر کرده است. در این فرایند سعی شده که با حفظ اصالت و غنای محتوایی گنجینه‌های ارزشمند بر جای مانده از عالمان گذشته، با کاربست تکنولوژی آموزشی و مراعات اصول، معیارها و الگوهای جدید، متونی متناسب با اهداف خود، در چارچوب برنامه‌ها و سرفصل‌های مصوب و سطح علمی و انتظارات فراگیران ارائه کند.

پیمودن این مسیر بلند و طولانی، به مساعدت و حمایت همه جانبه استادان، صاحب‌نظران، مدیران و طلاب معزز نیازمند است که با ارائه پیشنهادها، نقدها و دیدگاه‌هایشان از طریق رایانامه (Motoon@whc.ir) ما را در بهبود بخشی و طی نمودن درست و صحیح این مسیر صعب و دشوار یاری دهند.

در اینجا فرصت را غنیمت می‌شماریم و از تمامی دست‌اندرکاران این طرح سترگ، به ویژه مؤلف محترم جناب استاد حجت الاسلام والمسلمین سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)، کارشناسان گرانقدر که ارزیابی علمی این کتاب را بر عهده گرفته‌اند، مدیریت محترم تهیه و تدوین متون و منابع درسی، قدردانی می‌کنیم و تلاش خالصانه آنان را ارج می‌نهیم.

معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه خواهران

فهرست

فصل یکم: درست نویسی.....	۹
بخش یک: درس های اصلی.....	۹
درس یکم: کلیدهای درست نویسی (۱).....	۱۰
درس دوم: کلیدهای درست نویسی (۲).....	۱۷
درس سوم: کلیدهای درست نویسی (۳).....	۲۷
درس چهارم: کلیدهای درست نویسی (۴).....	۳۵
درس پنجم: کلیدهای درست نویسی (۵).....	۴۶
درس ششم: کلیدهای درست نویسی (۶).....	۵۵
بخش دو: مطالعه آزاد.....	۶۳
درس هفتم: کلیدهای درست نویسی (۷).....	۶۳
درس هشتم: کلیدهای درست نویسی (۸).....	۷۲
فصل دوم: زیبانویسی.....	۸۱
درس نهم: زیبانویسی (۱).....	۸۲
درس دهم: زیبانویسی (۲).....	۹۲

۱۰۶.....	درس یازدهم: زیبانویسی (۳)
۱۱۸.....	درس دوازدهم: زیبانویسی (۴)
۱۳۳.....	فصل سوم: ویرایش
۱۳۴.....	بخش یک: درس های اصلی
۱۳۴.....	درس سیزدهم: نشانه گذاری (۱)
۱۴۵.....	درس چهاردهم: نشانه گذاری (۲)
۱۷۵.....	بخش دوم: مطالعه آزاد
۱۵۵.....	درس پانزدهم: شیوه خط (۱)
۱۶۷.....	درس شانزدهم: شیوه خط (۲)
۱۸۳.....	پیوست

مقدمه

یادداشت ویراست سوم

ای نام توبه‌ترین سرآغاز...

این درسنامه در سه فصل با ۱۲ درس اصلی و ۴ درس مطالعه آزاد، برای تدریس در دو واحد آموزشی فراهم آمده است. فصل یکم به درست‌نویسی، فصل دوم به زیبانویسی، و فصل سوم به ویرایش می‌پردازد. فصل یکم، خود، شامل دو بخش اصلی (شش درس) و مطالعه آزاد (دو درس) است. قواعد مهم‌تر درست‌نویسی در بخش اصلی آمده که استادان ارجمند در کلاس به تدریس آن می‌پردازند. مطالعه بخش مطالعه آزاد، به فراگیران عزیز توصیه می‌شود تا بتوان نگارشی خود بیفزایند. فصل دوم که به زیبانویسی می‌پردازد، چهار درس اصلی دارد. فصل سوم که شامل اصول و نکات ویرایشی است، دو درس اصلی و دو درس مطالعه آزاد را دربردارد. نیز در پایان کتاب، سه جدول کاربردی واژگان و تعبیر را جای داده‌ایم که نیازمند تدریس نیست؛ اما فراگیران عزیز هنگام نگارش مقالات و پایان‌نامه‌ها و آثار علمی خود، می‌توانند از آن به صورت الفبایی استفاده فراوان کنند.

هدف از تألیف این درسنامه، آشنا کردن فراگیران با اصول بنیادین نگارش و ویرایش است. فراگیری که این درس‌ها را با حوصله مطالعه کنند و تمرین‌ها را به دقت انجام دهند، می‌توانند در حد «نثر معیار» درست و زیبا بنویسند. در این درسنامه، مقصود از «شیوایی»، همین درستی و زیبایی است. البته برای آن که نویسنده‌ای بتواند به اصول زیبانویسی در حد پیشرفته تسلط یابد و متون ادبی خاص بنویسد، باید دوره‌های تکمیلی بدیع و بیان و معانی را طی کند که در حوصله این اثر نیست.

مثال‌های متنوع که در این کتاب آورده‌ایم، برای آن است که جنبه کارگاهی آن حفظ گردد. به فراگیران گرامی توصیه می‌کنیم که همه مثال‌های این درسنامه را با حوصله و دقت مطالعه کنند و تمرین‌ها را با جدیت انجام دهند. البته تجربه نشان داده است که استادان ارجمند فرصت نخواهند یافت تا همه مثال‌ها را در کلاس به گفتگو بگذارند. به پیشگاه استادان بزرگوار پیشنهاد می‌کنیم که برای هر مورد، به یک یا دو مثال بسنده کرده، مطالعه مثال‌ها و شواهد دیگر را به فراگیران واگذارند. همچنین پیدا است که در مجال این درس دو واحدی، امکان بررسی تمرین فراگیران در کلاس فراهم نخواهد شد. بهتر است در آغاز هر جلسه، دقایقی به حل مشکلات اساسی فراگیران در پاسخ به تمرین‌ها اختصاص یابد. نیز به فراگیران گرامی توصیه جدی می‌کنیم که تمرین‌ها را با حوصله انجام دهند و حتی اگر گاه از عهده پاسخ به سؤالی برنمی‌آیند، به اندازه امکان و توان بکوشند.

در این اثر، به دنبال عرضه قواعد محض دستوری و اطلاعات خام ادبی نبوده‌ایم. هر جا نکته‌ای دستوری یا بلاغی و یا ادبی آورده‌ایم، فقط به جهت ضرورتی است که در زمینه نگارش دارد. سرورانی که خواهان مطالعات فزون‌تر در زمینه ادبیات و فنون و علوم آن هستند، پس از گذراندن این دوره، به فراخور نیاز و توان خود، باید به سراغ متون تخصصی بروند. نیز کسانی که مشتاق کارورزی و تمرین در زمینه قالب‌های خاص نگارش، مانند مقاله نویسی، ترجمه، نگارش نثر ادبی و داستان و مانند آن‌ها هستند، می‌توانند در آثار اختصاصی، مطلوب خود را بجویند.

صاحب این قلم، سی و پنج سال پیوسته با دانشجویان و طلاب علوم دینی، مذاکره ادبی داشته و در قلمرو نگارش و ویرایش و روش تحقیق، حلقه بحث و درس برگزار کرده است. نیز افزون بر این اثر، در همین قلمرو، چند کتاب مستقل، از جمله دو درسیه «بر ساحل سخن» و «بربال قلم» و چندین شیوه‌نامه را تألیف کرده و خود، صاحب ۴۵ عنوان کتاب انتشار یافته است. آن چه در این اثر آمده، حاصل آن تجربه‌ها و نیز بازنگری در آن درسیه‌ها است. افزون بر این، در گذار سال‌ها تدریسی ویراست نخست و دوم همین کتاب، استادان و طلاب و دانشجویان ارجمند و نیز مسئولین محترم تألیف و تدوین متون حوزه علمیه خواران، نکاتی سودمند گوشزد کرده‌اند که کوشیده‌ام تا در این ویراست سوم، آن‌ها را به کار بندم. در همین جا، از لطف و راهنمایی همه آن بزرگواران خالصانه سپاسمندم.

شاید برخی اعتراض کنند که میزان اطلاعات ادبی عرضه شده در این اثر اندک است. همچنین شاید بر این بنده خرده گیرند که نمونه‌ها و شواهد، بیشتر به آثار نثر معاصر گرایش یافته است. تجربه به من آموخته که برای تربیت نویسندگانی مسلط بر اصول بنیادین شیوانویسی، چنین درسیه‌ای مناسب‌تر از آثاری پرطمطراق است که ذهن خواننده را از آموخته‌های ادبی و نیز نمونه‌های شعری سرشار کنند. البته به یقین، کاستی‌های این اثر فراوان است و نقدهای عالمانه، مرا در پی گرفتن این راه سی و پنج ساله یاری خواهد کرد.

از حضرت موعود والا که جهان ظهورش را مشتاقانه انتظار می‌کشد، خاکسارانه درخواست می‌کنم که این اثر را به دیده تأیید امضا فرماید؛ باشد که مرا توشه راه سخت آخرت و مخاطبان گرامی را دستمایه فراهم ساختن آثاری در خدمت دین و مردم گردد. بادا که اهل دلی روزی از این بنده، به دعای خیر یاد کنند...

گفتی: «هدف کجاست؟» کماندار را پیرس

من تیرم و روان؛ چه خبر از نشانه‌ام؟

سید ابوالقاسم حسینی (زرفا)؛ بهار ۱۳۹۷

فصل یکم: دست نویسی

بخش یک

درس های اصلی

کلیدهای درست نویسی (۱)



- از فراگیر انتظار می رود در پایان این درس بتواند:
۱. از نگارش جمله های پرپیچ و خم پرهیز نماید.
 ۲. جمله را به صورت روشن و گویا بنویسد.
 ۳. از جمله فرعی، بیش از حد استفاده نکند.
 ۴. از نگارش جمله های دبستانی پرهیز کند.

در این فصل به ۴۰ کلید درست نویسی می پردازیم که سی مورد در دروس اصلی و ده مورد در بخش مطالعه آزاد، جای دارند. این ۴۰ کلید به صورت کاملاً کارگاهی و با ذکر مثال عرضه می شوند تا راهنمایی عملی برای نویسندگان باشند. اگر خوانندگان این درسنامه، کلیدهای درست نویسی را با دقت مطالعه کنند و تمرین ها را با حوصله انجام دهند، نوشته هایشان از لحاظ درست نویسی به حدی پذیرفتنی می رسد. همه این مثال ها را از کتب و مقالات منتشر شده، برگرفته ایم؛ اما تنها در مواردی به مأخذ اشاره کرده ایم که احساس کرده ایم صاحب آن اثر نمی رنجد.

۱. از جمله دراز و پرپیچ و خم پرهیز کنیم

از جمله های دراز و پرپیچ و خم، باید پرهیز کرد. نباید بکوشیم که معانی چندگانه را درون یک جمله بگنجانیم. اصولاً هر جمله برای بیان یک معنای مستقل، مناسب است. در این مثال دقت کنید و ببینید که تلاش نویسنده برای جای دادن چندین مفهوم در یک جمله، چگونه آن را دشوار و پیچیده کرده است:

مثال (۱)

این کلمه را به مناسبت این که در نطق هیتلر... در جواب تلگرافی که روزولت

رئیس جمهور اِتاژونی^۱ که در یکی دو هفته پیش به آلمان کرده بود که آیا حاضرید برای پنج یا ده سال حمله بر فلان دولت نکنید کرده بود آمده بود و معنی‌اش را نمی‌دانستم پیدا کردم.

پیشنهاد:

معنای این کلمه را بدین مناسبت که در تطق معروف هیتلر آمده بود، یافتم. روزولت، رئیس جمهور اِتاژونی، یکی دو هفته پیش به آلمان چنین تلگراف کرده بود: «آیا حاضرید پنج یا ده سال به فلان دولت حمله نکنید؟» و هیتلر در جواب تلگراف وی، این تطق را انجام داده بود.

مثال (۲)

مستدعی است نسبت به پرداخت حق الزحمه‌هایی که مورد تصویب قرار گرفته است، دستور مقتضی صادر فرمایید.

پیشنهاد:

خواهشمندم دستور دهید دستمزدهای تصویب گشته، پرداخت شود.

جمله اصلی، نمونه «نثر اداری» است که امروز در ارتباطات اداری و رسمی رایج شده و حتی به قلمرو نوشته‌های غیراداری هم سرایت یافته است. مهم‌ترین ویژگی این نثر، خشکی کلمات و درازنویسی بی‌هوده و آوردن کلمات مرکب است. این گونه نگارش به نثر معاصر فارسی، بسیار آسیب زده است. حتی اگر نویسندگانش آگاه و چیره‌دست، نامه‌ای شیوا و روان در موضوعی اداری بنویسد که این ویژگی‌های منفی در آن نباشد، او را از اصول نامه‌نگاری ناآگاه می‌خوانند!

مثال (۳)

بنا به روایتی، نخستین تجربه حدیثی احمد بن حنبل در سن ۱۵ سالگی و با سفرش به کوفه به قصد استماع از علی بن هاشم (م. ۱۷۹ ق.) آغاز گردید که از شیعیان مورد کینه برخی عوام و در عین حال مورد وثاقت پیشوایان حدیث به شمار می‌رفته است.

۱. اِتاژونی: ایالات متحد آمریکا. این واژه فرانسوی است.

پیشنهاد:

بر پایه روایتی، نخستین تجربه حدیثی احمد بن حنبل در ۱۵ سالگی با سفرش به کوفه، به قصد استماع از علی بن هاشم (م. ۱۷۹ ق.) آغاز گردید. علی بن هاشم از شیعیانی بود که برخی عوام به او کینه می‌ورزیدند؛ اما پیشوایان حدیث وی را ثقه می‌شمردند.

اصولاً جدا کردن چند واحد جمله که در هم فرو رفته‌اند، به ساده‌تر شدن آن بسیار کمک می‌کند. در مثال بالا، یک جمله بلند را به دو جمله تفکیک کردیم و خود جمله دوم را نیز به دو بخش تقسیم نمودیم تا روان و شیوا شود.

۲. جمله را به صورت روشن و گویا بنویسیم

گذشته از روانی و سادگی واژه‌ها، خود جمله نیز باید روشن باشد. برای رسیدن به این هدف، اجزای جمله باید با هم منسجم و یکپارچه باشند. جمله‌هایی که ساختار گویا و روشنی نداشته باشند، خواننده را به رنج و زحمت می‌افکنند.

مثال (۱)

در عصر ما، عبرت‌های عاشورا مورد توجه بیشتر مصلحان بوده است.

از این جمله، دو برداشت می‌توان کرد:

۱. «توجه بیشتر» مصلحان. یعنی «بیشتر» صفت «توجه» است. در این صورت، معنای جمله چنین است: در این عصر، بیش از گذشته، مصلحان به عبرت‌های عاشورا توجه داشته‌اند.

۲. توجه «بیشتر مصلحان». یعنی «بیشتر مصلحان» مضاف الیه «توجه» است. در این حالت، جمله چنین معنا می‌دهد: بیشتر مصلحان این عصر، به عبرت‌های عاشورا توجه داشته‌اند.

اکنون اگر جمله را به این صورت بنویسیم، این ابهام از میان می‌رود و فقط معنای اول فهمیده می‌شود:

در عصر ما، مصلحان به عبرت‌های عاشورا بیشتر توجه کرده‌اند.

نیز اگر جمله را به این حالت درآوریم، فقط معنای دوم فهمیده می‌شود:

در عصر ما، بیشتر مصلحان به عبرت‌های عاشورا توجه کرده‌اند.

مثال (۲)

با ارسالی سیاهه عملکرد نمایندگی های شهرستان و صورتجلسه شورای معاونان مبنی بر افزایش سهمیه ها در راستای راهبردهای سال آتی که به نظر مقام محترم وزارت رسیده است، همراه با جوابیه ایشان به شرح زیر ایفاد می گردد.

پیشنهاد:

گزارش کار نمایندگی های شهرستان ها و نیز صورت جلسه شورای معاونان که برای تحقق اهداف برنامه در سال آینده، با افزایش سهمیه ها موافقت کرده، همراه پاسخ وزیر محترم فرستاده می شود.

مثال (۳)

این برنامه که در کمیسیون صنایع بررسی خواهد شد، براساس نتایج گردهمایی رؤسای مراکز آموزش عالی در زمینه همکاری با صنایع کشور که در آبان ماه سال گذشته در حضور وزرای فرهنگ و آموزش عالی و صنایع برگزار شد، تنظیم گردیده است.

پیشنهاد:

این برنامه که در کمیسیون صنایع بررسی خواهد شد، براساس نتایج گردهمایی رؤسای مراکز آموزش عالی تنظیم شده است. این گردهمایی در آبان سال گذشته با حضور وزیر فرهنگ و آموزش عالی و وزیر صنایع برگزار شد.

۳. در کاربرد «جمله فرعی» صرفه جویی کنیم

مقصود از جمله فرعی، جمله ای است که به صورت ربطی یا معترضه و یا جزآن، در جمله اصلی قرار می گیرد. جمله فرعی گاهی در آغاز جمله اصلی، گاه در میان و گاه در پایان آن می آید. به این جمله بتگرید:

مولوی فلسفه ای خاص از زندگی ارائه می کند که جلوه روشن آن را می توان در ابیات آغازین مثنوی او دید.

در این مثال، جمله اصلی این است:

- مولوی فلسفه ای خاص از زندگی ارائه می کند.

- جمله بعدی که به آن ربط داده شده، جمله فرعی است:

- جلوه روشن آن را می‌توان در ابیات آغازین مثنوی او دید.
تا این جا، ایرادی دیده نمی‌شود. حال اگر همان جمله را به این شکل بنویسیم، مناسب
نیست:

مولوی فلسفه‌ای خاص از زندگی ارائه می‌کند که جلوه روشن آن را که بسیاری از
عارفان و ادیبان به آن توجه کرده‌اند، می‌توان در ابیات آغازین مثنوی او که از
ناله‌های فراق نی سخن می‌گوید، دید.

در این مثال، دو جمله فرعی دیگر در میان همان جمله فرعی اول، افزوده شده‌اند. این
کار سبب شده که خواننده نتواند سیر طبیعی جمله را دنبال کند. مناسب است که این گونه
جمله‌های فرعی به صورت جمله مستقل درآیند و در جای خود قرار گیرند:

مولوی فلسفه‌ای خاص از زندگی ارائه می‌کند که جلوه روشن آن را می‌توان در
ابیات آغازین مثنوی او دید. در این ابیات که بسیاری از عارفان و ادیبان به آن
توجه کرده‌اند، وی از ناله‌های فراق نی سخن می‌گوید.

پس از آوردن چند قاعده در باره شیوه جمله‌بندی، اکنون سزاوار است یک بند (پاراگراف)
دارای جمله‌های دارای ساختار مناسب را بیاوریم:

سخن امام علی در نهج‌البلاغه، دربردارنده استواری معنا و زیبایی الفاظ در حد
اعجاز است که جز قرآن کریم بر آن برتری نمی‌یابد. علی که خود فرزند قرآن است،
خداوندگار کتابی است که آن نیز فرزند قرآن نامیده شده است. این، کتابی است
که با گذشت روزگار کهنه نمی‌شود و طراوت و شادابی‌اش کاسته نمی‌گردد و تا
همیشه با مطالب پُرارزش خاطر اندیشمندان را می‌نوازد و با لطافتش روح
زیبایی‌طلب ادیبان و سخن‌سرایان را سیراب می‌کند.

این متن کوتاه سه جمله دارد. جمله اول، با آن که مطالب مختلف دارد، مبهم و پیچیده
نیست و قسمت‌های آن به درستی کنار هم قرار گرفته‌اند. جمله دوم کوتاه انتخاب شده تا
وقتی در کنار جمله اول و سوم که قدری دراز هستند، قرار می‌گیرد، ذهن خواننده را آزار ندهد.
جمله سوم بلند است؛ اما چون از جمله‌های کوتاه و گویا و روشن با «واو» عطف ترکیب یافته،
به سادگی فهمیده می‌شود. همچنین تعبیرهای به کار رفته در هر سه جمله، زیبا و رسا و قابل
فهم هستند.

۴. از جمله‌های دبستانی پرهیز کنیم

گفتیم که باید از جمله‌های بلند و چند سطری و پریپیچ و خم پرهیز کنیم. در عین حال، به کار بردن جمله‌های بریده بریده و کوتاه بی‌پای نیز مناسب نیست. این گونه جمله‌ها که اصطلاحاً «دبستانی» نامیده می‌شوند، نوشته را مست و شبک جلوه می‌دهند.

مثال

قرآن راهنمای بشر است. نور قرآن بر همه عالم می‌تابد. اگر قرآن نبود، جهان تیره می‌شد.

پیشنهاد:

قرآن راهنمای بشر و نورگستر جهان است و اگر نبود، جهان تیره می‌شد.

رعایت این چهار اصل، می‌تواند نوشته را گویا و روان سازد:

آزمون

جمله‌های زیر را به صورت ساده و روان، یازنویسی کنید:



از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. جمله را به صورت طبیعی و مستقیم، بنگارد.
۲. هریخش از جمله را به اندازه معمول و معتدل، بیاورد.
۳. میان کلمات نهاد، فاصله نیندازد.
۴. میان نهاد و گزاره، فاصله نیاورد.
۵. نهاد و گزاره را با هم متناسب و هماهنگ سازد.
۶. تناسب نهاد و گزاره را از لحاظ تعداد، رعایت کند.



۵. جمله را به صورت طبیعی بچینیم

در نثر معیار^۱ هر جمله باید دارای چینش طبیعی براساس اصول دستور زبان پارسی باشد. در چینش طبیعی، ارکان جمله با این نظم کنار هم قرار می‌گیرند:

۱. جمله فعلی:

* فاعل + فعل تام^۲ لازم.

مثال: سرما رفت.

* فاعل + مفعول + فعل تام متعدی معلوم.

مثال: بهار، سرما را برد.

* تائب فاعل + فعل تام متعدی مجهول.

۱. مقصود از «نثر معیار» سبکی از نگارش است که برای فهم عموم مخاطبان زبان فارسی در یک دوره زمانی، مناسب باشد. مقالات علمی دارای نثر معیار هستند. در انواع نوشته‌ها مانند داستان، خاطره، سفرنامه، و قطعات ادبی، گاهی با آگاهی و ظرافت و مهارت، تا اندازه‌ای از برخی اصول نثر معیار فاصله گرفته می‌شود؛ مثلاً به فراخور آهنگ جمله، چینش طبیعی و دستوری آن تغییر می‌یابد.

۲. فعل تام، فعلی است که نشان دهد کاری انجام شده یا حالتی رخ داده است. فعل ربطی، فعلی است که فقط میان دو چیز پیوند برقرار کند. فعل‌های ربطی از این قوارند: است، بود، شد، گشت، گردید.

مثال: سرما بُرده شد.

۲. جمله اسمی یا اسنادی:

* مُسْنَدٌ إِلَيْهِ + مُسْنَدٌ + فعل ربطی.

مثال: سرما رفتنی است.

این‌ها بخش‌های اصلی جمله‌اند که «ارکان» نام دارند؛ یعنی وجود آن‌ها برای جمله کاملاً ضرورت دارد. «اجزای» جمله بخش‌هایی هستند که در کنار ارکان قرار می‌گیرند و وجودشان برای انتقال مفهوم اصلی جمله، ضروری نیست؛ بلکه معنایی را به مفهوم اصلی جمله می‌افزایند. مثلاً در این جمله، قید (سرانجام) و مفعول با واسطه یا مَتَّوْمٌ (گوشه فراموشی) «جزء» هستند، نه «رکن»:

- سرانجام بهار، سرما را به گوشه فراموشی برد.

* قید + فاعل + مفعول + حرف اضافه + مَتَّوْمٌ + فعل تامّ متعدی معلوم.

نکته یکم: معمولاً قید در آغاز جمله قرار می‌گیرد؛ البته اگر قید مربوط به مفهوم کل جمله باشد. در غیر این صورت، هر قید پیش از قسمتی می‌آید که از لحاظ مفهومی به آن مربوط است. مثلاً «قید فعل» پیش از فعل می‌آید؛ همچون کلمه «بسیار» در این جمله:

- پیامبر برای هدایت مردم بسیار رنج برد.

نکته دوم: مَتَّوْمٌ در کنار قسمتی قرار می‌گیرد که در باره آن توضیح می‌دهد. مثلاً در

همان جمله، مَتَّوْمٌ در باره فعل توضیح می‌دهد و از این رو، در کنار آن قرار گرفته است.

جمله‌ای را که با چینش طبیعی تنظیم گردد، «جمله مستقیم»^۱ می‌نامند. البته گاهی رعایت نکردن این چینش، مُجاز است؛ مانند هنگامی که جمله آهنگین و زیباتر شود. چنین جمله‌ای را «جمله غیرمستقیم» می‌گویند. تنها نویسندگان خوش ذوق یا صاحب سبک می‌توانند به خوبی از جمله غیرمستقیم استفاده کنند. مثلاً در این جمله، برای رعایت ضرب‌آهنگ نوشته، از چینش غیرمستقیم استفاده شده است:

شگفت است که باید دل بسوزانی، برای کندگامان و نه برای کندذهنان!^۲

۱. کلمه‌ای که پس از حرف اضافه (با، به، از، در...) قرار گیرد، «مَتَّوْمٌ» یا «مفعول با واسطه» نام دارد. معمولاً این

کلمه را به اشتباه، با فتحه میم دوم (مَتَّوْمٌ) تلفظ می‌کنند.

۲. این اصطلاح با «نقل قول مستقیم و غیرمستقیم» اشتباه گرفته نشود.

۳. ماسه و کف، جبران خلیل جبران، ص ۴۸.

در این جمله، چینش طبیعی یا مستقیم چنین بوده است:
شگفت است که باید برای کنگامان و نه برای کندذهنان، دل بسوزانی.

مثال (۱)

افلاطون در نظریه مثل، به نوعی از ایدئالیسم نظر دارد.

پیشنهاد:

در نظریه مثل، افلاطون به نوعی از ایدئالیسم نظر دارد.

مثال (۲)

نویسنده در تألیف این کتاب بسیار از منابع دست اول تاریخ اسلام به گفته خود بهره برده است.

پیشنهاد:

در تألیف این کتاب، نویسنده، به گفته خود، از منابع دست اول تاریخ اسلام، بسیار بهره برده است.

۶. بخشی از جمله را طولانی نکنیم

باید کوشید که هر بخش جمله بیش از اندازه طولانی نشود. بلند شدن رکن یا جزء جمله، هم فهم جمله را دشوار می‌کند و هم از سادگی و شیوایی آن می‌کاهد.

مثال (۱)

آب خواستن امام حسین علیه السلام که مظهر شکیبایی و پایداری بوده است از لشکر ناکسان و سیاهدلان یا عدم آن، از مسائل چالش برانگیز است.

در این جمله، «نهاد» عبارت است از:

– آب خواستن امام حسین علیه السلام که مظهر شکیبایی و پایداری بوده است از لشکر ناکسان و سیاهدلان یا عدم آن.

۱. «نهاد» بخشی از جمله است که در باره آن خبری می‌دهیم. آن خبر، «گزاره» نامیده می‌شود. نهاد می‌تواند یکی از این سه نقش را داشته باشد: فاعل، نایب فاعل، مستأنیه.

این نهاد ۲۱ کلمه دارد و بیش از اندازه طولانی شده است. به همین دلیل، هم فهم جمله دشوار گشته و هم از زیبایی آن کاسته شده است.
پیشنهاد:

یکی از مسائل چالش برانگیز، این است: آیا امام حسین علیه السلام، آن مظهر شکیبایی و پایداری، از لشکر ناکسان و سپاهلان آب خواسته است؟

مثال (۲)

از آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام، کسانی که دعوت وی را قبول نداشتند، بنای مخالفت همه جانبه را با آن گذاشتند.

«بنای مخالفت همه جانبه را گذاشتند» یک «گروه فعلی» دراز است. بهتر است این عبارت را کوتاه کنیم و معنای قیدی آن (= همه جانبه بودن) را به صورت «قید» (= به طور گسترده) پیش از فعل بیاوریم.
پیشنهاد:

از آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام، کسانی که دعوت وی را قبول نداشتند، به طور گسترده با آن مخالفت کردند.

۲. نهاد را تجزیه نکنیم

گاهی نویسندگان، به تقلید از شیوه گویش و محاوره، نهاد را تجزیه می‌کنند و بخشی از آن را در گزاره می‌آورند. این کار موجب سست شدن نوشتار یا در اصطلاح «ضعف تألیف» می‌گردد.

مثال

موضوعاتی که در قرآن یاد نشده‌اند، احکام آن‌ها از سنت استنباط می‌شود.

در این جمله، گزاره چنین است:

– از سنت استنباط می‌شود.

و نهاد این است:

– موضوعاتی که در قرآن یاد نشده‌اند، احکام آن‌ها.

این نهاد نابسامان است و قسمتی از آن، یعنی عبارت «احکام آن‌ها» تجزیه شده و به گزاره چسبیده است.

پیشنهاد:

احکام موضوعات یاد نشده در قرآن، از سنت استنباط می‌شود.

۸. میان نهاد و گزاره فاصله نیندازیم

در نثر معیار، نهاد و گزاره باید پشت سر هم و بدون فاصله قرار گیرند. فاصله میان نهاد و گزاره، جمله را زشت و فهم آن را دشوار می‌کند.

مثال

شیخ طبرسی که برخی او را منسوب به ظَهرِی (معزب تفرش) و بعضی منسوب به ظَهرِستان می‌دانند و لذا گروهی وی را ظَهرِسی و گروهی هم ظَهرِسی می‌خوانند، دارای چند اثر تفسیری است.

در تحلیل دستوری این جمله، باید گفت که نهاد عبارت است از:

- شیخ طبرسی.

و گزاره عبارت است از:

- دارای چند اثر تفسیری است.

یک جمله ربطی میان نهاد و گزاره فاصله افکنده است. این جمله «وابسته نهاد» شمرده

می‌شود و در باره آن توضیح می‌دهد.

پیشنهاد:

شیخ طبرسی دارای چند اثر تفسیری است. برخی او را منسوب به ظَهرِی (معزب تفرش) می‌دانند و وی را ظَهرِسی می‌خوانند. بعضی نیز او را منسوب به ظَهرِستان می‌شمارند و لقبش را ظَهرِسی می‌دانند.

۹. سازگاری میان نهاد و گزاره را مراعات کنیم

نهاد و گزاره باید با یکدیگر ارتباط منطقی داشته باشند. نبود چنین ارتباطی، جمله را خام و دبستانی و دچار «ضعف تألیف» می‌کند. برای حفظ این ارتباط منطقی، نهاد و گزاره باید هم از لحاظ معنا با یکدیگر هماهنگ باشند و هم از لحاظ دستوری، سازگاری داشته باشند.

مثال (۱)

پیامبر بیان بخشی از احکام را به چانشینان خود سپرده و به دست ایشان انتشار یافته است.

این جمله مرکب، از دو جمله ترکیب یافته که با «واو عطف» به هم وصل شده‌اند. تحلیل دستوری این جمله چنین است:

جمله اول:

نهاد: پیامبر.

گزاره: بیان بخشی از احکام را به جانشینان خود سپرده است. («است» به قرینه لفظی حذف شده است).

جمله دوم:

نهاد: پیامبر. (محذوف به قرینه لفظی)

گزاره: به دست ایشان انتشار یافته است.

گزاره جمله دوم با نهاد آن، از لحاظ معنایی سازگاری ندارد؛ زیرا چنین جمله‌ای مفهوم منطقی درستی ندارد: «پیامبر به دست ایشان انتشار یافته است.» برای اصلاح این ناسازگاری، می‌توان دو کار کرد:

۱. نهاد جمله دوم حفظ شود؛ اما گزاره به گونه‌ای تغییر یابد که با آن سازگار گردد.

پیشنهاد:

پیامبر بیان بخشی از احکام را به جانشینان خود سپرده و وظیفه انتشار آن را به ایشان وانهاده است.

۲. نهاد جمله دوم تغییر یابد و با نهاد جمله اول، متفاوت شود. به این ترتیب، گزاره با نهاد خود در جمله اول و نیز گزاره با نهاد خود در جمله دوم سازگار می‌شود.

پیشنهاد:

پیامبر بیان بخشی از احکام را به جانشینان خود سپرده است و ایشان آن را انتشار داده‌اند.

مثال (۲)

جرج جرداق مسیحی چنان مجذوب نهج البلاغه می‌شود که موجب می‌شود ۲۰۰ بار این کتاب را مرور کند.

پیشنهاد:

جرج جرداق مسیحی چنان مجذوب نهج البلاغه می‌شود که ۲۰۰ بار این کتاب را مرور می‌کند.

مثال (۳)

در داستان های کوتاه این نویسنده، از یک تکنیک و قوه تخیل قوی مایه گرفته شده است و برای نویسندگان و منتقدان غالباً نمونه های کامل داستان های کوتاه به شمار می آیند.^۱

تحلیل دستوری این جمله مرکب چنین است:
جمله اول:

قید: در داستان های کوتاه این نویسنده.

نهاد: مایه (نایب فاعل). در حقیقت معنا این است: مایه داستان او از قوه تخیل گرفته شده است.

گزاره: از یک تکنیک و قوه تخیل قوی گرفته شده است.
جمله دوم:

نهاد: داستان های کوتاه این نویسنده. (محدوف به قرینه لفظی)

گزاره: برای نویسندگان و منتقدان غالباً نمونه های کامل داستان های کوتاه به شمار می آیند.

نهاد جمله اول که در این جمله مرکب، برای جمله دوم نیز نهاد به شمار می آید، با گزاره دوم سازگاری ندارد؛ زیرا ترکیب آن چنین می شود: «مایه داستان او، برای نویسندگان و منتقدان غالباً نمونه های کامل داستان های کوتاه به شمار می آیند.»
پیشنهاد:

داستان های کوتاه این نویسنده از تکنیک و قوه تخیل قوی، مایه گرفته اند و غالباً برای نویسندگان و منتقدان، نمونه های کامل داستان کوتاه به شمار می آیند.

۱۰. نهاد و گزاره را از لحاظ تعداد، برآبریاوریم

هنگامی که نهاد جاندار است، نهاد و گزاره باید از لحاظ تعداد (مفرد و جمع بودن) با یکدیگر سازگار و برابر باشند. هنگامی که نهاد بی جان است، دو شیوه به کار می رود. گاهی فعل در گزاره، مفرد می آید و گاهی جمع. در این صورت، باید به ذوق ادبی رایج توجه کرد. مثلاً بهتر است گفته شود:

۱. شیوه های داستان نویسی، پیتر وست لند، ص ۱۵۸.

تمدن‌های بزرگ، مردانی بزرگ پرورانده‌اند.

در این جا، «تمدن‌ها» نهاد بی‌جان جمع است و ذوق ادبی رایج، اقتضا می‌کند که برایش فعل جمع آورده شود. گاهی نیز همین ذوق اقتضا می‌کند که نهاد بی‌جان جمع مانند مفرد در نظر گرفته شود. مثلاً گفته می‌شود:

آرای این دانشمند، مورد توجه اهل بصیرت است.

در این جمله، «آرای» جمع «رای» است که با فعل مفرد در باره آن گزارش داده‌ایم. نکته‌ای که باید بر آن تأکید کنیم، رعایت وحدت روش در اثربیک نویسنده است. اگر نویسنده‌ای برای یک نهاد بی‌جان جمع، گزاره مفرد بیاورد، نباید برای همان کلمه در جای دیگر، از گزاره جمع استفاده کند.

مثال (۱)

سرهای مقدس شهدای کربلا از کوفه به شام فرستاده شد و سپس یزید دستور دفن آن‌ها را صادر کرد.

نهاد بی‌جان جمع (سرهای مقدس شهدا) در جمله اول با فعل مفرد (فرستاده شد) آمده است. در جمله دوم، برای همین کلمه ضمیر جمع (آن‌ها) به کار رفته است. پیشنهاد:

سرهای مقدس شهدای کربلا از کوفه به شام فرستاده شدند و سپس یزید دستور دفن آن‌ها را صادر کرد.

مثال (۲)

مخاطب خداوند، همه مؤمنانی است که در معرض فریب شیطان قرار دارند.

پیشنهاد:

مخاطبان خداوند، همه مؤمنانی هستند که در معرض فریب شیطان قرار دارند.

نکته: در جمله پیشنهادی، نهاد جاندار جمع (مخاطبان) به چشم می‌خورد و حتماً باید فعل جمع داشته باشد. اما در جمله اصلی، آن کلمه به صورت مفرد (مخاطب) به کار رفته و سپس در گزاره آن، کلمه جمع (مؤمنان) آمده است. در این گونه جمله‌ها، باید از همان آغاز، از کلمه جمع استفاده کرد.

خلاصه

- رعایت این شش اصل، می‌تواند نوشته را گویا و روان سازد:
۱. نگارش ارکان و اجزای جمله به صورت طبیعی و مستقیم.
۲. آوردن هر بخش از جمله به اندازه معتدل.
۳. فاصله نینداختن میان کلمات نهاد.
۴. فاصله نینداختن میان نهاد و گزاره.
۵. هماهنگی ساختن نهاد و گزاره.
۶. متناسب ساختن نهاد و گزاره از لحاظ تعداد.

آزمون

۱. جمله زیر را به گونه‌ای اصلاح کنید که نهاد و گزاره با هم سازگار شوند:
سعی پیامبر در این بود که اصحاب هر آن چه که می‌شنوند، بنویسند تا بدین وسیله از تحریف دور بماند.
۲. با اصلاح جمله‌های زیر، فاصله میان نهاد و گزاره را از میان ببرید:
(۱) گنجینه‌های پُرازش علم، همانان که خداوند از آنان در قرآن مجید به عنوان پاسخ‌دهنده در علم یاد کرده، نیز دارای سخنان و روایاتی که راهگشا و هادی می‌باشد، بودند.
(۲) اهمیت آثار اسلامی مربوط به مکه و مدینه، گرچه این دو شهر در چند دهه اخیر به شدت دستخوش تغییرات اساسی شده‌اند، از آن رو است که بیشتر این آثار تألیف قرون گذشته یا ده‌ها سال پیش هستند.
(۳) این پژوهشگر علوم دینی که در حوزه تاریخ اسلام و ایران، به ویژه دوران صفویه آثار پرشماری را در قالب کتاب و مقاله پدید آورده است، کتاب حاضر را به انگیزه آشنا ساختن زائران خانه خدا با مکه و مدینه نگاشته است.
۳. نهاد و گزاره جمله‌های زیر را از لحاظ مفرد و جمع بودن، با هم سازگار کنید:
(۱) منابع دست اول تاریخ اسلام که تا قرن پنجم تألیف شده است، به این ماجرا نپرداخته‌اند.
(۲) در کتب تاریخی، از چاه‌هایی که در این منطقه به دست وی حفر شده است، نشانه‌هایی آمده و شمار آن‌ها بیش از ۵۰ حلقه ذکر گشته است.
۴. ارکان یا اجزای طولانی جمله‌های زیر را کوتاه کنید:
(۱) از امتیازات این کتاب که در بسیاری از منابع مهم و معتبر قرون نخست قمری برجای

مانده در میان میراث مکتوب نویسندگان بزرگ مسلمان، به آن اشاره شده، نشان دادن جایگاه اجتماعی قاضیان است.

(۲) محققان، «آخر الزمان» شامل بخش پایانی حیات روزگار از جمله همه دوران پیامبر خاتم که از چهارده قرن پیش آغاز شده است را دارای گستره‌ای وسیع می‌دانند.

از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. از کاربرد فعل طولانی پرهیز نماید.
۲. فعل مجهول را درست و اندک، به کار ببرد.
۳. نوع درست فعل را به کار گیرد.
۴. فعل‌های هم‌طراز را با یکدیگر هماهنگ سازد.

۱۱. از آوردن فعل طولانی پرهیزیم

سزاوار است از افعال ساده و کوتاه استفاده کنیم، مگر آن که برای مفهوم مورد نظر ما، فعل ساده وجود نداشته باشد. همچنین اگر به دلیل تنوع بخشیدن به نوشته یا آهنگین و زیبا ساختنش ناچار باشیم از فعل‌های ترکیبی استفاده کنیم، باید بکوشیم که از کمترین کلمات بهره گیریم. اکنون چند مصدر را یاد می‌کنیم که طولانی بودن آن‌ها معمولاً ضرورتی ندارد. سپس شکل کوتاه هریک را می‌آوریم:

- احترام مَرعی داشتن ❖ احترام نهادن
- استقبال به عمل آوردن ❖ استقبال کردن
- به منصف ظهور رساندن ❖ ظاهر کردن، آشکار ساختن
- حضور به هم رسانیدن ❖ حاضر شدن، حضور یافتن
- به مورد اجرا گذاشتن ❖ اجرا کردن

مثال

شیخ نهایت احترام را در حق او مَرعی داشت و استقبال گرمی از وی به عمل آورد و حمایت خود از او را به منصف ظهور رساند تا آن جا که در حلقه درسش حضور به هم رسانید.

پیشنهاد:

شیخ به او بسیار احترام نهاد و از وی به گرمی استقبال کرد و حمایت خود از او را آشکار ساخت تا آن جا که در حلقه درسش حضور یافت.

۱۲. از فعل مجهول به صورت درست و اندک استفاده کنیم

یکی از انواع گشته‌برداری^۱، استفاده فراوان از فعل مجهول است. در زبان عربی، از فعل مجهول بسیار استفاده می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «قیل له» یعنی: «به او گفته شد». اما در زبان فارسی، معمولاً می‌گوییم: «به او گفتند». مقصود از این جمله آن است که گوینده را نمی‌شناسیم. در حقیقت، به کار بردن فعل جمع در این جا، بدون یاد کردن از فاعل، همان نقش فعل مجهول را در عربی ایفا می‌نماید. در زبان فارسی فقط هنگامی باید از فعل مجهول استفاده کنیم که واقعاً تأکید بر ناشناخته بودن فاعل، ضرورت داشته باشد. بهترین نمونه کاربرد فعل مجهول در جایی است که اگر بخواهیم از فعل معلوم استفاده کنیم، ترکیب جمله یا پاراگراف آسیب ببیند. به این متن کوتاه توجه کنید:

انسان برای هدفی مقدس آفریده شده است. او می‌تواند خوب را از بد تشخیص دهد و راه خود را آزادانه انتخاب کند. او است که بهشت یا دوزخ را در همین جهان برای خود برمی‌گزیند.

در این متن، درباره انسان سخن می‌گوییم و بر نقش او تأکید می‌کنیم. از همین رو، جمله نخست با انسان آغاز می‌شود و همین نهاد در هر سه جمله حفظ می‌گردد. برای حفظ این تأکید، بهتر است در جمله اول هم انسان را نهاد قرار دهیم و به شکل نایب فاعل بیاوریم و از فعل مجهول استفاده کنیم. اگر این متن را به صورت زیر درآوریم و از فعل معلوم بهره گیریم، تأکید بر انسان کم‌رنگ می‌شود:

خدا انسان را برای هدفی مقدس آفریده است. او می‌تواند خوب را از بد تشخیص دهد و راه خود را آزادانه انتخاب کند. او است که بهشت یا دوزخ را در همین جهان برای خود برمی‌گزیند.

مثال (۱)

از سوی ادیبان گفته شده است که....

پیشنهاد:

۱. گشته‌برداری یعنی به صورت تقلیدی، ساختاری را از زبان دیگر به زبان فارسی انتقال دادن، بدون آن که با ویژگی‌های زبان فارسی سازگاری داشته باشد.

ادیان گفته‌اند که

نکته: کلماتی چون «توسط»، «به وسیله»، «از جانب»، و «از سوی» که در جمله‌های دارای فعل مجهول استفاده می‌شوند، هم جمله را زشت می‌کنند و هم معمولاً غیرمنطقی و بی‌دلیل به کار می‌روند.

مثال (۲)

تفکر «تشبیه» با تقریر کتاب طبقات الحنابلہ توسط ابن ابی‌علی حنبلی (م. ۵۲۶ ق.)^۱ در میان حنابلہ رسمی شناخته شد.

پیشنهاد:

این ابی‌علی حنبلی (م. ۵۲۶ ق.) با نگارش کتاب طبقات الحنابلہ، تفکر «تشبیه» را در میان حنبلیان رسمیت بخشید.

نکته: اصولاً هرگاه نهاد در جمله ذکر شده باشد، شایسته نیست که برایش فعل مجهول بیاوریم. فعل مجهول در جایی به کار می‌رود که از نهاد یاد نشده باشد.

۱۳. نوع درست فعل را به کار بوییم

از ویژگی‌های نوشته شیوا، به کار بردن فعل به صورت درست است. نویسنده باید انواع فعل را خوب بشناسد و موارد کاربرد هر یک را به درستی بداند و به طور ویژه با کاربرد فعل‌های ماضی نقلی و بعید، ماضی و مضارع التزامی، و ماضی و مضارع استمراری آشنا باشد. به دلیل کاربرد خاص این چند فعل، آن‌ها را به کوتاهی مرور می‌کنیم:

ماضی نقلی: کاری در زمان گذشته رخ داده و اثر یا نتیجه آن تا زمان حال باقی است. ساختار: ^۲بن ماضی + های غیرملفوظ + ام، ای، است، ایم، اید، اند. نمونه: رفته‌ایم.

– ماضی بعید: کاری در زمان گذشته دورتر، نسبت به زمان حال، انجام گرفته است. ساختار: بن ماضی + های غیرملفوظ + بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند. نمونه: رفته بودیم.

۱. یعنی: متوفای سال ۵۲۶ هجری قمری.

۲. «بن فعل»، دربرگیرنده معنای فعل است و «شناسه» فعل، بیان‌کننده زمان یا شخص آن فعل، برای رسیدن به بن ماضی فعل، لازم است که «ن» را از آخر مصدر آن حذف کنیم. نمونه: «رفت».

- ماضی التزامی: انجام گرفتن کاری در زمان گذشته حتمی نبوده و به چیزی بستگی داشته است. ساختار: بن ماضی + های غیرملفوظ + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند. نمونه: رفته باشیم.

- مضارع التزامی: انجام گرفتن کاری در زمان حال حتمی نیست و به چیزی بستگی دارد. ساختار: بن مضارع^۱ + م، ی، د، یم، ید، ند. نمونه: رویم = پژویم.

- ماضی استمراری: کاری در زمان گذشته به صورت مستمر و پیوسته، انجام می‌شده است. ساختار: می + ماضی ساده. نمونه: می‌رفتیم.

- مضارع استمراری: کاری در زمان حال به صورت مستمر و پیوسته انجام می‌گیرد. ساختار: می + بن مضارع + م، ی، د، یم، ید، ند. نمونه: می‌رویم.

مثال

شک نیست که بعد از درگذشت او، بقعه شکوهمندی بر مزارش ساخته بوده باشند.

پیشنهاد:

شک نیست که بعد از درگذشت او، بقعه‌ای شکوهمند بر مزارش ساخته‌اند.

«ساخته بوده باشند» فعل ماضی بعید التزامی است؛ یعنی انجام فعل با تردید یا شرط همراه است و زمان آن، پیش از انجام کاری در زمان گذشته بوده است. در این جمله، از عبارت «شک نیست» استفاده کرده‌ایم؛ پس پای تردید و شرط و التزام در میان نیست. همچنین از لحاظ زمانی، استفاده از ماضی بعید صحیح نیست؛ زیرا از کاری سخن نرفته که پیش از کاری دیگر انجام شده باشد. در این جا، باید از ماضی نقلی استفاده کرد؛ زیرا کاری در گذشته انجام شده که زمان آن کاملاً معلوم نیست و از گذشته تا حال اثرش ادامه یافته است. اکنون برای مروری بر کاربرد افعال، قطعه‌ای کوتاه را می‌آوریم که در آن، از چند نوع فعل به درستی استفاده شده است. کنار هر فعل، عددی نهاده و دلیل درستی هریک را نوشته‌ایم:

بهمن نامه منظومه‌ای به تقلید از شاهنامه فردوسی در تاریخ سلاطین بهمنی دکن است (۱). این منظومه تا زمانی که آذری در دکن می‌زیست (۲)، به دوران سلطنت

۱. «بن مضارع» بخش اصلی فعل مضارع، بدون شناسه است. نمونه: «رو».

احمد شاه رسیده بود (۳) و آذری تعهد کرد (۴) که در بازگشت به خراسان، آن را به اتمام رساند (۵). ظاهراً تا دوران شاهی علاءالدین به نظم آن ادامه داد (۶) و آن چه را می‌سرود (۷)، به دکن می‌فرستاد (۸).

- (۱) فعل ربطی حال. ارتباطی همیشگی را گزارش می‌کند.
- (۲) فعل ماضی استمراری. از گذشته‌ای که در مدتی خاص استمرار داشته، خبر می‌دهد.
- (۳) فعل ماضی بعید. از گذشته‌ای پیش از گذشته دیگر حکایت می‌کند.
- (۴) فعل ماضی ساده. از گذشته‌ای که در زمانی خاص پایان یافته، خبر می‌دهد.
- (۵) فعل مضارع التزامی. درباره کاری سخن می‌گوید که انجام آن حتمی نیست.
- (۶) فعل ماضی ساده. از کاری حکایت دارد که تحقق آن پایان یافته است.
- (۷) و (۸) فعل ماضی استمراری. کاری را گزارش می‌کند که در زمانی خاص در گذشته استمرار داشته است.

۱۴. فعل‌های هم‌طراز را هماهنگ با یکدیگر بیاوریم

هرگاه جمله دارای چند فعل هم‌طراز و هم‌رتبه باشد، باید آن فعل‌ها از لحاظ زمان با یکدیگر هماهنگی و سازگاری داشته باشند.

مثال (۱)

این کتاب «جامعه» نام دارد و همواره نزد پیشوایان معصوم بوده است.

پیشنهاد:

این کتاب «جامعه» نام دارد و همواره نزد پیشوایان معصوم است.

این کتاب «جامعه» نام داشته و همواره نزد پیشوایان معصوم بوده است.

باید هر دو فعل یا حال باشند یا ماضی نقلی. دقت کنید که در این جا «بوده است» ماضی نقلی است، نه ماضی بعید.

مثال (۲)

سید مرتضی ادیبان و دانشمندان را به زانو درآورده و گوی سبقت را از همگان می‌رباید.

پیشنهاد:

سید مرتضی ادیبان و دانشمندان را به زانو درآورد و گوی سبقت را از همگان ربود.

فعل ماضی نقلی در صورتی مناسب است که اثر کاری تا زمان حاضر گسترش یافته باشد. اگر نویسنده بخواهد بگوید که سید مرتضی در مقایسه با همه ادیبان و دانشمندانی که پس از وی تا روزگار ما می‌زیسته‌اند، نیز سرآمد بوده است، باید از ماضی نقلی استفاده کند و بگوید:

سید مرتضی ادیبان و دانشمندان را به زانو درآورده و گوی سبقت را از همگان ربوده است.

از آن جا که بعید است نویسنده چنین ادعایی داشته باشد، بهتر است از ماضی ساده استفاده کند.

نکته: اگر بخواهیم رویدادی را که در گذشته رخ داده، به صورت ملموس و عینی بیان کنیم، می‌توانیم از فعل مضارع استفاده نماییم. در این هنگام، باید مراقب هماهنگی فعل‌های هم‌طراز باشیم. برای نمونه، در همین مثال، می‌توانیم این‌گونه نیز بنویسیم:

سید مرتضی ادیبان و دانشمندان را به زانو درمی‌آورد و گوی سبقت را از همگان می‌رباید.

خلاصه

رعایت این چهار اصل، می تواند نوشته را گویا و روان سازد:

۱. پرهیز از کاربرد فعل طولانی.

۲. استفاده درست و اندک از فعل مجهول.

۳. به کار گرفتن نوع درست فعل.

۴. هماهنگ سازی فعل های هم طراز.

آزمون

۱. در ترجمه استاد فولادوند از قرآن کریم، ده فعل از انواع گوناگون را از لحاظ درستی دستوری و

تناسب زمانی، ارزیابی و در صورت لزوم، اصلاح کنید.

۲. جمله زیر را بخوانید و به پرسش ها پاسخ دهید:

ما از سازمان ملل متحد درخواست می کنیم که هر چه زودتر، امر بازگشت به وطن تمام

اقوامی را که به وسیله قدرت های عضو محور از کشور خود رانده شده اند، تأمین نماید.^۱

- آیا نوع فعل ها به درستی انتخاب شده است؟ چرا؟

- جمله را چگونه باید تغییر داد تا بخش پیچیده و طولانی «امر بازگشت... تأمین نماید» کوتاه شود؟

۳. در این جمله، فعل های هم طراز را هماهنگ کنید:

با شروع جنگ جهانی اول، وی نیروهایی از قبایل را گرد آورد و در بصره میان او و انگلیسی ها

جنگ سختی درمی گیرد.

۴. در جمله زیر، بهتر است که فعل «فرود آورده شده» به صورت مجهول باقی بماند یا به حالت

معلوم درآید؟ دلیل آن را بیان کنید.

مسلمانان بر این باورند که قرآن یک بار به صورت کامل توسط جبرئیل در شب قدر بر محمد

فرود آورده شده و سپس بار دیگر به صورت تدریجی بر او نازل گشته است.

۱. پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، روزه گارودی، ص ۲۲.

۵. به جای این مصدرهای پیچیده، مصدرهای روان یا همان معنا به کار ببرید:

- اسائه ادب روا داشتن

- موجبات زیان به کسی را فراهم آوردن

- حضور به هم رساندن

۶. در این متن، نوع افعال را مشخص کنید و بگویید که آیا درست به کار رفته‌اند یا خیر.

در زمان حیات پیامبر، وی قرآن را بر مسلمانان می‌خواند. برخی آن را حفظ می‌کردند و برخی بر تکه‌های چرم و ... می‌نوشتند. از آن جا که متن قرآن هنوز ناقص بود، امکان «کتاب ساختن» آن وجود نداشت. جمع قرآن در زمان پیامبر را «تألیف» می‌گویند. بعضی احتمال داده‌اند که مسلمانان قرآن را در زمان‌های بعد تنظیم کرده باشند؛ اما روایات دلالت دارند که ترتیب آیات، توفیقی، یعنی مستند به تعیین پیامبر، است و بسیاری از علما این عقیده را در آثار خود آورده‌اند.



از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. چند فعل را کنار هم قرار ندهد.
۲. فعل‌های وابسته را به شکل صحیح استفاده کند.
۳. میان اجزای فعل مرکب، فاصله نیندازد.
۴. در صورت لزوم، از «مفعول مؤول» استفاده نماید.
۵. از حرف نشانه، به ضرورت استفاده کند.
۶. حرف نشانه را در جای مناسب به کار گیرد.



۱۵. فعل‌ها را کنار هم نیاوریم

تا جایی که ممکن است، نباید چند فعل اصلی بدون فاصله کنار یکدیگر قرار گیرند. کنار هم قرار دادن چند فعل اصلی، نوشته را سست می‌کند. تأکید بر کلمه «اصلی» از این رو است که این قاعده شامل فعل «معین» نمی‌شود. فعل «معین» آن است که به کمک فعل اصلی می‌آید تا با آن، فعلی را بسازد. مثال: «خواهند» در «خواهند رفت» فعل معین است.

مثال (۱)

در این بنا، کتیبه‌ای که تاریخ ساخت آن را مشخص سازد، وجود ندارد.

پیشنهاد:

در این بنا، کتیبه‌ای وجود ندارد که تاریخ ساخت آن را مشخص سازد.

مثال (۲)

پی‌ریزی شخصیت کودک از هنگامی که متولد می‌شود، آغاز می‌گردد.

پیشنهاد:

پی‌ریزی شخصیت کودک از هنگام تولد او آغاز می‌شود.

پی‌ریزی شخصیت کودک از هنگامی آغاز می‌گردد که متولد می‌شود.

مثال (۳)

شیخ از حوزه درس استادانش بهره گرفت و از آنان دارای اجازاتی نیز هست.

پیشنهاد:

شیخ از حوزه درس استادانش بهره گرفت و از آنان اجازاتی نیز دریافت کرد.
هر دو فعل باید ماضی ساده باشند؛ زیرا از ماجرایی در زمان گذشته حکایت می کنند که در زمان خاص رخ داده و پایان یافته است.

مثال (۴)

گاهی او مطلب را به صورتی بیان خواهد کرد که برای شما اعجاب آور و مطبوع باشد و شوق و رغبتتان را به خواندن برمی انگیزد.^۱

پیشنهاد:

گاهی او مطلب را به صورتی بیان می کند که برای شما اعجاب آور و مطبوع باشد و شوق و رغبتتان را به خواندن برانگیزد.

در جمله اصلی، از سه فعل استفاده شده است:

۱. بیان خواهد کرد. (آینده)

۲. باشد. (مضارع التزامی)

۳. برمی انگیزد. (مضارع استمراری)

از این سه فعل، فعل های دوم و سوم با یکدیگر هم طرازند و به هم عطف شده اند. فعل اول از حقیقتی مستمر حکایت دارد و باید به صورت مضارع اخباری باشد؛ اما فعل های دوم و سوم در جمله ربطی (پس از حرف ربط «که») به کار رفته اند و نتیجه جمله اول هستند و تحقق آن ها حتمی نیست؛ بلکه هنگامی رخ می دهند که فعل اول به درستی تحقق یافته باشد. پس باید به گونه مضارع التزامی بیان شوند.



۱۶. فعل‌های وابسته را به گونه صحیح بیاوریم

گاهی رویدادی را که در زمان گذشته رخ داده، با دو فعل پیوسته گزارش می‌کنیم که یکی فعل اصلی است و دیگری فعل وابسته به آن. در این حال، باید فعل اصلی به صورت ماضی ساده و فعل وابسته به صورت مضارع التزامی بیاید، نه ماضی ساده؛ زیرا آن چه در زمان گذشته انجام شده، همان فعل اصلی است. به این مثال بنگرید:

رکن الدوله دستور داد که بقعه‌ای بر مزار شیخ بسازند.

آن چه در زمان گذشته به صورت اصلی اتفاق افتاده، دستور دادن رکن الدوله است. این کار را با فعل ماضی ساده گزارش می‌کنیم. فعل دیگر (بسازند)، یعنی فعل وابسته، از کاری حکایت دارد که قرار بوده براساس این دستور انجام شود و به آن فرمان وابسته بوده است. از این رو، باید فعل دوم به صورت مضارع التزامی ذکر گردد. پس جمله زیر نادرست است:

رکن الدوله دستور داد که بقعه‌ای بر مزار شیخ ساختند.

مثال (۱)

دولت وعده داد که حقوق عقب افتاده کارمندان را پرداخت خواهد کرد.

پیشنهاد:

دولت وعده داد که حقوق عقب افتاده کارمندان را پرداخت کند.

مثال (۲)

جانبازان سرافراز دست و پا دادند تا ایمان پایدار مانند.

پیشنهاد:

جانبازان سرافراز دست و پا دادند تا ایمان پایدار یماند.

۱۷. میان اجزای فعل مرکب، فاصله نیندازیم

اجزای فعل مرکب باید کنار یکدیگر قرار گیرند. مثلاً «جای دارد» یک فعل مرکب است که نباید بین دو جزء آن فاصله بیفتد. پس این جمله نادرست است:

—مهر او جای در قلب من دارد.

مثال (۱)

معلم زندگی‌اش را صرف تربیت انسان‌ها می‌کند.

پیشنهاد:

معلم زندگی‌اش را برای تربیت انسان‌ها صرف می‌کند.

مثال (۲)

او سعی لازم را در فهمیدن مطالب کتاب نکرده است.

پیشنهاد:

او برای فهمیدن مطالب کتاب به اندازه لازم سعی نکرده است.

مثال (۳)

در سال ۱۹۳۱ م. گاندی اوج بسیار می‌گیرد.

پیشنهاد:

در سال ۱۹۳۱ م. گاندی بسیار اوج می‌گیرد.

نکته: «بسیار» قید است و جزء فعل نیست. «اوج می‌گیرد» فعل مرکب است. پس نباید قید میان دو جزء فعل قرار گیرد.

مثال (۴)

هر تباهی که بر سر مردمان می‌آید، ریشه در فراموشی خدا دارد.

پیشنهاد:

هر تباهی که بر سر مردمان می‌آید، در فراموشی خدا ریشه دارد.

۱۸. در صورت لزوم، از «مفعول مؤوّل» استفاده کنیم

مفعول از بخش‌های جمله است که گاهی طولانی می‌شود و آن را بدینما و سست و پیچیده می‌کند. یکی از راه‌های رفع این عیب، به کار بردن «مفعول مؤوّل» است. مفعول مؤوّل آن است که به شکل جمله پس از حرف ربط (که) و بدون حرف نشانه (را) به کار رود.

مثال (۱)

نگارش این اثر به قلم میرزای بزرگ در سال ۱۰۲۷ ق. را نقل کرده‌اند.

تحلیل دستوری این جمله چنین است:

- نهاد: تاریخ‌نگاران. (محذوف به قرینه معنوی)

- مفعول: نگارش این اثر به قلم میرزای بزرگ در سال ۱۰۲۷ ق.

- حرف نشانه: را.

- فعل مرکب: نقل کرده اند.

پیشنهاد:

نقل کرده اند که این اثر در سال ۱۰۲۷ ق. به قلم میرزای بزرگ نگارش یافته است.

تحلیل دستوری این جمله چنین است:

- نهاد جمله اول: تاریخ نگاران. (محدوف به قرینه معنوی)

- گزاره جمله اول: نقل کرده اند.

- حرف ربط: که.

- نهاد جمله دوم: این اثر.

- گزاره جمله دوم: در سال ۱۰۲۷ ق. به قلم میرزای بزرگ نگارش یافته است.

- مجموع جمله دوم: مفعول مؤول.

مثال (۲)

انسان های آزاده، سر خم کردن پیش ناکسان به قصد بهره بردن از مقام و مال و

مثال دنیا را بر نمی تابند.

پیشنهاد:

انسان های آزاده، بر نمی تابند که برای بهره بردن از مقام و مال و مثال دنیا، نزد

ناکسان سر خم کنند.

۱۹. از حرف نشانه (را) به ضرورت استفاده کنیم

حرف نشانه (را) گاه به صورت نادرست به کار می رود. معمولاً این عیب آن گاه آشکار می شود که جمله دارای «نهاد مفعولی» باشد. نهاد مفعولی، رکنی از جمله است که از لحاظ دستوری برای فعل جمله پایه، نهاد باشد و از لحاظ معنا برای فعل جمله پیرو، مفعول باشد. به این مثال توجه کنید:

پیامبرانی که خدا فرستاده، هادیان بشر بودند.

این جمله از دو بخش «پایه» (اصلی) و «پیرو» (فرعی) تشکیل شده است. جمله پایه این است: «پیامبران هادیان بشر بودند.» جمله پیرو این است: «[این پیامبران را] خدا فرستاد.» پس اصل این جمله چنین بوده است:

پیامبرانی که خدا آن‌ها را فرستاد، هادیان بشر بودند.

سپس برای کوتاه‌سازی، «آن‌ها را» حذف شده و جمله به شکلی که دیدیم، درآمده است. از این رو، تحلیل دستوری این جمله چنین است:

۱. جمله پایه:

- مسند الیه: پیامبران.

- مسند: هادیان بشر.

- فعل ربطی: بودند.

۲. جمله پیرو:

- فاعل: خدا.

- مفعول: آن‌ها.

- حرف نشانه: را.

- فعل تام: فرستاد.

می‌بینید که نهاد جمله پایه (پیامبران) مسند الیه است و نیازی به مفعول ندارد. پیشتر هم اشاره کردیم که اصولاً در جمله‌های اسنادی، بر خلاف جمله‌های فعلی، به مفعول نیاز نیست و ترکیب نحوی چنین است: مسند الیه + مسند + فعل ربطی. پس نباید پس از «پیامبران» حرف نشانه قرار گیرد. در عین حال، همین کلمه از لحاظ معنایی، نه دستوری، مفعول جمله پیرو است. این را در اصطلاح، «نهاد مفعولی» می‌گویند. در این حال، به نقش دستوری این کلمه توجه می‌کنیم که نهاد و مسند الیه است. پس از مسند الیه، حرف نشانه قرار نمی‌گیرد و فقط مفعول به حرف نشانه نیاز دارد. پس جمله زیر نادرست است:

پیامبراتی را که خدا فرستاد، هادیان بشر بودند.

بدین سان، هرگاه کلمه‌ای برای جمله پایه، نهاد باشد، همراه «را» نمی‌آید، هرچند از نظر معنا، برای جمله پیرو، مفعول باشد. اما اگر کلمه‌ای برای جمله پایه، مفعول باشد، «را»

می پذیرد، اگر چه ظاهراً به جای نهاد نشسته باشد. در جمله زیر، «پیامبرانی» با این که در آغاز آمده، مفعول جمله پایه است؛ از این رو همراه «را» می آید:

پیامبرانی را می شناسیم که به قوم خود نفرین کردند.

تحلیل دستوری این جمله، چنین است:

۱. جمله پایه:

- نهاد و فاعل: ما. (محذوف به قرینه لفظی)

- مفعول: پیامبرانی.

- حرف نشانه: را.

- فعل: می شناسیم.

۲. جمله پیرو:

- نهاد و فاعل: آنان. (محذوف به قرینه لفظی^۱)

- حرف اضافه: به.

- متوهم: قوم.

- مضاف الیه: خود.

- فعل: نفرین کردند.

مثال

به هر جای از نهج البلاغه را که بنگریم، نشانه های بلاغت را می بینیم.

پیشنهاد:

به هر جای از نهج البلاغه که بنگریم، نشانه های بلاغت را می بینیم.

هر جای از نهج البلاغه را که بنگریم، نشانه های بلاغت را می بینیم.

۱. فعل «کردند» که سوم شخص جمع است، نشان می دهد که فاعل نیز سوم شخص جمع است. پس در این جا، قرینه، لفظی است.

در جمله اصلی، کلمه پس از حرف اضافه (به)، متمم است. یک کلمه نمی‌تواند هم متمم باشد و هم مفعول. اما در جمله دوم، همان کلمه پس از حرف اضافه قرار ندارد و مفعول است. پس همراه حرف نشانه می‌آید.

۲۰. از حرف نشانه (را) در مکان مناسب استفاده کنیم

حرف نشانه (را) باید در مکان درست قرار گیرد تا هم مفهوم به درستی انتقال یابد و هم جمله زیبا گردد. مکان «را» پس از هسته مفعول است. مقصود از هسته مفعول، دقیقاً همان کلمه یا کلماتی است که معنای مفعولی دارد. گاهی مفعول دارای یک بخش توضیحی (وابسته مفعول) است که در حقیقت جزء هسته مفعول نیست. در این حالت، حرف نشانه پس از هسته و پیش از بخش توضیحی قرار می‌گیرد.

مثال (۱)

گزارش‌های تاریخی، شهادت یکایک یاران امام حسین را در روز عاشورا تأیید
نکرده‌اند.

پیشنهاد:

گزارش‌های تاریخی، شهادت یکایک یاران امام حسین در روز عاشورا تأیید
نکرده‌اند.

هسته مفعول این جمله چنین است: «شهادت یکایک یاران امام حسین در روز عاشورا». یعنی «روز عاشورا» قید مکان مربوط به مفعول است، نه قید مکان مربوط به جمله اصلی. پس حرف نشانه باید پس از این هسته قرار گیرد.

مثال (۲)

جهانیان دلاوری‌های رزمندگان را در جبهه‌ها دیدند.

پیشنهاد:

جهانیان دلاوری‌های رزمندگان در جبهه‌ها را دیدند.

«جبهه‌ها» قید مکان برای دیدن جهانیان نیست؛ زیرا آنان در جبهه نبودند که چیزی ببینند. آن چه آنان دیدند، کاری بود که در جبهه انجام گرفت؛ یعنی جبهه، قید مفعول و جزء هسته آن است. پس مجموع «دلاوری‌های رزمندگان در جبهه‌ها» هسته مفعول است.

مثال (۳)

نیروهای پلیس صدها معتاد در خیابان های شهر را دستگیر کردند.

پیشنهاد:

نیروهای پلیس صدها معتاد را در خیابان های شهر دستگیر کردند.

برخلاف دو مثال پیشین، «خیابان های شهر» قید فعل جمله است؛ یعنی دستگیری در خیابان های شهر انجام شده است. پس این عبارت جزء مفعول نیست و حرف نشانه باید پس از مفعول، یعنی «صدها معتاد» قرار گیرد.

مثال (۴)

ابتکار شما برای انتشار این نشریه که می تواند در رشد تحقیقات نقشی بسزا داشته باشد، را تحسین می کنیم.

پیشنهاد:

ابتکار شما را برای انتشار این نشریه که می تواند در رشد تحقیقات نقشی بسزا داشته باشد، تحسین می کنیم.

«ابتکار شما» هسته مفعول است و «برای انتشار این نشریه که می تواند در رشد تحقیقات نقشی بسزا داشته باشد» وابسته مفعول به شمار می رود؛ یعنی درباره آن توضیح می دهد.

خلاصه

- رعایت این شش اصل، می‌تواند نوشته را گویا و روان سازد:

 ۱. کنار هم قرار ندادن چند فعل.
 ۲. استفاده از فعل‌های وابسته به صورت صحیح.
 ۳. فاصله نینداختن میان اجزای فعل مرکب.
 ۴. استفاده از مفعول مؤول در صورت ضرورت.
 ۵. به کار گرفتن حرف نشانه در هنگام لازم.
 ۶. آوردن حرف نشانه در جای مناسب.

آزمون

۱. جمله زیر را از لحاظ وجود و مکان حرف نشانه، ارزیابی و اصلاح کنید:
خلیفه سوم و معاویه کسانی را مثل ابوهریره که سال‌های آخر عمر حضرت رسول ایمان آورد و یا کعب الاحبار یهودی را رسماً برای جعل حدیث استخدام کرده بودند.^۱
۲. مکان حرف نشانه را در جمله‌های زیر ارزیابی و در صورت ضرورت اصلاح کنید:
(۱) این کار پیشرفت اسلام را در اروپا کند کرد.
(۲) عالمان معروف اهل سنت روایات نزول آیه اکمال در غدیر خم را نقل کرده و بر آن صحه گذاشته‌اند.
(۳) امام حسین با تمام وجود، خطرات بزرگی را که اسلام عزیز را تهدید می‌کرد، حس می‌کرد.
(۴) دیگر نسخه‌های مصحف به همراه یک حافظ قرآن که نقش راهنمای درست‌خوانی را داشت، به بصره، کوفه، شام و بحرین فرستاده شد.
۳. در جمله زیر، فعل وابسته را به گونه صحیح بیاورید:
آیت الله نجفی مرعشی پس از دیدن خوابی شگفت، خواست تا شاعر اهل بیت، شهریار تبریزی، را نزد وی آوردند.



۴. جمله های زیر را اصلاح کنید:

(۱) برای رسیدن به کمال انسانیت، باید مراعات همه اصول اخلاقی را بکنیم.

(۲) او پس از اتمام تحصیلاتش قصد بازگشت به وطن را کرد.

۵. در این جمله، مفعول مؤول را مشخص کنید:

خلیفه فرمان داد که همه نسخه های معتبر قرآن از مناطق مختلف سرزمین های اسلامی گردآوری شود.

از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. قید را در جای مناسب جمله قرار دهد.
۲. ضمیر را به صورت مناسب به کار ببرد.
۳. از حرف ربط، به ضرورت استفاده کند.
۴. حرف ربط را در جای مناسب قرار دهد.
۵. از حرف اضافه به صورت درست استفاده نماید.

۲۱. قید را در مکان مناسب بیاوریم

مکان مناسب قید، تا اندازه‌ای به نوع جمله و سبک نوشته بستگی دارد. در نثر معیار، بهتر است برای آوردن قید، این شیوه به کار بسته شود:

۱. قیدهای زمان و مکان و تأکید و نفی و پرسش که فعل را توضیح می‌دهند، معمولاً در آغاز جمله قرار می‌گیرند.

۲. قید زمان معمولاً پیش از قید مکان می‌آید. مثال:

صبحگاهان یردامن صبح حرکت گله گوسفندان چه شکوهی دارد!

۳. قید حالت که چگونگی انجام فعل را نشان می‌دهد، بدون فاصله پیش از فعل قرار می‌گیرد. مثال:

قوم مغول به کشور ما وحشیانه تاختند.

۴. قیدهایی که کلمه‌ای غیر از فعل را توضیح می‌دهند، بدون فاصله پیش از همان کلمه جای می‌گیرند. مثلاً در این جمله، «در روز عاشورا» قید مکان مربوط به مفعول است و به همین دلیل، پس از مفعول آمده است:

گزارش‌های تاریخی، شهادت یکایک یاران امام حسین در روز عاشورا را تأیید نکرده‌اند.

۵. قیده‌های مرکب و گروه‌های قیدی در آغاز جمله می‌آیند. مثال:

در آغاز هر خیزش مردمی، شعارهای آرمان‌خواهانه نقشی مؤثر دارند.

مثال (۱)

«قاعده لطف» در علم کلام شیعه اهمیت بسیار دارد.

پیشنهاد:

در علم کلام شیعه، «قاعده لطف» بسیار اهمیت دارد.

مثال (۲)

با تبیین سخن خواجه نصیر طوسی، در گفتار حاضر، به پیشینه این بحث می پردازیم.

پیشنهاد:

در گفتار حاضر، با تبیین سخن خواجه نصیر طوسی، به پیشینه این بحث می پردازیم.

مثال (۳)

دانشمندان در بیشتر ادیان، فراوان به بحث در باره موعود پرداخته اند.

پیشنهاد:

در بیشتر ادیان، دانشمندان به بحث در باره موعود، فراوان پرداخته اند.

۲۲. ضمیر را بجا و مناسب به کار ببریم

یکی از راه های رعایت ایجاز (کوتاه نویسی) و پرهیز از اطناب (دراز نویسی)، بهره گیری مناسب از ضمیر است. هر گاه اسمی تکرار گردد، باید تا حد امکان ضمیر را جایگزین آن کرد. کاربرد ضمیر مناسب به استواری نوشته، بسیار کمک می کند.

مثال (۱)

در این بنا، کتیبه ای وجود ندارد که تاریخ ساخت بنا را مشخص سازد.

پیشنهاد:

در این بنا، کتیبه ای وجود ندارد که تاریخ ساخت آن را مشخص سازد.

نکته: «آن» در این جمله، ضمیر اشاره است. هرگاه «این» و «آن» با اسم همراه شوند، صفت اشاره هستند؛ مثل «آن کتاب را بخوان». هرگاه با اسم همراه نباشند، ضمیر هستند؛ مثل «آن را بخوان».

مثال (۲)

خدایا! از تو می‌خواهیم که در دولت موعود، ما را در زمره فراخوانندگان به سوی اطاعت تو قرار دهی.

پیشنهاد:

خدایا! از تو می‌خواهیم که در دولت موعود، ما را در زمره فراخوانندگان به سوی اطاعت خود قرار دهی.

«خود» ضمیر مشترک است؛ یعنی برای اول شخص و دوم شخص و سوم شخص به کار می‌رود. در این جمله، باید از ضمیر مشترک استفاده کرد، نه «تو» که ضمیر شخصی است. البته می‌توان گفت: «اطاعتت»؛ اما آهنگی زیبا ندارد.

مثال (۳)

دشمنان دانای هر اندیشه، در تبلیغ آن اندیشه به شیوه همسو با منافع آنان می‌کوشند.

پیشنهاد:

دشمنان دانای هر اندیشه، در تبلیغ آن اندیشه به شیوه همسو با منافع خود می‌کوشند.

در این جا، برخلاف مثال پیش، باید از ضمیر مشترک، نه ضمیر شخصی، استفاده کرد.

۲۳. از «حرف ربط» به ضرورت استفاده کنیم

پُرکاربردترین حرف‌های ربط، دو حرف «که» و «تا» هستند. حرف ربط باید هنگامی استفاده شود که بخواهیم دو بخش یک جمله را به یکدیگر ربط دهیم. همچنین برای ربط میان دو جمله از حرف ربط استفاده می‌کنیم.

مثال ربط میان دو بخش یک جمله:

خداوند که به انسان آزادی عطا فرموده، قدرت تشخیص خوب و بد را نیز به او



داده است.

مثال ربط میان دو جمله:

خداوند به انسان نیروی عقل بخشیده تا خوب و بد را تشخیص دهد.

گاهی نویسندگان از حرف ربط در جایی استفاده می‌کنند که هیچ یک از این دو حالت وجود ندارد. اگر واقعاً معنای ربط به یکی از دو شکلی که گفتیم، وجود نداشته باشد، استفاده از حرف ربط، جمله را سست و دچار ضعف تألیف می‌کند.

مثال (۱)

فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته که کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته است.

پیشنهاد:

فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته که در کتاب‌های او نمایان است. (جمله مرکب ربطی)

فارابی که تحقیقاتی در باره هنر داشته، در این زمینه کتاب‌هایی نگاشته است. (جمله مرکب ربطی)

فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته است. (جمله مرکب عطفی)

در این جا، با دو جمله روبه‌رو هستیم:

– فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته است.

– فارابی کتاب‌هایی در زمینه هنر نگاشته است.

برای پیوند این دو جمله، از دو شیوه می‌توان استفاده کرد:

۱. عطف: «فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته

است.»

۲. ربط:

الف. ربط جمله به جمله: «فارابی تحقیقاتی در باره هنر داشته که در کتاب‌های او

نمایان است.»

ب. ربط دو بخش یک جمله: «فارابی که تحقیقاتی در باره هنر داشته، در این زمینه کتاب‌هایی نگاشته است.»

مثال (۲)

ایران زادبوم تمدنی ما است که اسلام نیز زادبوم عقیدتی ما است.

پیشنهاد:

ایران زادبوم تمدنی ما و اسلام نیز زادبوم عقیدتی ما است.

در این جا اصولاً معنای ربط وجود ندارد و دو جمله فقط به یکدیگر عطف شده‌اند. پس استفاده از حرف ربط بی‌جا است. اگر می‌خواهیم از حرف ربط استفاده کنیم، باید نخست معنای ربط را در جمله پدید آوریم؛ مثلاً بنویسیم:

ایران که زادبوم تمدنی ما است، بستری مناسب برای اسلام، زادبوم عقیدتی ما، به شمار می‌رود.

ایران، زادبوم تمدنی ما، بستری مناسب برای اسلام است که زادبوم عقیدتی ما به شمار می‌رود.

مثال (۳)

شاهنامه سروده جاودان فردوسی است که دیوان حافظ نیز مانند آن از افتخارات ادبی جهان به شمار می‌رود.

پیشنهاد:

شاهنامه سروده جاودان فردوسی است که مانند دیوان حافظ از افتخارات ادبی جهان به شمار می‌رود.

وقتی می‌گوییم: «شاهنامه سروده جاودان فردوسی است که ...» خواننده انتظار دارد که در ادامه جمله، توضیحی درباره شاهنامه یا فردوسی، نه دیوان حافظ، از ما بشنود.

۲۴. «حرف ربط» را در جای مناسب قرار دهیم

گفتیم که حرف ربط میان دو بخش از یک جمله یا میان دو جمله، پیوند ربطی برقرار می‌کند. پس باید دقیقاً در همان جایی قرار گیرد که محل ارتباط میان دو بخش از یک جمله یا میان دو جمله است.

مثال (۱)

این مرد بزرگ از علمی نبود که بهره‌ای نداشته باشد.

پیشنهاد:

علمی نبود که این مرد بزرگ از آن بهره‌ای نداشته باشد.

مثال (۲)

«ایموره» از کاری نبود که سر در نیاورد.^۱

پیشنهاد:

کاری نبود که «ایموره» از آن سر در نیاورد.

مثال (۳)

هدف بخش‌های مختلف این کتاب، تشویق خوانندگان به جست‌وجوی نکات برجسته و خصوصیت‌هایی است که اگر ادامه یابد، آنان را در یافتن نوعی شناخت یاری خواهد داد.^۲

پیشنهاد:

هدف بخش‌های مختلف این کتاب، تشویق خوانندگان به جست‌وجوی نکات برجسته و برخی خصوصیت‌ها است؛ جست‌وجویی که اگر ادامه یابد، آنان را در یافتن نوعی شناخت یاری خواهد داد.

در جمله اصلی، حرف ربط در جایی به کار رفته که خواننده را به اشتباه می‌اندازد و هدف اصلی نویسنده را به گونه دیگر جلوه می‌دهد. ظاهر جمله این است که عبارت شرطی «اگر ادامه یابد»، توضیح در باره خصوصیت‌ها است؛ اما در حقیقت، این توضیح در باره «جست‌وجو» است.

۱. بخارای من ایل من، محمد بهمن بیگی، ص ۵۸.

۲. شیوه‌های داستان‌نویسی، پیتروست لند، ص ۱۰.

۲۵. «حرف اضافه» را درست به کار نبریم

کاربرد درست «حرف اضافه» (به، بر، پا، در، از، برای، ...) در شیوایی جمله، نقش بسزا دارد. در برابر، کاربرد نادرست حرف اضافه یا حذف بی‌جای آن، جمله را سست می‌سازد.

مثال (۱)

اکنون به بررسی و پاسخ به شبهه‌های مطرح شده می‌پردازیم.

پیشنهاد:

اکنون به بررسی شبهه‌های مطرح شده و پاسخ به آن‌ها می‌پردازیم.

حرف اضافه مناسب برای کلمه «بررسی»، «به» نیست و اصولاً این کلمه به حرف اضافه نیاز ندارد.

مثال (۲)

باید به تقویت و حمایت همه جانبه از نهاد خانواده پرداخت.

پیشنهاد:

باید به تقویت نهاد خانواده و حمایت همه جانبه از آن پرداخت.

«تقویت از ...» صحیح نیست. «تقویت» نیاز به حرف اضافه ندارد.

مثال (۳)

امام حسین به دلیل خودداری از بیعت ذلیلانه، تصمیم بر مهاجرت به مکه گرفت.

پیشنهاد:

امام حسین به دلیل خودداری از بیعت ذلیلانه، تصمیم به مهاجرت به مکه گرفت.

نکته: برای پرهیز از تکرار حرف اضافه «به» و نیز فاصله نینداختن میان اجزای فعل مرکب، باید نوشت:

امام حسین به دلیل خودداری از بیعت ذلیلانه، تصمیم گرفت به مکه مهاجرت کند.

خلاصه

رعایت این پنج اصل، می‌تواند نوشته را گویا و روان سازد:

۱. استفاده از قید در جای مناسب جمله.
۲. به کارگیری ضمیر به صورت درست.
۳. استفاده از حرف ربط در حال ضرورت.
۴. قرار دادن حرف ربط در جای مناسب.
۵. استفاده صحیح از حرف اضافه.

آزمون

۱. مکان قیدهای گوناگون را در جمله‌های زیر ارزیابی و در صورت لزوم، آن‌ها را اصلاح کنید:

- (۱) امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چهارمین پسر ابوطالب، در حدود سی سال پس از واقعه فیل و بیست و سه سال پیش از هجرت، در مکه معظمه، از مادری بزرگوار و با شخصیت به نام فاطمه دختر اسد بن هشام بن عبدمناف، روز جمعه سیزده رجب در کعبه به دنیا آمد.
- (۲) امام حسین کاملاً از خطری که دین را تهدید می‌کرد، آگاه بود.
- (۳) هنگام ورود شیخ به اصفهان، بر اساس گزارشی از ملاهادی سبزواری (م. ۱۲۸۹ ق.)، همه محافل علمی در شهر تعطیل شد و در درس حکمت او، بسیاری از علمای بزرگ حاضر شدند.

۲. در هجده بیت نخست از مثنوی مولانا، ضمیرها و مرجع آن‌ها را بیابید. آنگاه ارزیابی کنید که آیا این ضمیرها به درستی به کار رفته‌اند یا خیر.

۳. جمله‌های زیر را از لحاظ وجود حرف ربط، ارزیابی و در صورت نیاز، اصلاح کنید:

- (۱) حضور شیخ در پایتخت، مشکلات حکومت را دوچندان می‌کرد که همین امر سبب شد تا درخواست سکونت در پایتخت را نپذیرد.
- (۲) پیامبر توانست میان سپاه دشمن تفرقه اندازد و اتحادشان را برهم زد که آنان را شکست داد.
- (۳) گلستان سعدی گنجینه‌ای بی‌نظیر است که می‌توان در آموزش کاربردی اخلاق، از آن بسیار بهره برد.

۴. حرف اضافه مناسب را در مکان‌های خالی قرار دهید:

- (۱) ... بازدید ... موزه، همراه مربی خود ... اتوبوس سوار شدیم و قدری ... راه را نیز ... پای پیاده پیمودیم.

(۲) هنرمندان ... نیروی عظیم خیال، می‌توانند ... افق‌های دور سفر کنند و ... رازهای هستی پرده بگیرند.

۵. جمله‌های زیر را از لحاظ کاربرد حرف اضافه، اصلاح نمایید:

(۱) زنان صالح بیش از مردان در تربیت جامعه نقش دارند و به این وظیفه پافشاری می‌کنند.

(۲) برای پاسداری جهت ارزش‌های انسانی، باید همه تلاش خود را در کار بندیم.



از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. بدون قرینه، قسمتی از جمله را حذف نکند.
۲. از تکرار پرهیزد.
۳. از حشو پرهیز نماید.
۴. عطف را به صورت متناسب انجام دهد.
۵. از «تابع اضافات» خودداری کند.



۲۶. بدون قرینه، قسمتی از جمله را حذف نکنیم

ارکان یا اجزای جمله نباید حذف شوند، مگر این که قرینه‌ای بر حذف آن‌ها دلالت نماید و جای خالی‌شان را پُر کند. البته جمله‌ای که دارای رکن یا جزء حذف شده بدون قرینه باشد، گاهی مفهوم خود را به روشنی بیان می‌کند؛ اما در ادبیات هم ساختار مهم است و هم مفهوم. جمله صحیح آن است که هم دارای مفهوم روشن و هم ساختار درست باشد.

مثال (۱)

این بنا در سده پنجم ترمیم، اما در پی زلزله‌ای فرو ریخت.

پیشنهاد:

این بنا در سده پنجم ترمیم، اما در پی زلزله‌ای ویران شد.

این بنا در سده پنجم ترمیم شد؛ اما در پی زلزله‌ای فرو ریخت.

در جمله اول پیشنهادی، حذف فعل با قرینه (= شد) صورت پذیرفته است. در جمله دوم پیشنهادی، حذف فعل انجام نگرفته است.

مثال (۲)

شهروندان باید نظرهای انتقادی خود را بیان و به اطلاع مسئولان برسانند.

پیشنهاد:

شهروندان باید نظرهای انتقادی خود را بیان کنند و به اطلاع مسئولان برسانند.

مثال (۳)

اینک برای صحت ادعای خود، ادله‌ای را ذکر می‌کنیم.

پیشنهاد:

اینک برای اثبات صحت ادعای خود، ادله‌ای را ذکر می‌کنیم.

۲۲. از تکرار پرهیزیم

از عیب‌های نگارش، تکرار واژه یا عبارت^۱ با فاصله کم است. گاهی تکرار به دلیل خاص و قابل قبول صورت می‌گیرد و مجاز است. مثلاً ممکن است آهنگ جمله را گوش‌نواز کند یا بر مطلبی تأکید لازم نماید. اما در «نثر معیار» بهتر است از تکرار با فاصله کم پرهیز کنیم. در هنگام ویرایش چنین جمله‌ای، باید واژه تکراری را حذف و کلمه‌ای هم‌معنای آن را جایگزین کنیم. نیز در صورت امکان، می‌توان جمله را به گونه‌ای ویرایش کرد که اصلاً به آن کلمه تکراری، نیاز نباشد.

مثال (۱)

بیشتر روایاتی که در این جا می‌آوریم به صورت مُرسل^۲ هستند و این به دلیل این است که در اکثر این موارد اجماع است.

در این جمله، کلمه «این» با فاصله کوتاه، چهار بار آمده است. جمله را به صورتی تغییر می‌دهیم که فقط به یکی از این چهار مورد نیاز باشد.

پیشنهاد:

بیشتر روایاتی که این جا می‌آوریم، به صورت مُرسل هستند؛ زیرا معمولاً به مسائل اجماعی نظر دارند.

مثال (۲)

آب خُلوان رودخانه‌ای است که پس از گذشتن از کوه‌های پاتاق و عبور از جلگه

۱. «عبارت» از چند کلمه تشکیل می‌شود که دارای مفهوم «جمله» نباشد. مثلاً «از جان گذشتن» يك عبارت است.

۲. حدیث «مُرسل» به حدیثی گفته می‌شود که راوی، آن را از معصوم تشنیده، اما بدون واسطه از وی نقل کرده باشد.

سرپل و قصر شیرین وارد رود دیاله می‌شود.^۱

پیشنهاد:

آب خلوان رودخانه‌ای است که از کوه‌های پاتاق و جلگه سرپل و قصر شیرین می‌گذرد و به رود دیاله می‌ریزد.

مثال (۳)

ریچارد رایت نویسنده‌ای است که سرسختانه و غیرتمندانه علیه تبعیض نژادی و بیرحمی نظام امریکا علیه سیاهان می‌جنگد.^۲

پیشنهاد:

ریچارد رایت نویسنده‌ای است که سرسختانه و غیرتمندانه ضد تبعیض نژادی و رفتار بیرحمانه نظام امریکا با سیاهان می‌جنگد.

نکته: کلمه «علیه» نادرست است؛ زیرا «علیه» یعنی «براو». مثلاً «علیه سیاهان» یعنی: «براو سیاهان»!

۲۸. از «حشو» پرهیزیم

«حشو» یعنی چیزهایی که داخل بالش و ملحفه و جامه جای می‌دهند. در اصطلاح، به هر قسمت غیرلازم در نوشته، حشو می‌گویند. می‌توان گفت که حشو عبارت است از «تکرار پنهان». حشو ممکن است حرف، کلمه، عبارت، جمله و یا یک بند (پاراگراف) باشد. به این چند نمونه دقت کنید:

- بر علیه او. «علی» به معنای «بر» است. ضمیر «هاء» نیز به معنای «او» است. «بربر او او» دو حشو دارد. به فراخور آن که این عبارت در چه جمله‌ای به کار رفته، باید به جای آن گفت: «ضد او»، «در برابر او»، «به زیان او».

- سنگ حجرالاسود. سنگ همان حجر است. پس باید گفت: «حجرالاسود».

- سال عام الفیل. سال همان عام است. «عام الفیل» کافی است.

۱. فرهنگ معین، «آب خلوان».

۲. لوازم نویسندگی، نادر ابراهیمی، ص ۲۱۶.

- سنت نبوی پیامبر نبوی منسوب به نبی، یعنی پیامبر است. پس باید گفت: «سنت نبوی».
- ویژگی مخصوص. ویژگی صفتی است که خاص چیزی یا کسی باشد. پس کلمه «ویژگی» کافی است.
- نامه مهور به مهر رئیس. «مهور» یعنی مهر شده. «مهر شده به مهر رئیس» حشو دارد. باید گفت: «نامه با مهر رئیس».
- نسبت به او علاقه دارم. «نسبت» حشو است. کافی است بگوییم: «به او علاقه دارم».^۱
- از قبل پیش‌بینی کردن. «پیش‌بینی کردن» کافی است؛ زیرا معنای «از قبل» در آن نهفته است.
- پس بنا براین. «بنا براین» یا «پس» کافی است.
- سؤال پرسیدن. «پرسیدن» یا «سؤال کردن» درست است؛ زیرا معنای «سؤال» در «پرسیدن» وجود دارد.
- سایر شهرهای دیگر. باید گفت: «شهرهای دیگر» یا «سایر شهرها».
- نکته: نوشتن متنی که هیچ گونه حشوی در آن نباشد، بسیار دشوار است؛ زیرا با موشکافی می‌توان کلماتی را یافت که بود و نبود آن‌ها در نوشته اثری ندارد. مهم آن است که حشوهای قبیح^۲ یا بدنما و چشم‌پُرکن را به کار نبریم.

مثال (۱)

بزرگان خاندان بنی‌طاووس از عالمان نامدار بوده‌اند.

پیشنهاد:

بزرگان بنی‌طاووس از عالمان نامدار بوده‌اند.

معنای «خاندان» در کلمه «بنی» نهفته است.

۱. عبارت «نسبت به» فقط در جایی درست است که معنای مقایسه را برساند. مثال: «تهران نسبت به شیراز بزرگ‌تر

است». حتی در این جا هم بهتر است بنویسیم: «تهران از شیراز بزرگ‌تر است».

۲. در نقطه مقابل حشو قبیح، حشوملیح قرار دارد؛ یعنی حشوی که بدنما و چشم‌پُرکن نباشد. به کار بردن «حشو ملیح» عیب مهم شمرده نمی‌شود.

مثال (۲)

علت این نامگذاری بدان جهت است که ...

پیشنهاد:

علت این نامگذاری آن است که ...

این نامگذاری بدان جهت است که ...

«علت» و «بدان جهت» هر دو معنای بیان علت را می‌رسانند.

مثال (۳)

رسول اسلام پس از هجرت به شهر مدینه، بی‌درنگ شالوده تشکیل دولت اسلامی را ریخت.

پیشنهاد:

رسول اسلام پس از هجرت به شهر مدینه، بی‌درنگ شالوده دولت اسلامی را ریخت.

۲۹. عطف را به صورت متناسب انجام دهیم

«عطف کردن» یعنی پیوند دادن چند کلمه یا عبارت و یا جمله به یکدیگر. این کار معمولاً با حرف عطف «و» صورت می‌پذیرد. هنگامی که چند کلمه یا عبارت را به هم عطف می‌کنیم، باید دقت کنیم که قسمت‌های عطف شده، هم از لحاظ معنا و هم از جنبه دستوری یا یکدیگر هماهنگ و سازگار باشند. مثلاً نباید فعل و مصدر به یکدیگر عطف شوند؛ بلکه باید فعل به فعل عطف شود و نیز مصدر به مصدر یا اسم مصدر^۱ عطف گردد.

مثال (۱)

از خواست‌های فطری انسان، روی‌آوری به آزادی است و این که نمی‌خواهد زیر سلطه دیگران باشد.

پیشنهاد:

۱. «اسم مصدر» کلمه‌ای است که ساخت مصدر (= بن ماضی + تون) ندارد؛ اما معنای مصدر دارد. مثلاً «دین» مصدر است و «دیدار» اسم مصدر.

از خواست‌های فطری انسان، روی‌آوری به آزادی و بیزاری از سلطه دیگران است. در این جا، «روی‌آوری به آزادی» اسم مصدر است؛ اما «این که نمی‌خواهد...» عبارت فعلی است. در جمله اصلاحی، هر دو عبارت، اسم مصدر هستند و از لحاظ دستوری، با هم سازگارند.

مثال (۲)

امام حسین علیه السلام با قیام خود، روحیه شهامت را در میان مردم ترویج کرد و سنت شهادت‌طلبی در جامعه زنده شد.

پیشنهاد:

امام حسین علیه السلام با قیام خود، روحیه شهامت را در میان مردم ترویج کرد و سنت شهادت‌طلبی را در جامعه زنده ساخت.

از آن جا که دو جمله به هم عطف شده‌اند، لازم است که نهاد هر دو جمله، یکی باشد.

۳۰. چندین اضافه و وصف را پشت سر هم نیاوریم

گاهی چند مضاف‌الیه یا صفت برای یک کلمه پشت سر هم آورده می‌شوند. مثال: «آرمان‌های بزرگ مورد نظر مردم قهرمان ایران». این را «تتایج اضافات» می‌گویند. معمولاً اگر بیش از سه مضاف‌الیه یا صفت پشت سر هم قرار گیرند، از لطف و روانی نوشته کاسته می‌شود. در این حال، اگر بتوانیم بدون آسیب رساندن به معنا، بعضی از این اضافات را بکاهیم، باید چنین کنیم. اما اگر این کار امکان نداشته باشد، باید ترکیب را تغییر دهیم تا دچار تتایع اضافات نشویم.

مثال

بالای این ضریح، گنبد بزرگ شکوهمند زرائدود شده گریوه‌دار^۱ پیازی شکلی قرار دارد.

پیشنهاد:

بالای این ضریح، گنبدی بزرگ و شکوهمند قرار دارد که زرائدود و گریوه‌دار و پیازی شکل است.

خلاصه

رعایت این پنج اصل، می تواند نوشته را گویا و روان سازد:

۱. پرهیز از حذف قسمتی از جمله، بدون قرینه.
۲. دوری از تکرار.
۳. پرهیز از حشو.
۴. عطف به صورت متناسب.
۵. خودداری از تتابع اضافات.

آزمون

۱. در جمله زیر، نمونه های تتابع اضافات را بیابید و آن را اصلاح نمایید:
خسرو با همه جلال و عظمت شاهی، نوشنده ته جرعه جام شهریار شیرین حرکات کشور
دل من است.^۱
۲. در جمله های زیر، تکرار را برطرف کنید:
(۱) تا شاید دانه ای از مروارید آن را دریابد تا شاید بداند که چگونه است.
(۲) وبدون آمادگی وبدون مطالعه سخن می راند وبدون وقفه خطابه ها را انشا می نمود.
(۳) اگر امام حسین یزیدیان را خوار نکرده بود، اکنون نشانی از اسلام واقعی نبود واگر
اسلامی هم بود اسلامی بود که بعد از نماز، علی را لعن می کردند.
(۴) با پیشنهاد این طرح، گفت وگویی نتیجه ماند و باب مذاکره مسدود ماند.
(۵) من به دست آوردن علم افتخار می کنم.
۳. در یک صفحه از مقاله ای علمی، تناسب عطف ها را ارزیابی و موارد نادرست را اصلاح کنید.
۴. یک جمله بنویسید که در آن، سه مصدر یا اسم مصدر به هم عطف شده باشند.
۵. در یک صفحه از کتاب «معراج السعاده» موارد تکرار را بیابید و اصلاح کنید.
۶. در جمله زیر، کلمه «خود» سه بار آمده است. آن را اصلاح کنید:
این خود مردمند که گاهی با گزینش بایسته و شایسته خود، فرد ایده آل خود را که یک

۱. دیوان غزلیات حافظ، به کوشش خطیب رهبر، ص ۷۵.

انسان کامل است به زمامداری کشور برمی‌گزینند تا الگویی برای مدینه فاضله به وجود آورند.

۷. در این جمله، حشورا بیابید و آن را اصلاح کنید:

این مجموعه اعمال، واکنش اعتراض‌آمیز گسترده‌ای نسبت به آل سعود در جهان اسلام پدید آورد.

۸. در یک کتاب، پنج جمله دارای حشورا بیابید و آن‌ها را اصلاح کنید.

بخش دو

مطالعه آزاد

کلیدهای درست‌نویسی (۷)

درس هفتم



۳۱. ادعای نویسنده باید منطقی و مستند باشد

گاهی نویسندگان ادعایی می‌کنند که شاید حتی خودشان هم به آن‌ها اعتقاد نداشته باشند. گاه نیز سخن تناسب کافی ندارد یا بر پایه واقعیت‌های علمی و تاریخی مستند، استوار نیست.

مثال (۱)

امر به معروف و نهی از منکر، بزرگ‌ترین حکم قرآن است.

پیشنهاد:

امر به معروف و نهی از منکر، از احکام بزرگ قرآن است.

جمله اصلی، از لحاظ منطقی، دارای ادعایی گزاف و حتی ناسازگار با آموزه‌های قرآن کریم است.

مثال (۲)

نهج البلاغه سخنی است که اگر بر دروازه دل‌ها بکوبد، همچون تندی همه چیز را درهم می‌شکند.

پیشنهاد:

نهج البلاغه سخنی است که دروازه دل‌ها را می‌گشاید و قلب‌ها را با نیروی سحرانگیز خود به تسخیر درمی‌آورد.

جمله اصلی، با این که به قصد ستایش از نهج البلاغه نگاشته شده، معنایی ناپسند به ذهن می‌آورد. تعبیر «در هم شکستن همه چیز» از لحاظ عاطفی و احساسی، سزاوار و متناسب نیست و احساسی زیبا و خوشایند را برای خواننده ایجاد نمی‌کند.

مثال (۳)

از سال ۴۰۰ هجری همواره این کتاب مورد تقد و ارزیابی دانشمندان جهان قرار گرفته و تا کنون ۳۷۰ جلد کتاب پیرامون مباحث ارزنده آن تألیف گردیده است.

پیشنهاد:

... تا کنون حدود ۴۰۰ جلد ...

بسیار دشوار است که کسی ادعا کند همه کتاب‌های مربوط به یک موضوع را به دقت شمرده است. در این گونه موارد، بهتر است به تقریب و تخمین سخن گوئیم.

مثال (۴)

هنگامی که مردم برای حج تمتع لباس احرام می‌پوشند، امام حسین پشت به کعبه می‌نماید و اعتراض خود را اعلام می‌دارد.

پیشنهاد:

هنگامی که مردم برای حج تمتع لباس احرام می‌پوشند، امام حسین که از آغاز قصد عمره داشته، راه کربلا را در پیش می‌گیرد.

برخی گویندگان مذهبی چنین شایع کرده‌اند که امام حسین به مکه پشت نمود و حج خود را نیمه‌کاره رها کرد و برای مبارزه راهی کربلا شد. اما محققان نشان داده‌اند که امام از آغاز به نیت عمره مفرده، محرم و از مدینه خارج گشت. سپس در مکه عمره را به جای آورد و راهی کربلا شد.

۳۲. در انتخاب معادل‌های کلمات دقت کنیم

نویسنده باید در انتخاب معادل‌های کلمات دقت کند. یکی از آفت‌های نگارش، به‌ویژه در زمینه علوم دینی، تکیه بر ترجمه‌های نادقیق و غیرعلمی از قرآن کریم و احادیث است.

مثال (۱)

الْمَرْأَةُ زَيْحَاتَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ.^۱

زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش.

پیشنهاد:

زن گل بهاری است، نه دریند دغدغه‌های اجرایی.

واژه «قهرمان» در زبان عربی هیچ نسبتی با «پهلوان» و قهرمان در زبان فارسی ندارد؛ بلکه به معنای «خزانه دار» و «مُدبِرَةُ أُمُورِ الْبَيْتِ» است. مقصود آن است که نقش مادرانه و همسرانه زن که بر محور احساس پاک و عاطفه پرشور او می‌گردد، نباید دستخوش دغدغه‌های اداری و اجرایی شود. زنی که بیشتر ذهن و توان خود را به این امور مشغول دارد، طبیعی است که از آن روح لطیف که همانند گل بهاری، دلپذیر و جانبخش است، دور می‌شود. مطالعه سخن امام علی در پیش و پس این جمله، به خوبی نشان می‌دهد که مقصود ایشان، همین بوده است. ضمناً در هیچ کتاب لغتی، «قهرمانه» به معنای پهلوان و زورمند و مانند آن نیامده است.

مثال (۲)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ.^۲

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پیشنهاد:

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

«لَا تَحْسَبَنَّ» فعل نهی مفرد است که «نون تأکید ثقیله» به آن افزوده شده است. این نکته در همان کلاس‌های نخست ادبیات عرب تدریس می‌شود و عجیب است که حتی عالمان

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. آل عمران: ۱۶۹.

بزرگ دین به این غلط مشهور تن می دهند و خطاب مفرد مؤکد را به صورت جمع ترجمه می کنند!

۳۳. منفی یا مثبت بودن را به روشنی بیان کنیم

آن چه از نظر نویسنده مورد نفی یا اثبات قرار می گیرد، باید آشکارا به صورت منفی یا مثبت ذکر شود، نه این که خواننده بتواند با یک ملاحظه، آن را به شکل اثبات شده و با ملاحظه دیگر، به صورت نفی شده برداشت کند. به این جمله بنگرید:

منافقان در صف مسلمانان رخنه می کنند تا دشمن دلشاد شود.

این جمله را می توان چنین تحلیل کرد:

- منافقان در صف مسلمانان رخنه می کنند.

- چرا؟

- تا دشمن دلشاد شود.

پس جمله هیچ ابهامی ندارد و آن را به هر گونه که بخوانیم، یک معنا از آن فهمیده می شود. اکنون به این مثال دقت کنید:

دلسوزان اسلام نباید با هم ستیز کنند تا دشمن دلشاد شود.

برخلاف جمله پیش، این جمله دو پهلواست؛ یعنی هم می توان جنبه مثبت را از آن برداشت کرد و هم جنبه منفی را. از جنبه مثبت (= دلشاد شدن دشمن)، می توان جمله را چنین تحلیل کرد:

- دلسوزان اسلام نباید با هم ستیز کنند.

- چرا؟

- تا دشمن دلشاد شود.

روشن است که نویسنده چنین منظوری نداشته است. همان جمله را از جنبه منفی (= دلشاد نشدن دشمن) می توان چنین تحلیل کرد:

- دلسوزان اسلام نباید با هم ستیز کنند.

- چرا؟

- تا دشمن دلشاد نشود.

این تحلیل درست است و نویسنده واقعا چنین مقصودی داشته است. حال که چنین است، بهتر است نویسنده مفهوم منفی (= دلشاد نشدن دشمن) را به صورت روشن ذکر کند تا برداشت دو پهلو از آن صورت نگیرد. پس شکل درست این است: دلسوزان اسلام نباید با هم ستیز کنند تا دشمن دلشاد نشود.

مثال

آن گونه که برخی خوانندگان تصور می‌کنند، ملاک‌ها و معیارهای نقد ادبی بی‌اعتبار نشده‌اند.

این جمله را دو گونه می‌توان تحلیل کرد:

- جنبه مثبت (تصور کردن خوانندگان): برخی خوانندگان تصور می‌کنند که ملاک‌های نقد ادبی بی‌اعتبار شده‌اند.

- جنبه منفی (تصور نکردن خوانندگان): برخی خوانندگان تصور نمی‌کنند که ملاک‌های نقد ادبی بی‌اعتبار شده‌اند.

از سیاق (طرز چینش) جمله می‌توان فهمید که نویسنده جنبه مثبت را در نظر دارد؛ یعنی می‌خواهد بگوید که برخی خوانندگان چنین تصویری دارند؛ اما این تصور از نظر وی درست نیست. پس باید جمله به گونه‌ای نوشته شود که فقط همین برداشت را بتوان از آن کرد.

پیشنهاد:

بر خلاف تصور برخی خوانندگان، ملاک‌ها و معیارهای نقد ادبی بی‌اعتبار نشده‌اند.

۳۴. از کهنه‌گرایی پرهیز کنیم

هر نویسنده باید از مایه‌های فرهنگ و تمدن و ادبیات کهن الهام گیرد و آن را همچون پلی برای عبور به قلمرو فرهنگ و اندیشه امروز قرار دهد. کوره‌راه‌ها و سنگلاخ‌هایی که پیشینیان پیموده‌اند، راه را برای ما هموار کرده است؛ همان‌گونه که ما امروز راه را برای پسینیان می‌گوییم. اما این الهام گرفتن نباید بدین گونه باشد که همه عناصر زیبایی کهن را بدون توجه به نیازها و دگرگونی‌های زمانه، به ادبیات امروز منتقل کنیم؛ زیرا هر دوره، سبک و ویژگی‌هایی دارد. مخاطبان امروز با بعضی از کلمات انس ندارند و از آن‌ها می‌گریزند. شرط شیوایی این است که عناصر فرهنگی را با مفاهیم آن به آثار امروزی انتقال دهیم؛ اما آن‌ها را در قالب و زبان امروز بریزیم. اگر نویسنده‌ای به بهانه سنت‌گرایی، دقیقا همان شیوه‌های سنتی نگارش را دنبال

کند، در کوره راه می‌ماند و از پیل عبور نمی‌کند و به امروز نمی‌رسد. تقلید بی‌جا از گذشتگان و ماندن در حصار سنت‌های کهن، همان قدر نادرست و بازدارنده است که پشت کردن به ارزش‌های فرهنگی و سنت‌های اصیل.

مثال (۱)

بیشتر متکلمان معتزلی بر آنند که تنها گناهان بزرگ موجب إحباط توانند بود.

پیشنهاد:

بیشتر متکلمان معتزلی بر آنند که تنها گناهان بزرگ می‌توانند ایمان را تباه کنند.

مثال (۲)

غیر از مدرسه نبوی هیچ مدرسه‌ای از زمان قدیم تا دوره جدید در دنیا وجود ندارد که تاریخ به تلاش واقعیات و اخبار کلیه شاگردان آن اعم از مرد و زن و کوچک و بزرگ آن این قدر اهمیت قائل بوده باشد، زیرا تاریخ آنان تاریخ آزادگان قدیم المثالی است که برای اشاعت اسلام قیام نمودند و چشم از تزئینات دنیا و آرایش مادی آن فرو بستند.

پیشنهاد:

از روزگار کهن تا امروز، هیچ مکتبی جز مکتب پیامبر اسلام نبوده که تاریخ به گزارش رویدادها و ثبت ماجراهای شاگردانش، از مرد و زن و کوچک و بزرگ، تا این اندازه اهمیت داده باشد. این از آن رو است که تاریخ آنان، سرگذشت آزادگانی بی‌مانند است که برای گسترش اسلام به پا خاستند و از آرایش‌های مادی دنیا چشم فرو بستند.

۳۵. ویژگی‌های زبان دیگر را بر زبان فارسی تحمیل نکنیم

داد و ستد زبان‌های زنده دنیا به این گونه است که عناصری را از یکدیگر وام می‌گیرند؛ اما آن‌ها را در قالب‌ها و ریخت‌های مخصوص خود می‌ریزند تا از گرت‌برداری دور بمانند. مثلاً زبان فارسی که تنوین ندارد، برای آن که از ساختار زبانی خود پاسداری کند، اجازه نمی‌دهد که کلمات فارسی تنوین بپذیرند؛ زیرا این به معنای تحمیل ویژگی‌های زبان عربی بر کلمات فارسی است. اما اگر کلمه‌ای از زبان عربی به زبان فارسی راه یابد، اگر در خود آن زبان تنوین بپذیرد، در فارسی هم کاربرد آن مجاز است. مثال: «گاه» واژه فارسی است؛ پس «گاه‌ها»

نادرست است. اما «بعض» عربی است؛ پس «بعضاً» درست است. در نقطه مقابل، در زبان فارسی، می‌توان ویژگی‌های زبان فارسی را بر کلمات غیرفارسی بار کرد. مثلاً می‌توان «ها»ی جمع را به کلمات غیرفارسی افزود و نوشت: «کتاب‌ها» یا «تلگراف‌ها». حتی این کار معمولاً بهتر است؛ یعنی در نشر معیار، مثلاً به جای «کتب» بهتر است بگوییم: «کتاب‌ها». رعایت این قاعده برای پاسداشت زبان فارسی، ضرورت دارد. اکنون برخی از پرکاربردترین اشتباه‌های رایج در این زمینه را یاد می‌کنیم:

۱. تنوین دادن به واژه‌های فارسی یا غیرعربی.

مثال: جاناً، زباناً، تلفناً، گاهاً، دوماً، ناچاراً.

صحیح: از جان، زبانی، تلفنی، گاهی، دوم این که، به ناچار.

تأکید می‌کنیم که افزودن تنوین به خود کلمات عربی و سپس استفاده از آن در زبان فارسی، صحیح است؛ همچون: مثلاً، اتفاقاً، معمولاً، إجماعاً. در این زمینه، دو نکته را باید به یاد داشت: یکی آن که استفاده از این گونه کلمات بیش از حد نباشد. دیگر آن که بهتر است علامت تنوین نهاده نشود، مگر در جایی که گذاشتن این علامت، برای فهمیدن لازم باشد.

۲. افزودن علامت مخصوص جمع عربی (ات، ین) به واژه‌های فارسی یا غیرعربی.

مثال: باغات، پیشنهادات، گرایشات، سفارشات، سبزیجات، شیرینیجات،

کارخانجات، بازرسین، داوطلبین، تازه‌واردین.

صحیح: باغ‌ها، پیشنهادها، گرایش‌ها، سفارش‌ها، خانواده سبزی‌ها، خانواده شیرینی‌ها،

کارخانه‌ها، بازرسان، داوطلبان، تازه‌واردان.

نکته: انتقادات، اتفاقات، اقدامات، معاونین، مشاورین، و مانند آن‌ها درست هستند؛

زیرا این کلمات عربی‌اند. البته در همین موارد هم بهتر است از نشانه جمع فارسی استفاده شود. مثال: انتقادهای، اتفاق‌ها، اقدام‌ها، معاونان، مشاوران.

۳. ساختن جمع مکسر از واژه‌های فارسی یا غیرعربی.

مثال: آکراد، آلوار (جمع لُر)، پاکات، افاغنه.

صحیح: کردها، لرها، پاکت‌ها، افغان‌ها.

۴. استفاده از ساخت «جمع جمع».

مثال: امورات، اسلحه‌ها، نذورات، وجوهات، مراسمات، جواهرات.

صحیح: امور، سلاح‌ها، نذرها، وجوه، مراسم، جواهر.

۵. افزودن علامت مصدر جعلی عربی (یت) به واژه‌های فارسی.
مثال: خودیت، دوئیت، خوئیت، رهبریت.
صحیح: خودپرستی، دوگانگی، خوئی، رهبری.
۶. جمع بستن صفت برای موصوف جمع، با گزیده‌برداری از عربی.
مثال: ائمه معصومین، علمای آفاضل.
صحیح: ائمه معصوم، علمای فاضل.
نکته: در زبان عربی، موصوف و صفت معمولاً از لحاظ تعداد، با یکدیگر سازگارند. در زبان فارسی، صفت همواره به شکل مفرد آورده می‌شود.
۷. آوردن صفت مؤنث برای موصوف مؤنث فارسی، با گزیده‌برداری از عربی.
مثال: بازرس محترمه، بانوی شاعره، نامه‌های وارده، گناهان کبیره.
صحیح: بازرس محترم، بانوی شاعر، نامه‌های رسیده، گناهان بزرگ.
۸. افزودن «ال» به کلمه فارسی یا در ترکیب با کلمه فارسی.
مثال: حسب فرمان، حسب الخواش، حسب الفرموده، ممنوع الکاز، جاوید الاثر.
صحیح: طبق فرمان، به خواش، به فرموده، ممنوع از کار، جاوید اثر.
۹. آوردن صفت نسبی به شیوه خاص عربی.
مثال: نظامی گنجوی.
صحیح: نظامی گنجه‌ای.

۱. این قطعه‌ها را به زبان شیرین و شیوای امروز بازنویسی کنید:

(۱) علمای مسیرو تواریخ و روات احادیث، نص بسیار روایت کرده‌اند در امامت آن حضرت از پدرش و مناقب بی‌شمار در شأن او نقل کرده‌اند.

(۲) گفتند که از آنان تیرا کن تا در امداد و یاری تو یکدل شویم و چون وی به جهت مصلحت از آن امتناع نمود، گفتند ما تو را رفض کردیم؛ یعنی ترک متابعت و معاونت تو نمودیم.

(۳) مردی بغدادی نقل نموده که روانه بغداد بودم و در آن جا خانه‌ای داشتم که از میراث به من مانده بود و اراده فروختن آن داشتم. به آن حضرت نوشتم که به جهت ضرورت، اراده فروختن خانه‌های بغداد دارم. التماس دعا دارم که فروختن آن به احسن وجهی میسر شود. ملتفت به جواب نشد و سزاین بی‌التفاتی بر من مخفی بود. چون به بغداد رسیدم، خانه‌ها سوخته بود. پس آن را فهمیدم.^۱

۲. در جمله‌های زیر، کلمات نادرست را بیابید و اصلاح کنید. نیز کلماتی را که نادرست نیستند، اما در زبان شیوا، شکل بهتری دارند، معین کنید و شکل بهتر را پیشنهاد دهید:

(۱) گاه‌ها در نشریات عملاً با نمونه‌هایی از بداخلاقی سیاسی رویه‌رو هستیم.
(۲) خانم بازرسه پس از دیدن نامه‌های وارده، رسماً خواستار انتقادات و پیشنهادات حاضرین شد.

(۳) گرایش‌ات و تعصبات سیاسی نباید سبب شود که اخلاقیات را زیر پا نهیم.
(۴) یکتاپرستان حسب فرمان آفریننده جهان، همه شئون‌ات دینی و اخلاقی را در درونیات خود مراعات می‌کنند.

۳. در شماره‌ای از یک روزنامه تازه، پنج نمونه کاربرد ثنویین و چهار نمونه کاربرد «ات» نشانه جمع و دو نمونه کاربرد «آل» را ارزیابی کنید. در صورت نادرستی، شکل درست را پیشنهاد دهید. نیز در صورتی که آن کلمه، گونه‌ای بهتر در فارسی دارد، آن شکل را ارائه نمایید.

۴. این جمله‌ها را به گونه‌ای اصلاح کنید که جنبه منفی و مثبت به روشنی مشخص شود:
(۱) عارف حقیقی به دنیا دل نمی‌بندد تا اسیر آن شود.
(۲) زن‌ها بر زمین پای نکوبند تا معلوم شود که زیور به پا دارند.

۱. حدیقه الشیعه، مقدس اردبیلی، ص ۶۸۶.

۳۶. از «وجه وصفی» به درستی استفاده کنیم

«فعل وصفی» یا «وجه وصفی» چیست؟ برای روشن شدن معنا و کاربرد آن، نخست مثالی می‌زنیم:

بوعلی سینا در هجده سالگی نوح پسر منصور را درمان کرد و به کتابخانه وی راه یافت.

«بوعلی سینا» نهاد این جمله است که دو کار را انجام داده است: درمان کرد، راه یافت. گاهی نویسنده می‌خواهد از دو فعل با فاصله اندک استفاده نکند. در این حال، می‌تواند به جای فعل اول، از وصف استفاده کند:

بوعلی سینای «درمان کننده نوح پسر منصور در سن هجده سالگی» به کتابخانه وی راه یافت.

برای پرهیز از این وصف طولانی، راهی اندیشیده‌اند. یعنی برای آن که هم از وصف استفاده کنند و هم این وصف طولانی نشود، آن را به «وجه وصفی» تبدیل کرده‌اند. ساختار وجه وصفی چنین است: بن ماضی + های غیرملفوظ.

بوعلی سینا در هجده سالگی نوح پسر منصور را درمان کرده، به کتابخانه وی راه یافت.

در این جا، وجه وصفی فعل، به جای فعل صریح نشسته است. به همین دلیل، از نظر ویرایشی نمی‌توان پس از آن، از واو استفاده کرد که برای عطف دو جمله به کار می‌رود؛ بلکه باید از ویرگول استفاده نمود. گاهی کاربرد وجه وصفی به زیبایی نوشته می‌افزاید؛ اما نباید در استفاده‌ها از آن زیاده‌روی کرد. افراط در کاربرد وجه وصفی، نوشته را سست می‌کند.

با این توضیحات، روشن شد که وجه وصفی زمان ندارد؛ زیرا فعل صریح نیست؛ اما زمانی در آن نهفته است که از زمان فعل صریح بعد، پیروی می‌کند. به این سه جمله بنگرید:

۱. او بر بستر پدرش نشست و به یاد روزهای سخت زندگی‌اش گریست.

۲. او بر بستر پدرش می‌نشاند و به یاد روزهای سخت زندگی‌اش می‌گرید.

۳. او بر بستر پدرش خواهد نشست و به یاد روزهای سخت زندگی اش خواهد گریست.
اگر به جای فعل نخست از وجه وصفی استفاده کنیم، در هر سه جمله، یک کلمه می‌آوریم؛ اما این کلمه در جمله اول، معنای ماضی؛ در جمله دوم، معنای مضارع؛ و در جمله سوم، معنای آینده دارد:

۱. او بر بستر پدرش نشسته، به یاد روزهای سخت زندگی اش گریست.
 ۲. او بر بستر پدرش نشسته، به یاد روزهای سخت زندگی اش می‌گریست.
 ۳. او بر بستر پدرش نشسته، به یاد روزهای سخت زندگی اش خواهد گریست.
- البته همه این‌ها در جایی است که نهاد جمله اول، همان نهاد جمله عطف شده دوم باشد. مثلاً اگر نهاد جمله اول خود بوعلی باشد و نهاد جمله دوم، نوح پسر منصور باشد، اصلاً کاربرد وجه وصفی جا ندارد و درست نیست. پس این جمله غلط است:
- بوعلی سینه در هجده سالگی نوح پسر منصور را درمان کرده، نوح وی را به کتابخانه خود راه داد.

از این رو، کاربرد وجه وصفی سه شرط دارد:

۱. یکی بودن نهاد در دو جمله عطف شده.
۲. نیاموردن «واو» بعد از وجه وصفی.
۳. آوردن ویرگول پس از وجه وصفی.

مثال (۱)

مُخْرِم پس از احرام وارد مکه گشته و بعد از غسل به مسجد الحرام می‌رود.

پیشنهاد:

مُخْرِم پس از احرام وارد مکه گشته، بعد از غسل به مسجد الحرام می‌رود.

مثال (۲)

ابوهریره در حجة الوداع حضور داشته، پیامبر او را همچون دیگران به حقیقت ولایت علی آگاه می‌کند.

پیشنهاد:

ابوهریره در حجة الوداع حضور دارد و پیامبر او را همچون دیگران به حقیقت ولایت علی آگاه می‌کند.

در این جا، نهاد دو جمله یکسان نیست. پس اصلاً استفاده از وجه وصفی جا ندارد و درست نیست.

مثال (۳)

ابن سینا در ۴۰۲ ق. گرگانج را به مقصد گرگان ترک نموده و دوستش کاووس فرزند وشمگیر را ملاقات می کند.

پیشنهاد:

ابن سینا در ۴۰۲ ق. گرگانج را به مقصد گرگان ترک نموده، دوستش کاووس فرزند وشمگیر را ملاقات می کند.

ابن سینا در ۴۰۲ ق. گرگانج را به مقصد گرگان ترک نمود و دوستش کاووس فرزند وشمگیر را ملاقات کرد.

۳۲. «نیز» را در جای مناسب قرار دهیم

واژه «نیز» هنگامی به کار می رود که ارتباط چند بخش یا چند جمله از نوع همسانی یا هم جهتی باشد. این کلمه باید دقیقاً در مکانی قرار گیرد که همسانی یا هم جهتی مورد نظر است. در مثال زیر، نویسنده می خواهد بیان کند که دو فرد به نام «رضی الدین بن طاووس» مشهورند؛ یکی او دیگری نواده اش:

نواده او نیز به نام رضی الدین بن طاووس مشهور است.

اما در مثال زیر، می خواهد بیان کند که «نواده» او همانند خودش مشهور است، بی آن که به همنامی آن دو اشاره نماید:

نواده او به نام رضی الدین بن طاووس نیز مشهور است.

مثال (۱)

بخش گسترده روایات ابوهریره ضعیف است. یا وجود این، نیز احادیثی معتبر از او گزارش شده است.

پیشنهاد:

بخش گسترده روایات ابوهریره ضعیف است. با وجود این، احادیثی معتبر نیز از او گزارش شده است.

مثال (۲)

آبی بن کعب، کاتب نامه‌های پیامبر بود و نامه‌های رسیده را برای ایشان تیز می‌خواند.

پیشنهاد:

آبی بن کعب، کاتب نامه‌های پیامبر بود و تیز نامه‌های رسیده را برای ایشان می‌خواند.

در مثال (۲) قید تأکید «تیز» در جایی قرار گرفته که این اشتباه را برای خواننده پدید می‌آورد که او آن نامه‌ها را برای کسانی دیگر جز پیامبر هم می‌خوانده است.

۳۸. در گزارش از گذشته، تناسب افعال را رعایت کنیم

پیشتر اشاره کردیم که گاه برای ملموس‌تر ساختن مطلب، اتفاق رخ داده در زمان گذشته را با فعل مضارع گزارش می‌دهیم. مثال:

بنای حرم حسینی در آغاز دوران صفویه کاملاً تغییر می‌یابد.

در این حالت، نباید تناسب زمانی افعال را فراموش کنیم. اگر می‌خواهیم از حالت ملموس استفاده کنیم، باید همه افعال را از نوع مضارع بیاوریم، نه آن که در یک متن و در یک موضوع، گاه فعل مضارع و گاهی فعل ماضی به کار ببریم.

مثال

معماری حرم حسینی در آغاز دوران صفویه کاملاً تغییر می‌یابد و معماران چیره‌دست به این کار گماشته شدند.

پیشنهاد:

معماری حرم حسینی در آغاز دوران صفویه کاملاً تغییر می‌یابد و معماران چیره‌دست به این کار گماشته می‌شوند.

معماری حرم حسینی در آغاز دوران صفویه کاملاً تغییر یافت و معماران چیره‌دست به این کار گماشته شدند.

۳۹. صفت‌ها را با دقت به کار ببریم

در زبان پارسی نیز همانند عربی، صفت‌های حالیه، مُشَبَّهه، مبالغه، و مطلق یافت می‌شوند. البته نام این صفت‌ها در زبان فارسی با عربی تفاوت دارد. هنگام ترجمه متون عربی، به ویژه آیات و روایات، باید به این نکته توجه کنیم و در مواردی که یک صفت دارای ساخت (= صیغه) و معنای مخصوص است، آن را به همان معنا ترجمه کنیم. ساخت‌های صفت در زبان فارسی از این قرارند:

۱. صفت گذران (حالیه): بُن مضارع + ان. مثال: جویان = کسی که در لحظه، جست‌وجو می‌کند.

۲. صفت پایدار (مُشَبَّهه): بُن مضارع + ا. مثال: جویا = کسی که همواره جست‌وجو می‌کند.

۳. صفت فراوان (مبالغه): بُن ماضی یا مضارع یا اسم + از، گار، گر، کار. مثال: جست‌وجوگر، رُفتگر، فراموشکار، آموزگار = کسی که به این کارها بسیار می‌پردازد.

۴. صفت فاعلی (مطلق): بُن مضارع + رنده. مثال: جوینده = کسی که جست‌وجو می‌کند، بدون قیدی خاص.

اگر ساخت‌های سه‌گانه اول در یک مورد موجود نباشند، از ساخت چهارم برای معانی مشترک (گذران، پایدار، فراوان) استفاده می‌شود.

مثال

الله سَمِیعٌ عَلِیمٌ: خداوند شنونده داننده است.

پیشنهاد:

الله سَمِیعٌ عَلِیمٌ: خداوند شنوای دانا است.

«سامع» یعنی شنونده و به معنای صفت فاعلی (مطلق) است. «عالم» نیز چنین است. اما «سمیع» و «علیم» صفت مُشَبَّهه (پایدار) هستند. پس باید به گونه‌ای ترجمه شوند که همین معنا را برسانند.

۴۰. «صفت یوترین» را درست به کار ببریم

صفت عالی یا برترین، در یکی از سه حالت زیر به کار می‌رود:

۱. صفت مفرد ساکن + موصوف مفرد. این عبارت معنای مفرد دارد. مثال: زیباترین گل.
نمونه: زیباترین گل، نرگس است.
 ۲. صفت مفرد ساکن + موصوف جمع. این عبارت معنای جمع دارد. مثال: زیباترین گل‌ها.
نمونه: زیباترین گل‌ها، نرگس و سوسن و شقایق هستند.
 ۳. صفت مفرد کسره دار + موصوف جمع. این عبارت معنای مفرد دارد. مثال: زیباترین گل‌ها.
نمونه: زیباترین گل‌ها، نرگس است.
- گاهی نویسندگان به صورت نادرست، حالت سوم را که معنای مفرد دارد، در جایی به کار می‌برند که معنای جمع مورد نظر است. مثلاً می‌نویسند: «زیباترین گل‌ها، نرگس و سوسن و شقایق هستند.» گاهی نیز به صورت نادرست، حالت دوم را که معنای جمع دارد، در جایی به کار می‌برند که معنای مفرد مورد نظر است، مثلاً می‌نویسند: «زیباترین گل‌ها، نرگس است.»

مثال

معروف‌ترین شاگردان شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی بودند.

پیشنهاد:

معروف‌ترین شاگردان شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی بودند.

معروف‌ترین شاگردان شیخ مفید، شیخ طوسی بود.

تمرین کلیدهای درست‌نویسی

در پایان درس‌های «کلیدهای درست‌نویسی»، متنی را می‌آوزیم و سپس شکل ویراسته شده آن را تقدیم می‌کنیم. در ویرایش این متن، از مهم‌ترین اصولی که یاد شد، یاری جسته‌ایم. پیشنهاد می‌شود فراگیران گرامی با یاری استاد، متن را به دقت بخوانند و سپس اصولی را که در درس‌های پیش گفتیم، در متن ویرایش شده دنبال نمایند.

متن پیش از ویرایش

احبار و ترویج اسرائیلیات: برخی از علمای مسلمان شده یهود نقش مؤثری در ترویج اسرائیلیات در جامعه اسلامی داشتند. بارزترین آن‌ها کعب بن مایع معروف به «کعب الآخبار» است که برخی نام درست او را کعب الحبر دانسته‌اند. او از علمای یهود یمن بود.

پیامبر را درک نکرد؛ ولی در زمان خلافت عمر بن خطاب و بنا به قولی در دوران خلافت ابوبکر به مدینه

آمد و اسلام آورد. به گفته برخی دیگر در زمان پیامبر مسلمان شد؛ ولی بعد از وفات ایشان به مدینه آمد. از همین رو از اصحاب پیامبر به شمار نمی‌آید و از طبقه نخست تابعین است. بنا به نقلی، عباس بن عبدالمطلب از علت دیر مسلمان شدن کعب الاحبار پرسید و او پاسخ داد: پدرش که از علمای یهود بود، نوشته‌هایی از تورات را در بسته‌ای مهر شده گذاشته و از وی قول گرفته بود که آن را نگشاید. او پس از مرگ پدر آن را گشود و با مشاهده نام و صفات پیامبر در آن نوشته‌ها مسلمان شد. بر اساس نقلی از سعید بن عمر انصاری از میان افرادی که پیامبر را ندیده بودند کسی همانند کعب اوصاف ایشان را نمی‌دانست و این سخن مؤید گفته کعب در مورد آن نوشته‌های تورات است.

کعب با هدف شرکت در فتوحات اسلامی به حمصی شام رفت و آنجا سکونت گزید و در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت. بسیاری از اسرائیلیات به او منسوب و در یاره هدف وی از مسلمان شدن اختلاف است. برخی او را به تظاهر به اسلام، دروغ بستن به پیامبر اکرم و ترویج تعمیدی اسرائیلیات متهم کرده‌اند. برخی او را در قتل عمر بن خطاب نیز دخیل دانسته و استناد کرده‌اند به این که کعب سه روز قبل از کشته شدن عمر از مرگ وی خبر داد و گفت که این مسئله در تورات آمده است؛ اما عمر سخن او را باور نکرد. بر اساس برخی گزارش‌ها کعب رابطه خوبی با امام علی نداشت و امام او را کذاب می‌دانست. بر اساس روایتی، امام باقر این سخن کعب را که کعبه هر روز بر بیت المقدس سجده می‌کند، دروغ خواند. در مقابل، برخی دیگر او را مسلمان و تقه دانسته‌اند. به عقیده ابن کثیر، کعب الاحبار با آگاهی فراوان به کتب ادیان مختلف، داستان‌ها و سخنان بنی اسرائیل و کتاب‌های گذشته را بدون آن که به پیامبر نسبت دهد برای مردم بازگو می‌کرد و چون بسیاری از آن‌ها درست و مؤید اسلام بودند از کار او جلوگیری نشد؛ اما بعدها برخی از کسانی که گفته‌های وی را شنیده بودند، آن‌ها را به پیامبر اکرم نسبت داده و احادیث نادرست بسیاری از او منتشر شد. به هر حال ابن کثیر نیز او را به سبب زیاده‌روی در نقل داستان‌ها و اقوال بنی اسرائیل نکوهش کرده است. این زیاده‌روی کعب الاحبار به حدی بود که حتی عمر بن خطاب که در ابتدا از سخنان او استقبال می‌کرد، به او گفت که اگر از سخنان خود دست بردارد او را به سرزمین میمون‌ها می‌فرستد که به مسخ شدن یهودیان و تبدیل شدن آن‌ها به میمون اشاره داشت.

پس از پایان خلافت عمر فعالیت‌های کعب الاحبار با حمایت معاویه گسترش یافت. معاویه او را به سبب علم فراوان، مشاور خود قرار داد. گفته‌اند که هدف معاویه از این کار، به‌کارگیری کعب الاحبار در جعل حدیث به نفع بنی امیه و شامیان بود. معاویه ضمن این که او را از راست‌گوترین کسانی می‌دانست که در باره اهل کتاب سخن می‌گویند، می‌گفت که در سخنان او دروغ‌هایی یافت می‌شود. بر اساس برخی گزارش‌ها محمد بن کعب قرظی (قرزند کعب الاحبار) در پاسخ عمر بن عبدالعزیز در باره این که ذبیح

کیست، حضرت اسماعیل را ذبیح معرفی کرد. عمر بن عبدالعزیز همین سؤال را از یکی از احبار مسلمان شده شام پرسید. خبریاد شده نیز ضمن معرفی حضرت اسماعیل به عنوان ذبیح گفت که یهودیان به رغم آگاهی از این موضوع و از سر حسادت آن را انکار می کنند.

متن پس از ویرایش

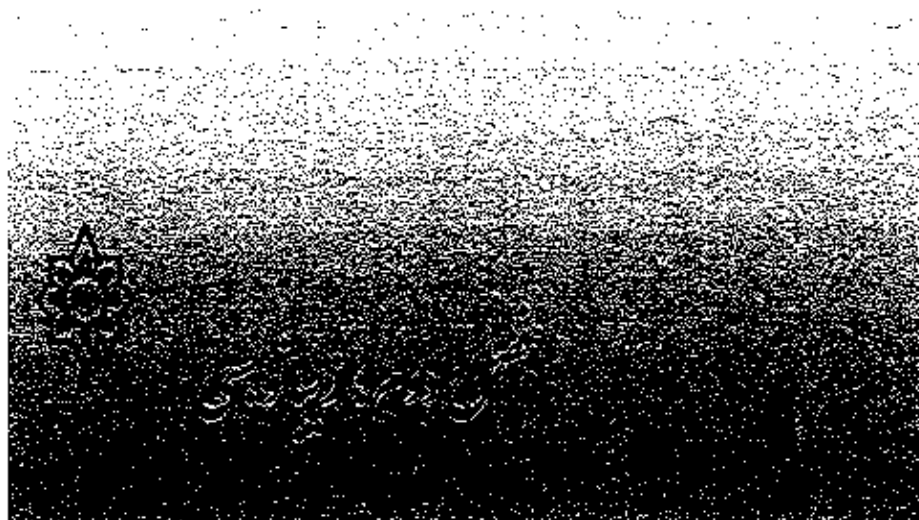
احبار و ترویج اسرائیلیات: برخی از دانشوران مسلمان شده یهود، در ترویج اسرائیلیات میان جامعه اسلامی نقشی موثر داشتند. برجسته ترین آن ها، کعب بن مائع معروف به «کعب الاحبار» بود که برخی نام درست او را «کعب الحبر» دانسته اند. او از دانشوران یهود یمن بود که پیامبر را دیدار نکرد و در زمان خلافت عمر بن خطاب یا ابوبکر به مدینه آمد و اسلام آورد. به گفته برخی، در زمان پیامبر مسلمان شد؛ ولی پس از وفات وی به مدینه آمد. از همین رو، از اصحاب پیامبر به شمار نمی آید و در طبقه نخست تابعین جای دارد. بر پایه گزارشی، عباس بن عبدالمطلب از کعب الاحبار علت دیر مسلمان شدنش را پرسید و او پاسخ داد: «پدرم که از دانشوران یهود بود، نوشته هایی از تورات را در بسته ای مهر شده گذاشت و از من پیمان گرفت که آن را نگشایم. پس از مرگ پدر، آن را گشودم و با دیدن نام و صفات پیامبر در آن نوشته ها، مسلمان شدم.» بر پایه گزارشی از سعید بن عمر انصاری، از میان افرادی که پیامبر را ندیده بودند، هیچ کس همانند کعب، ویژگی های او را نمی دانست. این سخن تأییدگر سخن کعب درباره آن نوشته های تورات است.

کعب با هدف شرکت در کشورگشایی های اسلامی، به حمصی شام رفت و آن جا سکونت گزید و هنگام خلافت عثمان درگذشت. بسیاری از اسرائیلیات را به او نسبت داده اند. درباره هدف وی از مسلمان شدن، دیدگاه های مختلف یافت می شود. برخی او را به ظاهر سازی در اسلام آوردن، دروغ بستن به پیامبر گرامی و ترویج آگاهانه اسرائیلیات متهم کرده اند. گروهی نیز او را در قتل عمر بن خطاب مؤثر دانسته و به این گزارش استناد کرده اند که وی سه روز پیش از کشته شدن عمر، از مرگ او خبر داده و گفته بود که این رویداد در تورات آمده است؛ اما عمر سخن او را باور نکرده بود. بر پایه برخی گزارش ها، کعب رابطه ای صمیمانه با امام علی نداشت و امام او را کذاب می دانست. به روایتی، امام باقر این سخن کعب را که کعبه هر روز بر بیت المقدس سجده می کند، دروغ خواند. در برابر، برخی دیگر او را مسلمان و ثقه دانسته اند. به عقیده ابن کثیر، کعب الاحبار با آگاهی فراوان از کتاب های ادیان مختلف، داستان ها و سخنان بنی اسرائیل و متون گذشته را بدون آن که به پیامبر نسبت دهد، برای مردم بازگو می کرد. از آن جا که بسیاری از این سخنان، درست و تأییدگر اسلام بود، از این کار او جلوگیری نشد. اما بعدها برخی از کسانی که گفته های وی را شنیده بودند، آن ها را به پیامبر گرامی نسبت دادند و حدیث های نادرست بسیاری را از او رواج بخشیدند. از هر روی، ابن کثیر نیز او را به سبب زیاده روی در گزارش داستان ها و سخنان بنی اسرائیل نکوهش کرده است. ابن شیوه وی چنان افراطی بود که عمر بن خطاب نخست از سخنان او استقبال کرد؛ اما سپس به او هشدار داد که اگر از سخنانش دست نکشد، وی را به سرزمین میمون ها می فرستد. او در این سخن، به مسخ شدن یهودیان و تبدیل گشتن آن ها به میمون اشاره داشت.

پس از پایان خلافت عمر، با حمایت معاویه، تلاش‌های کعب الاحبار گسترش یافت. معاویه او را به سبب دانش فراوانش مشاور خود قرار داد. گفته‌اند که هدف وی از این کار، بهره‌گیری از کعب در جعل حدیث به سود بنی‌امیه و شامیان بود. معاویه او را از راست‌گوترین کسانی می‌دانست که درباره اهل کتاب سخن می‌گویند؛ اما بر آن بود که در سخنان او دروغ‌هایی نیز یافت می‌شود. بر پایه برخی گزارش‌ها، محمد بن کعب قرظی، فرزند کعب الاحبار، در پاسخ عمر بن عبدالعزیز که درباره «ذبیح» از او پرسید، حضرت اسماعیل را ذبیح دانست. وی همین را از یک دانشمند یهودی شامی که اسلام آورده بود، نیز پرسید. او هم حضرت اسماعیل را ذبیح دانست و اقرار نمود که یهودیان به رغم آگاهی از این حقیقت، به سبب حسادت، آن را انکار می‌کنند.

آزمون

۱. عیب‌های جمله‌های زیر را بیابید و آن‌ها را اصلاح کنید:
 - (۱) عشق، جان انسان را تسخیر و روحش را می‌گدازد.
 - (۲) به دلیل خشک شدن آب رودخانه سیمینه رود در اواسط اردیبهشت ماه سال جاری، آبیاری بیش از ۱۵ هزار هکتار از اراضی آبی این شهرستان با خطر خشکسالی مواجه شد.
 - (۳) امام علی سفارش می‌کند که مبادا بعد از او کسی جز ابن ملجم و ضربتی جز یک ضربت شمشیر بر او زده شود.
 - (۴) باید با حاکم ستمگر مبارزه کرد که حلال خدا را حرام و عهد خدا را می‌شکند.
 - (۵) سنت‌ها محور بدعت‌ها رواج یافته بودند.
 - (۶) بخشی از این وقایع، فراموش و بخشی دیگر تنها نامی از آن‌ها و فقط به عنوان یک رویداد در حافظه تاریخ ثبت شده است.
 - (۷) امروزه بشر هر لحظه به دین نزدیک‌تر و خود را به آن نیازمندتر احساس می‌کند.
 - (۸) در دسامبر ۱۹۵۱ «بن گوریون» رهبران صهیونیست را به سرمنشق مهاجرت دیگر یهودیان قرار نگرفتن متهم می‌کند.
۲. در یک مقاله علمی، سه نمونه از کاربرد نادرست وجه وصفی را ارائه دهید و آن‌ها را اصلاح سازید.
۳. با توجه به اصول کاربرد وجه وصفی، جمله‌های زیر را اصلاح کنید:
 - (۱) شهیدان جان خود را در راه اسلام و ایران نهاده، همه دوستان ایران نیز در دفاع از آن باید جان‌فشانی کنند.
 - (۲) هفته معلم را به شما تبریک گفته، ان شاء الله خداوند به شما توفیق عنایت فرماید.
 - (۳) مؤمنان یکبارجو، جان به کف گرفته و در راه احیای حقیقت جان‌بازی کردند.





از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

نوشته را به صورت روان و زلال بنگارد و به این منظور:

۱. در دو محور جانشینی و همنشینی، گزینش درست انجام دهد.

۲. از پیچیده‌نویسی پرهیزد.

۳. از عوام‌زدگی دوری کند.

۴. استقلال زبان پارسی را پاس بدارد.



در مقدمه کتاب، اشاره کردیم که شیوایی، آمیخته درستی و زیبایی است. پس از بیان مهم‌ترین اصول درست‌نویسی، اکنون به برخی از بنیادی‌ترین شگردهای زیبانویسی می‌پردازیم.

یک. روانی و زلالی

نوشته باید مثل آب سرچشمه زلال و روان باشد، به طوری که بتوان ریگ‌های کف آن را هم دید. این زلالی، به آب جلوه می‌دهد و آن را در چشم هر رهگذری زیبا می‌سازد. همین زیبایی است که سبب می‌شود رهگذران کنار چشمه بنشینند و سپس دست در آن فروبرند و جرعه‌ای بنوشند و از خنکایش بهره گیرند. در این جا، به برخی از اصول مهم روان‌نویسی می‌پردازیم:

۱. گزینش مناسب در محور جانشینی و همنشینی

نویسندگان در فضاها و موقعیت‌های گوناگون برای بیان یک معنا، تعبیرهای گوناگون دارند. هر کدام از این تعبیرها از نظر شدت احساس و عاطفه و تأثیر و میزان وضوح و خفای معنی و نیز قدرت بیان، با تعبیر دیگر تفاوت دارد. مثلاً برای نشان دادن مرگ یک فرد، می‌توان این تعبیرها را به کار برد که هر کدام نشان دهنده جنبه‌ای از نگرش نویسنده به این موضوع و آن فرد و نیز نوعی خاص از موقعیت و فضا است:

عامیانه:

فلانی تمام کرد.

صوفیانه:

خرقه نهی کرد.

حکیمانه:

به ملکوت اعلا پیوست.

شاعرانه:

شمع وجودش خاموش گشت.

بیزارانه:

به دُرکِ واصل شد.

در آثار نویسندگان بزرگ، معمولا با زیباترین و مؤثرترین (بلیغ‌ترین) گزینش‌ها روبه روییم. مثلا اگر به این بیت از حکیم ابوالقاسم فردوسی بنگریم، تأثیر‌گرایش‌های حماسی او را کاملا احساس می‌کنیم:

پراز برف شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه بیند گناه

شاعر در مصرع دوم، لحن و حس و فضای حماسی را با تصویر عاطفی مصرع اول، همراه می‌کند. وی سرخود را که سرور و شاه بدن است و اکنون برف پیری بر آن نشسته، مسؤول رنجوری‌های تن می‌شناسد و می‌گوید: همان گونه که اگر لشکر آسیب و زبانی ببیند، از شاه و فرمانده خویش است، من نیز از شاه بیکر خویش در رنجم که به برف نشسته و پیری مرا به چشم دیگران می‌کشد. فضای حماسی شاهنامه، طلب می‌کند که وی چنین گزینشی انجام دهد.

در این نوع گزینش، از میان موارد نامزد و داوطلب برای نشستن در یک مکان، یکی را که از همه مناسب‌تر است، انتخاب می‌کنیم. چنین انتخابی را «گزینش در محور جانشینی» می‌نامند. در همان مثال مربوط به مردن، از میان آن تعبیر که یاد کردیم، نویسنده باید به تناسب سبک و فضا و فرد مورد نظر و مفهومی که می‌خواهد انتقال دهد، مناسب‌ترین گزینه را انتخاب کند تا گزینش در محور جانشینی به درستی صورت پذیرد.

اکنون بنگریم که «گزینش در محور همنشینی» به چه معنا است. گاهی همه یا بیشتر واژه‌های دو متن یکسانند؛ اما آهنگ و لحن یا موقعیت و ترکیب واژه‌ها متفاوت می‌شود. در این حال، عناصر ثابت هستند؛ اما چینش آن‌ها فرق دارد. به طنز، گفته‌اند که شبی سعدی در خواب با فردوسی گفت‌وگویی داشت و این بیت را برایش خواند:

خدا کشتی آن جا که خواهد بُرد و گر ناخدا جامه بر تن دَرَد

فردوسی گفت: من اگر جای تو بودم، چنین می‌سرودم:

بُرد کشتی آن جا که خواهد خدای و گر جامه بر تن دَرَد ناخدای

می‌بینید که سخن فردوسی با روح حماسی و پرنشاط او سازگار است و آهنگی تند دارد. از این رو، سخن وی رنگی دیگر یافته، با آن که همان کلمات را به کار برده است. شاعر معاصر، دکتر مهدی حمیدی شیرازی، همین معنی را چنین سروده است:

ناخدا گر جامه را بر تن درد هر کجا خواهد خدا کشتی بُرد

چنین گونه‌ای از انتخاب، «گزینش در محور همنشینی» نامیده می‌شود؛ یعنی: انتخاب مناسب‌ترین ترکیب و چینش برای اجزای سخن. این چینش باید کاملاً هماهنگ با موضوع و مضمون و مخاطب باشد.

۲. پرهیز از پیچیده‌نویسی

پیچیدگی نوشته سبب می‌شود که زیبایی‌ها و ظرافت‌های آن پوشیده گردد؛ درست مثل این که گوهری زیبا و نفیس را درون محفظه‌ای شیشه‌ای بگذاریم و گرداگرد آن را با تیغ و خارهای گزنده بپوشانیم! مثلاً این نوشته با آن که از تازگی و زیبایی بهره‌مند است، به دلیل پیچیدگی و دشواری (تعقید معنوی)، روان و زلال نیست و خوانندگانی اندک را به سوی خود جذب می‌کند:

در خانقاه لحظه، خلسه خرناسه می‌کشد و در سپیده خاکستری رنگِ سرایش
چکامه‌ای شطح‌وار، صداقت سیال سکوت جاری است ... در ازدحام مفرغی
ثانیه‌های شربین، سنگینی فضا بر دوش قلم سایه‌های دهشتناک گسترده و
جیغ‌های خوف‌انگیز اهل قبور از عمق گورهای حقر تاشده، تفالِ هماره ملتهب
جنون‌ورزان بومی است در حضور ولوله‌انگیز خاطرات تلخ تاریخ معصومیت و ایمان

۱.

اکنون بنگرید که این مناجات خواجه عبدالله انصاری که در قرن پنجم نگاشته شده، چه اندازه ساده و روان است:

ایلهی! آب عنایت تو به سنگ رسید؛ سنگ یار گرفت. سنگ، درخت رویانید؛
درخت میوه و بار گرفت؛ درختی که بارش همه شادی، طعمش همه انس، بویش
همه آزادی. درختی که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن
معرفت و صفا، حاصل آن دیدار و لقا.

ایلهی! از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است.
بر سر هر مؤمن از تو تاجی است. در دل هر مُجب از تو سراجی است.

نیز به این دو نمونه بنگرید که چقدر ساده و روان و زلال و صمیمی اند. هر کسی می‌تواند
آن‌ها را به روانی بخواند و از آن‌ها لذت ببرد:

بهار، فصل خوش و معتدل بود. درخت‌ها شکوفه می‌کردند. تک و توک مرغ‌ها
می‌خواندند. ده از سکوت سنگین زمستانی خود بیرون می‌آمد. یک درخت به توی
باغچه ما بود و چیدن و خوردن شکوفه به یکی از سرگرمی‌های من بود. هم بوی
خوش داشت و هم طعم خوش. ولی شکوفه‌های دیگر تلخ بودند. آن گاه مرغ
کوکو (فاخته) می‌آمد و روی تیرهای بادگیر می‌نشست و لاینقطع کوکو می‌کرد.
می‌گفتند یا صدای او توت می‌رسد و من روزشماری می‌کردم برای رسیدن توت.
مرغی غمناک‌تر، یکنواخت‌تر از کوکو نبود. پشت هم با تکرار خستگی‌ناپذیر صدا
می‌داد؛ همان یک صدا. بهار شوریده‌حالش کرده بود.^۲

خَرَمشهر، تارک ایران، عروس ایران! هرگز نام تو این سان خرم نبوده و هرگز این
سان آباد نبوده‌ای. تو عروس ایرانی. زیور تو تاریخ است. بوی فردا می‌دهی و
کابین تو یادگارهای قرون است؛ مهتاب و نخلستان، سیاهی کاروان‌ها و سپیدی
امیدها. هم بر خاک زندگی داری و هم بر آب. خاکت چون غبارِ تشسته بر ضریح

۱. روزنامه خراسان، ش ۱۱۰۸۰، ۴ آبان ۱۳۶۶.

۲. روزها، محمد علی اسلامی ندوشن، برگرفته از زبان فارسی (۲۴۹/۴)، ص ۱۱۹.

است و آیت چون اشک روشن ... خرمشهر، دیده بان برج بلند! چشم از راه
برمدار! همه بازمی گردند. مرغ ها که از صدای خمپاره ها رفتند، بازمی گردند ... باز
نخل ها چترهای خود را خواهند چنابند ...^۱

اکنون به برخی از عوامل ساده نویسی اشاره می کنیم:

۱. به کار گرفتن واژه های ساده و روان.
۲. پرهیز از پیچیدگی (تعقید) مفهومی.
۳. به کار نبردن جمله های معترضه و تودرتو.
۴. پرهیز از ضعف تألیف. «ضعف تألیف» یعنی سستی نوشته از لحاظ اصول دستوری که در درس های پیشین درباره آن سخن گفتیم.
۵. دوری جستن از درازنویسی خسته کننده (إطناب مُمل).
۶. خودداری از کوتاه نویسی آسیب زننده (ایجاز مُخل). ایجاز مُخل یعنی آن قدر کوتاه و مختصر نوشتن که خواننده، اصل مطلب را دریافت نکند.

۳. پرهیز از عوام زدگی

کلمه باید با بار معنایی که بردوش می کشد، هم وزن و هم رتبه باشد. یعنی نه ظرف لفظ برای معنا تنگ باشد و نه مظلوف معنا از ظرف لفظ سرریز گردد. نه باید واژه ها و تعبیرهای سستی را یکبارگی کنار نهاد و نه باید آن چه را مردم هر عصر در گفتار روزانه و داد و ستدهای خویش به کار می گیرند، یکسره بر قلم جاری ساخت. نویسنده باید همچون زرگری گهرشناس، واژه ها و تعبیرها را میخک بزند و سره را از ناسره تشخیص دهد و آن گاه، آن ها را در جای خویش بنشانند. انجام دادن این کار، با دو سرمایه میسر می شود: ذوق و دانش. و این، همان است که نزد اهل ادب، ویژگی نوشتار «بلیغ» است: «عوام آن را بفهمند و خواص آن را پسندند».

۴. حفظ استقلال زبان

استقلال هر ملت رابطه ای پایدار و مستقیم با فرهنگ دارد. از این رو، زبان را ضامن استقلال ملت ها می دانند. همان گونه که مرزبانی از وظایف هر مؤمن میهن دوست است، پاسداری از

۱. از: محمد علی اسلامی ندوشن، برگرفته از همان مأخذ.

حریم زبان نیز وظیفه‌ای مقدس به شمار می‌رود. آن چه زبان ما را تهدید می‌کند، استفاده از واژه‌ها و اصطلاح‌های زبان دیگر نیست؛ بلکه بی‌بندوباری و سهل‌انگاری در این کار است. حذف بسیاری از کلمات عربی دارای بار دینی و فرهنگی نه تنها به سود زبان ما نیست، بلکه آن را دچار سستی و ضعف می‌کند و سبب می‌شود که از هزار سال میراث غنی شعر و نثر پارسی محروم بمانیم. در همین حال، زیاده‌روی در کاربرد واژگان و اصطلاح‌های خاص عربی و مخصوص حوزه‌های علمیه نیز از روانی و زلالی نوشته می‌کاهد؛ واژگانی همچون: بناء علی هذا، به شرح ایضا، علی ای حال، ابوالزوجه، ملتزم رکاب، کریم النفس، صبیحه، علی الطلوع، یحتمل، لاینقطع، علی الدوام، متکفل.

اکنون چهار نمونه از نثر روان و زلال، با ویژگی‌های برشمرده شده در این بخش را ارائه می‌دهیم. هر یک از این نمونه‌ها، حال و هوا و مضمون و بلکه زاویه دیدی خاص دارد. جمله‌های استوار و کم‌عیب، آمیخته با زلالی و شفافیت، این نثرها را هم استوار و هم ساده جلوه می‌دهد:

(۱) ذخائر زیر زمین روزی به پایان می‌رسد. قرن بیستم بیش از تمام دوران پیش از خود که همه عمر بشریت را در بر می‌گیرد، ثروت خاک را بیرون آورده است. زمین می‌رود تا شبیه به لانه زنبوری بشود که زنبورهايش فرار کرده‌اند؛ از بس چاله و چاه و لانه برای استخراج معدن در آن حفر شده است. این‌ها میراث نهفته نسل‌ها بوده و نیز متعلق به انسان‌های بی‌شمار آینده که فقط چند نسل آن‌ها را بر باد داده‌اند. حداکثر یک قرن دیگر این ذخائر بتواند دوام کند. بعد چه خواهد شد؟ مثلاً زغال سنگی که طی میلیون‌ها سال ایجاد شده، در فاصله دویست سیصد سال نابود می‌شود. بشریت جدید در واقع بلعندگان پس‌اندازهای خاکند و از سهمیه آیندگان که به هیچ وجه متعلق به آن‌ها نیست، برداشت می‌کنند. در روز بین سی تا چهل میلیون بشکه نفت دود می‌شود. چیزی که از این مصرف دیوانه‌وار عاید نسل‌های آینده بتواند بشود، بعضی کشفیات و اختراعات تازه است که ممکن است آن‌ها را به جانب منابع تازه‌ای رهگشا گردد؛ ولی در مقابل این همه نقد که می‌رود، آن نسیه را نمی‌توان خیلی اطمینان بخش دانست. به هر حال، اگر انسان در آینده به

سرچشمه‌های تازه نیرو دست نیابد، در معرض نابودی قرار خواهد گرفت.^۱

(۲) در بوستانی که سعدی آفریده، خردمندان و اهل بصیرت و وظیفه‌ای مهم دارند و مسؤولیتی انسانی. برایشان است که مردم و زیردستان را از ثمره کارها آگاه کنند و بیدار؛ و آن‌جا که نصیحت دشوار است، از این وظیفه تن‌نزنند. در این عالم، سخنان نگارین فریبنده بهایی ندارد؛ بلکه سیمای مردمی درخشان است که در حقیقت دوستی تردید نمی‌کنند؛ نظیر نیک‌مردی فقیر که مردانه رفتار کرد و دهقانی که هشدار او حاکم غور را از غفلت به هوش آورد یا پیر بزرگواری که در نزد حجاج بن یوسف، مصیبت را به خنده پذیره شد.

سعدی روش خدادوست زاهد را می‌پسندد که ارادت ستمکاری را نمی‌پذیرد. با پیر مبارک‌دمی نیز آشنا می‌شویم که چون فرمانروایی بیمار از او می‌خواهد دعایش کند تا شفا یابد، پاسخ می‌دهد: بخشایش بر خلق و دلجویی آنان، به دعا تأثیر تواند بخشید؛ و او را به شفقت و نواختن دل‌ها رهنمون می‌شود.

آن‌جا که نهی از منکر از دست برآید، چون بی‌دست و پایان نشستن و سکوت ورزیدن روا نیست. باید نصیحت کرد و اگر مجال آن نباشد، بسا که به مهر و لطف بتوان به مقصود رسید؛ چنان‌که پارسایی چنین کرد و بزرگ‌زاده گنج‌جه را از مصیبت به توبه واداشت.^۲

(۳) فخر رازی سخنرانی زیردست بود و مردم برای شنیدن مجالس پند و وعظ او به رغبت حاضر می‌شدند. وی مورد احترام فوق‌العاده پادشاهان و حکام معاصر خود قرار گرفت و ثروت و اعتبار زیاد به دست آورد. در جدل و مناظره بسیار قوی بود و کسی را یارای جز بحث با او نبود. گاهی هم در مباحثه تند می‌شد و بدگویی می‌کرد. در علوم زمان خود از فقه، تفسیر، کلام، فلسفه، طب، و ریاضیات متبحر بود و در تمام این زمینه‌ها تألیفات مرغوب دارد. تألیفات او هم مانند خودش شهرت و اهمیت فراوان یافت و در سرتاسر ممالک اسلامی مورد بحث و تحقیق قرار

۱. سخن‌ها را بشنویم، محمد علی اسلامی ندوشن، ص ۸۹-۹۰.

۲. برگ‌هایی در آغوش باد، غلامحسین یوسفی، ص ۲۷۰.

گرفت ... با این همه، در کلام به مذهب اشعری و در فقه به مذهب شافعی بود. اما در اثبات عقاید اشعری و اهل سنت، از روش باقلانی پیروی نکرد و در کلام از استدلالات فلسفی استفاده نمود. هر مسأله‌ای را مورد اعتراض و تشکیک قرار می‌داد و بر گفته‌های پیشینیان خرده می‌گرفت. هر چند در ایراد و اعتراض کوشا بود، به اثبات چندان علاقه‌ای نداشت و به همین جهت، می‌گفتند: اعتراضات او نقد و پاسخ‌های او نسیه است. از بس تشکیک و اعتراض در مسائل کرد، او را لقب امام المشککین دادند.^۱



(۴) بعثت، یک رستاخیز اجتماعی یعنی دگرگونی عمیق و بنیادی جامعه است به سود طبقات ستمدیده و محروم و به زیان طبقات برخوردار و عزیزان بی‌جهت. این سخن ما را به فصل شورانگیزی از مباحث نبوت که از جهتی مهم‌ترین مباحث آن نیز هست می‌رساند، یعنی فصل درگیری‌ها و صف‌آرایی‌ها. بسی روشن است که نغمه مخالفت با امتیازات طبقاتی در هیچ نقطه‌ای از جهان و از تاریخ، بدون پاسخ نمی‌ماند و همان‌گونه که طرفداران و حامیان غالباً از طبقات محروم به دست می‌آورد، دشمنان و مخاصمانی نیز از طبقات ضربه خورده و مورد هجوم در برابر خود می‌سازد. و این منشأ پدید آمدن مبارزات و درگیری‌ها میان دو جبهه می‌گردد.

راهی که انبیا مردم را بدان دعوت می‌کنند، راهی طبیعی و فطری انسان است و حرکت مردم در آن راه حرکتی طبیعی است و لذا با سرعت و سهولت بیشتری انجام می‌گیرد. نظام‌های جابر و جاهلی که مردم را از راه دور می‌کنند، کاری بر خلاف طبیعت و فطرت آدمی انجام می‌دهند. به همین جهت، ناپایدار و محکوم به زوالند. از این جا می‌توان فرجام کار انبیا و نبوت‌ها را دانست.^۲

۱. بزم آورد، عباس زیریاب خویی، ص ۳۳۹.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، سید علی خامنه‌ای، ص ۷۹-۸۳.

خلاصه

- رعایت این چهار اصل، در روان‌نویسی اثر دارد:
۱. گزینش درست در دو محور جانشینی و همنشینی.
 ۲. پرهیز از پیچیده‌نویسی.
 ۳. دوری از عوام‌زدگی.
 ۴. پاس داشتن استقلال زبان پارسی.

آزمون

۱. با توجه به نکات مربوط به گزینش در محور جانشینی، تعبیرهای گوناگون درباره «ازدواج» را بنویسید.
 ۲. کتاب «سیاحت شرق» از آقا نجفی را مطالعه کنید و با ذکر پنج مثال نشان دهید که نگرش آن عالم دین در گزینش واژگان چگونه نقش داشته است.
 ۳. جنبه‌های روانی و زلالی را در قطعه زیر بررسی کنید. در این بررسی، به عوامل چهارگانه یاد شده در درس توجه نمایید:
- عبدالله دستی به عصا داشت و دستی به دیوار کوجه. شب اینگار پایانی نداشت. سکوت، خودش را روی شهر انداخته بود. اما گاهی صدای جغدی از دوردست‌ها، سکوت هولناک شب را می‌شکست. عبدالله آرام آرام از کوجه‌های کوفه می‌گذشت. راه مسجد را به خوبی می‌دانست؛ اما مثل همه سال‌های گذشته، آرام و پاکشان قدم برمی‌داشت. امشب هراسی در دلش افتاده بود، سخت و سهمگین. هیچ نیمه‌شبى چنین تنها و غمگین نبود. نرمة بادی می‌وزید و عبدالله به مسجد نزدیک می‌شد.^۱
۴. در یک کتاب، ذه‌واژه و تعبیر نام‌آئوس را بیابید و برابری فارسی و آئوس را به جای هریک از آن‌ها بیاورید.
 ۵. در یک صفحه از آثار استاد محمدرضا حکیمی، جمله‌های روان و زلال را بیابید و عوامل روانی را در آن‌ها ارزیابی کنید.

۱. چشم‌ها و آفتاب، محسن شکیبا، ص ۱۰.

۶. ابن سینا در «دانشنامه علایی» بسیاری از واژگان توساخته فارسی را به کار برده است.^۱ واژگان زیر برگرفته از آن کتابند. معین کنید که هر واژه یا واژگان از ردیف اول، معادل کدام کلمه یا ترکیب عربی از ردیف دوم به کار رفته است:

آن جهانی	بناوش	بی گسستگی	جزاوی	جنبش و آرامش	توانش
چهارسویی	بپسی	ایستاده به خود	تپسو	فُروسو	سازوار
مَثیرا	هستی ده	جنبش پذیری	زود جنب		

♦♦♦♦♦

موجد	سریع الحركه	تحتانی	قائم به ذات	مرتفع بودن	قدرت
غیریت	لمس	اُخروی	لایق قطع	حرکت و سکون	فوقانی
متناسب	قابلیت حرکت	متأخر بودن	ضخامت		

۷. در جمله زیر، چه عواملی سبب شده‌اند که مفهوم به روشنی و سادگی فهمیده شود؟
موزخان قرن‌های پیشین، نمونه‌هایی وحشت‌انگیز از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرت‌های سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده‌اند که در آینده، به مناسبت، به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.^۲

۱. بنگرید به: کاغذ زر، غلامحسین یوسفی، ص ۱۷۸، مقاله «فایده انس با زبان فارسی در ترجمه».

۲. پیشوای صادق، سید علی خامنه‌ای، ص ۸۸.

- از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:
- نوشته را به صورت دلنشین بنگارد و به این منظور:
۱. آرایه «جناس» را به درستی استفاده کند.
 ۲. آرایه «لَف و تشر» را به خوبی به کار گیرد.
 ۳. آرایه «مطابقه» را درست به کار بندد.
 ۴. از آرایه «مراعات نظیر» به خوبی بهره گیرد.
 ۵. آرایه «سجع» را به خوبی استفاده نماید.
 ۶. آرایه «عکس» را به درستی به کار گیرد.
 ۷. آرایه «وصف» را صحیح به کار گیرد.
 ۸. از آرایه «تشبیه» به درستی استفاده نماید.

دو. دلنشینی

برای ایجاد دلنشینی و دلربایی در نوشته، آرایه‌هایی وجود دارد که در علم «بلاغت» از آن‌ها یاد می‌شود. بهره‌گیری از آرایه‌ها، باید دو ویژگی داشته باشد:

۱. آرایه‌ها نباید بیش از اندازه به کار گرفته شوند. زیاده‌روی در استفاده از آرایه‌ها سبب می‌شود که نوشته همانند لوحی از خط زیبا گردد که آن قدر نقش اسلیمی و گل و بوته بر آن رقم زنند که اصل آن خطوط دیده نشود و زیر بار این همه نقش محو گردد.
۲. آرایه‌ها باید طبیعی و هنرمندانه به کار گرفته شوند؛ به گونه‌ای که مخاطب، حضور آن‌ها را تصنعی و ساختگی نشمارد.

این آرایه‌ها در دو دسته جای می‌گیرند: یکی آن‌ها که بار اصلی‌شان بردوش لفظ است؛ و دیگری آن‌ها که بار اصلی‌شان برشانه معنی است. گروه اول را «آرایه‌های لفظی» و دسته دوم را «آرایه‌های معنوی» نامیده‌اند. اکنون به برخی از آرایه‌های مهم لفظی و معنوی اشاره می‌کنیم.



۱. آرایه‌های لفظی

یک. جناس

جناس^۱ یعنی هم‌شکل بودن دو واژه به طور کامل یا ناقص، در حالی که از لحاظ معنی با یکدیگر یکسان نباشند. جناس انواعی دارد که به چهار نوع مشهور و پرکاربرد آن می‌پردازیم:

۱. جناس کامل (تام)

در جناس کامل، کلمات از لحاظ نوع و تعداد و چینش حروف یکسان هستند. مثال:

ندانم از سرو پایت کدام خوب‌تر است

چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی؟ (سعدی)

دو کلمه «فرق» در مصرع دوم، دارای دو معنا هستند، با آن که ظاهرشان کاملاً یکسان است. اولی به معنای «تفاوت» است و دومی به معنای «میانِ سر».

۲. جناس ناقص

در جناس ناقص، کلمات، قدری با هم متفاوتند، خواه از لحاظ اعراب و خواه نوع و

تعداد حروف. مثال:

با خَلق، خوش خُلُق باش تا در دلشان جای گیری.

کلمات «خَلق» و «خُلُق» تنها در یک حرکت تفاوت دارند؛ اما معنایشان متفاوت است.

۳. جناس مرکب

در جناس مرکب، جناس میان دو کلمه برقرار است که یکی ساده است و دیگری

مرکب. مثال:

خواجه در ابریشم و ما در گِلیم

عاقبت ای دل همه یکسر گِلیم (اهلی شیرازی)

«گِلیم» در مصرع اول، کلمه‌ای ساده است. اما در مصرع دوم «گِلیم» کلمه‌ای است مرکب،

یعنی: «گِل هستیم».

۴. جناس زاید

در جناس زاید، یک کلمه با کلمه دیگر در همه حروف یکسان است؛ اما یک یا چند حرف بیش از آن دارد. مثال:

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد، عذمش یه ز وجود (سعدی)
«جود» و «سجود» دارای جناس زاید هستند. نیز «جود» و «وجود» جناس زاید دارند.

مثال (۱)

قلب نازنین خویش را به سکه قلب^۱ مقروش؛ (جناس کامل)

مثال (۲)

در دیده دشمنان خار و بر روی دوستان خال بود.^۲ (جناس ناقص)

مثال (۳)

دمار از وجود مار برآورد.^۳ (جناس زاید)

مثال (۴)

بی رحم، به زخم چوب از مسلمانان زرمی ستدند.^۴ (جناس ناقص)

مثال (۵)

تا بدان سبب، لوی اسلام افراخته تر شود و شمع دین افروخته تر.^۵ (جناس ناقص)

دو. لَفّ و نَشْر

لَفّ و نَشْر یعنی آوردن چند واژه با چند معنی به صورت متوالی و با نظم خاص، به گونه‌ای که بتوان هر معنی را با واژه متناسب خویش مربوط ساخت. این آرایه دو نوع دارد:

۱. سکه قلب: سکه قلبی.

۲. کلیله و دمنه، ص ۱۱۴.

۳. مرزبان‌نامه، ص ۴۰.

۴. راحة الصدور: راوندی، ص ۳۱.

۵. تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۹.

۱. لف و نشر مرتب، تناسب چند واژه با چند معنا به صورت ترتیبی و سراسر است.
۲. لف و نشر مشوش، تناسب چند واژه با چند معنا به صورت نامرتب و جابه‌جا شده است.

مثال (۱)

به روز نبرد آن یل ارجمند
به شمشیر و خنجر، به گرز و کمند
برید و درید و شکست و بیست
یلان را سرو سینه و پا و دست (فردوسی، لف و نشر مرتب)

مثال (۲)

در باغ شد از قد و رخ و زلف تویی آب
گلبرگ تری، سرو شهی، سنبل سیراب (خاقانی، لف و نشر مشوش)

سه. مُطابِقَه یا تَضاد

مطابقه یا تضاد یعنی نزدیک هم چیدن واژه‌هایی که با یکدیگر تناسب و هماهنگی دارند، ولی به تنهایی از لحاظ معنی ضد یکدیگرند.

مثال (۱)

دورترین کسان را می‌توان با محبت به خود نزدیک کرد.

مثال (۲)

خانه‌های قدیم برفت و در هیچ بمیر، بِسار نماند.^۲

مثال (۳)

دمنه گفت: در بلا گشاده است و راه خرَد بسته.^۳

1. Oxymoron.

۲. ترجمه تاریخ بیهی، ص ۱۰.

۳. کلیله و دمنه، ص ۱۲۱.

مثال (۴)

بیم آن بود که جان شیرین که چفت تن غمگین بود، طاق شود.^۱

چهار. مُراعاتِ تَنظیر

مراعات نظیر^۲ یعنی کنار یا نزدیک هم چیدن واژه‌هایی که هم یا یکدیگر تناسب دارند و هم از نظر معنی، نزدیک و مربوطند.

مثال (۱)

گفت: من بدانستم که آب بازی نیست و تو به نادانی، بچگان را به یاد دادی.^۳

مثال (۲)

روشنایی دیده مرا در خاک کردی و روشنایی چشم خود را بر یاد دادی. آتش غم بر سر من ریختی و آب روی خود ریختی.^۴

مثال (۳)

خانه همیشه بر گذرگاه سِل خدثان بوده است و در معرض طوفان طغیان ظلم.^۵

پنج. سَجْع

سَجْع^۶ یعنی آوردن واژه‌های آهنگین خواه در کنار هم و خواه به طور طولی در یک جمله یا میان جمله‌های گوناگون.

مثال (۱)

هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید. (سعدی)

۱. راحة الصدور، ص ۵۸.

2. congeries.

۳. کلیله و دمنه، ص ۱۰۴.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. مرزبان نامه، ص ۵۵.

6. Riming prose.

مثال (۲)

دین، بی مُلک، ضایع است و مُلک، بی دین، باطل.^۱

مثال (۳)

هر نفسی که فرومی‌رود، مُمید حیات است و چون برمی‌آید، مُقَرَّح ذات. (سعدی)

مثال (۴)

وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ يَا رَبِّ يَا مَامَنَا وَمَحَقِّقِي زَمَانَنَا الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ وَالشَّاهِدِ الْمَشْهُودِ وَالتَّوَرِ الْأَزْهَرِ وَالنَّبِيَّ الْأَنْوَرَ الْمَنْصُورَ بِالزُّعْبِ وَالْمُظَفَّرِ بِالسَّعَادَةِ. فَصَلِّ عَلَيْهِ غَدَدَ الثَّمَرِ وَ أَوْرَاقِ الشَّجَرِ وَأَجْزَاءَ الْمَدَنِ وَغَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَتَرِ.^۲

شش. تمکس یا تلرد^۳

عکس یا تلرد، یعنی جای همه یا بعضی از کلمات یک ترکیب را تغییر دادن و ترکیبی معکوس پدید آوردن. مثال:

دیوان حافظ فقط یک دفتر و دیوان نیست؛ نامه زندگی و زندگی‌نامه ما است. حافظ به جای آن که انسان کامل باشد، کاملاً انسان بوده است. نگاه حافظ به زندگی، حتی به نازیبایی‌های زندگی و زندگی‌های نازیبا، زیبا است.^۴

اکنون نمونه‌هایی از این آرایه‌های لفظی را در دو اثر معاصر، می‌جویم. اثر یکم داستانی است مستند و زلال و جذاب در باره زندگی ایل قشقایی با نام «بخارای من، ایل من». دیگری یادمانی است از حضور هنرمندی در کنار رزمندگان جاوید یاد در خطه جنوب، به نام «با سرودخوان جنگ در خطه نام و ننگ».

۱. کلینه و دمنه، مقدمه نصرالله منشی. کلمات ضایع و باطل، در حرف آخر یکسان نیستند؛ اما یک وزن دارند.

۲. بحار الأنوار ج ۹۹، ص ۶۹: زیارت‌نامه امام حسن عسکری. بسیاری از دعاها و مناجات‌ها و زیارت‌نامه‌ها، سجعی دلتوازد دارند.

3. Antimetbole.

۴. بهاء‌الدین خرمشاهی، برگرفته از: زبان فارسی (۲۴۹/۴)، ص ۸۱.

بخارای من، ایل من: جناس:

اسبش را سر حال و کم شکم نگاه می داشت. (ص ۲۵۳)
کد خدا بود: ولی کد خدایی بی زور و زِر. (ص ۲۵۵)

لف و نشر مرتب:

سالم تر و قوی تر از آن بود که بتواند در خانه بماند و با سرگرمی های عادی دل خوش کند. (ص ۲۵۶)

لف و نشر مشوش:

خدا کرم وضع مالی و اجتماعی مطلوبی نداشت. در وسط طبقات اجتماعی ایل گیر کرده بود ... کم کم داشت از سکه می افتاد. زراعتش دیم بود و ... (ص ۲۵۴)

مطابقه یا تضاد:

از شکارهای قدیمش لاف می زد. ولی شاهد زنده نداشت. همه شاهد هایش مرده بودند. (ص ۲۵۴)
نیمی از قطارش^۱ را با فشنگ خالی، پُر می کرد. (ص ۲۵۴)

مراعات نظیر:

با قبا و پدا هم که بود، نمی گذاشت طلبکارها ناراضی و نومید شوند. (ص ۲۵۵)
از دو برگی^۲ پیدا بود که گندم بود و جو نبود. (ص ۲۵۶)

تسجیع:

برای رتق و فتق امور به چادرهای خود سر می کشید. شق و رَق^۳ بر خانه زین جای می گرفت. (ص ۲۵۴)

با سرود خوان جنگ در خطه نام و تنگ:

جناس:

لشکر حضرت محمد ﷺ را، وصفش را شنیده ای؟ همان که فاتح فتح المبین بود. (ص ۱۹)

۱. قطار: ردیف فشنگ.

۲. در این جا، برگ: واحد مسافت.

۳. شق و رَق: صاف و راست.

الان نصف شهر مثل ماهی زنده در تابه به پی تابی می افتند. (ص ۲۵)

لف و نشر مشوش:

من جنگی مثل فاو ندیدم. مو به تنت راست می شد. هر چه قدرت و شهامت و اعتقاد می خواستی، آن جا می دیدی. انقلاب را آن جا می دیدی؛ نماز و روزه را آن جا؛ جنگ ترن به ترن را آن جا. (ص ۱۸)

مراعات نظیر:

بگذار کت بسته از دست های به خواب رفته کلامم استفاده کنم. (ص ۲۱)
صدای های های گریه راننده های کامیون ها، در آن سیاهی چادرها و در آن ظلمت اردوی یا در رکاب رفتن، سر به فلک می کشد. (ص ۲۳)

۲. آرایه های معنوی

با این آرایه ها می توانیم معنایی را که در ذهن داریم، به خوبی بیروانیم و با ظرافت به خواننده انتقال دهیم. همه یا برخی از این آرایه ها در ادبیات سنتی، در فن «بیان» مطرح شده اند.

یک. وصف

وصف^۱ یعنی به کار گرفتن صفات برای بازشناساندن چگونگی یک پدیده. یا آوردن صفت، در واقع می خواهیم آب و رنگی به موصوف بدهیم تا همان احساس را که در ما هست، در مخاطب ایجاد کنیم و به شیوه قلم زنی الفاظ، قیافه مشخص ادراکمان را با وضوح تمام آشکار سازیم. کلمات به منزله توده های سنگی است که به خودی خود شکل و حالتی دارد؛ اما همان طور که نوک تیشه پیکرتراش از توده های سنگ، شکل منظور را بیرون می آورد و حالت و چگونگی آن را جلوه می دهد، صفت نیز موصوف را از شکل کلی و معمولش درمی آورد؛ خاطره های مشوش را از آن دور می سازد و حد مشخص حالت و چگونگی آن را نمایان می کند.^۲

مثال (۱)

این مهتاب که غم رنگ می دمد و غروب می کند؛ این هاله که با حالت اندوهبار

1. Describe.

۲. ترازیا روش نویسندگی، اسدالله مبشری، ص ۴۷-۴۸.

خود، همچون اشک، در چشم آسمان حلقه می‌زند؛ این دشت‌های خاموش که بسا روزها انسان‌های رنجیده از آن عبور کرده‌اند؛ این نیزاهای در سکوت فرو رفته، این روستاهای شب‌گرفته، این جغد ققانگر ویرانه‌ها و این خون‌آوا شباهنگ نالان، چه رازها که نمی‌گویند و چه همدردی‌ها که با انسان ندارند ... این شب، همین شب تیره، شاهد چه جنایاتی بوده که بر مظلومین رفته است و همین خورشید فروزان، روشنگر زندگی‌ها، چه بیرحمی‌ها و دل‌سنگی‌ها دیده و بر چه شاخ و بره‌های بومند که به ستم در درخت زار زندگی خشک شده‌اند، تابیده است.^۱

مقال (۲)

غروب ده در کویر، با شکوه و عظمتی مرموز و ماورائی می‌رسد و در برابرش هستی لب فرومی‌بندد و آرام می‌گیرد. ناگهان، سیل مهاجم سیاهی، خود را به ده می‌زند و فشرده و پرهیاهو در کوچه‌ها می‌دود و رفته رفته در خیم کوچه‌ها و درون خانه‌ها فرومی‌نشیند و سپس سکوت مغرب باز ادامه می‌یابد. مگر گاه فریاد گوسفندی غریب که با گله در آمیخته است و یا ناله بزغاله آواره‌ای که در هیاهوی پرشتاب، راه خانه خود را گم کرده است که لحظه‌ای بیش نمی‌پاید. شب آغاز شده است. در ده چراغ نیست. شب‌ها به مهتاب روشن است و یا به قطره‌های درشت و تابناک باران ستاره: مصابیح آسمان.

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هر گاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران غیبی سکوتش می‌گیرم و نگاه‌های اسیرم را همچون پروانه‌های شوق، در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می‌کنم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم: ناله‌های آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی‌فریاد، سر در حلقوم چاه می‌برد و می‌گریست. چه فاجعه‌ای است در آن لحظه که یک مرد می‌گیرد ...! چه فاجعه‌ای!^۲

۱. سرود جهش‌ها، محمدرضا حکیمی، ص ۳-۴.

۲. کویر، علی شریعتی، ص ۲۰.

مثال (۳)

به فاصله کمی از جنگل‌های پوشیده از درختان آمرود، پسته وحشی، بلوط و مازو، دریاچه‌ای کوچک، شگفت و زیبا بر زمین دامن گسترده است. برخلاف دریاچه‌های دیگر، نه تنها هیچ رودخانه‌ای به آن نمی‌ریزد، بلکه رود پرآبی نیز از آن سرچشمه می‌گیرد. آب این دریاچه از چشمه‌های متعددی که در کف آن می‌جوشد، حاصل می‌شود. نام این دریاچه که از زیبایی‌های دیدنی کشور ما است، «زریوار» است. زریوار را در زمستان‌ها لایه ضخیمی از یخ می‌پوشاند، به طوری که می‌توان روی آن راه رفت. اطراف دریاچه محل مناسبی برای زندگی پرندگانی چون مرغ سقا، فلامینگو، و مرغابی است. این دریاچه در نزدیکی مریوان واقع شده و یکی از صدها منظره دیدنی استان کردستان است.^۱

دو. تشبیه

تشبیه^۲ در خاطر انسان تأثیری قوی دارد؛ زیرا ذهن را از آن چه پنهان است، به چیزی رهنمون می‌شود که آشکار است. تشبیه‌های زیبا و لطیف، هم سخن را رونق و جلا می‌بخشند و هم اندیشه‌های سخنور را آسان‌تر به خواننده انتقال می‌دهند. تشبیه، چیزی را از آن چه هست، عظیم‌تر و بزرگ‌تر می‌نماید یا زیباتر و یا در مجال کوتاه و تنگنای عبارات کم، صفات و خصوصیات بی‌شماری را در مورد چیزی ثابت می‌کند. از همه مهم‌تر، جنبه تخیلی و تصویری تشبیه است. از رهگذر تشبیه، چیزهای گنگ و عناصر بی‌زبان طبیعت به سخن درمی‌آیند و در جمادات، زندگی را احساس می‌کنیم.^۳ تشبیه دارای چهار پایه است:

۱. مشبّه: آن چه آن را به چیزی تشبیه می‌کنیم. این کلمه همواره در تشبیه می‌آید.
۲. مشبّه‌به: آن چه چیزی را به آن تشبیه می‌کنیم. این کلمه نیز همواره در تشبیه می‌آید.
۳. آدات تشبیه: واژه‌ای که شباهت را نشان می‌دهد. این کلمه گاه در تشبیه می‌آید و گاه نمی‌آید.

۱. برگرفته از کتاب درسی فارسی (۱۱۵)، ص ۹۲.

2. Simile.

۳. صور خیال در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۶۱.

۴. وجه شبه: کلمه یا عبارتی که مورد و جلوه مشترک میان مشبّه و مشبّه به را بیان می‌کند. این کلمه معمولاً در سخن به صورت صریح نمی‌آید و باید آن را از درون کلام دریافت.

مثال (۱)

فاطمه علیها السلام به کودک خویش خیره گشته بود و گهواره‌اش را با پای خود حرکت می‌داد. گهواره همچون قایق، بر دریاچه‌ای آینه‌گون، آرام در رفت و آمد بود.^۱

مثال (۲)

ای حافظ! سخن تو چون ابدیت بزرگ است؛ زیرا آن را آغاز و انجامی نیست. کلام تو چون گنبد آسمان تنها به خود وابسته است. ... تو چون آن کشتی‌ای که معرورانه باد در بادبان افکنده، سینه دریا را می‌شکافد و پا بر سر امواج می‌نهد. و من مانند آن تخته‌یاره‌ام که سبلی‌خور امواج اقبانوسم.^۴

مثال (۳)

تفهیم البلاغه کتابی است برای امروز و فردا و فرداهای دیگر؛ برای این نسل و همه نسل‌های آینده. اثری است به درخشندگی آفتاب، به لطافت گل، به قاطعیت صاعقه، به غرش طوفان، به تحرک امواج، ... و به بلندی ستارگان دوردست در آوج آسمان‌ها.^۳

مثال (۴)

یک بوته کوتاه مغزلان وسط یک بیابان دراز، یک قصیده بلند است.^۴

۱. بهشت ارغوان، کمال السید، ترجمہ: سید ابوالقاسم حسینی (ترقا)، ص ۹۷۔

۲. بهمان ولفگانگی گوته، برگرفته از: منتخب، از زمایر، شاهکارهای شعر جهان، ص ۱۸۹-۱۹۱.

۳. یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۸۳.

٤. خمسة درمیهات، حلال آل احمد، ص ١٩٥.



مثال (۵)

ترس سایه‌ای گذرا بر خاطر م افکند، همچون گذر سایه گنجشک دیر کرده‌ای در
نیمه روز چله تابستان بر دشتی بایر.^۱

مثال (۶)

چشم‌های یوسف او را می‌نگریست؛ چشم‌هایی که از آسمان صاف همین روزهای
بهاری پررنگ‌تر بود. انگار همیشه یک قطره اشک ته چشم‌های یوسف نهفته
بود، مثل دو تا زمرد مرطوب.^۲

۱. نقرین زمین، جلال آل‌احمد، ص ۵۱.

۲. شورشون، سیمین دانشور، ص ۲۳.

خلاصه

برای دلنشین ساختن نوشته، باید از آرایه‌های لفظی و معنوی در حد ضرورت و به خوبی استفاده کرد.

مهم‌ترین آرایه‌های لفظی عبارتند از:

- جناس-

- لُق و نثر-

- مطابقه-

- مراعات نظیر-

- سجع-

- عکس-

دو آرایه مهم معنوی، عبارتند از:

- وصف-

- تشبیه-

آزمون

۱. هریک از موارد زیر را از طریق تشبیه در جمله‌ای بیان کنید:

- دویدن آهوئی که از چنگ پلنگ می‌گریزد.

- گریه کودکی تنها که به نازگی همه بستگانش را در سانحه‌ای از دست داده است.

۲. ناصر خسرو قبادیانی در جایی از سفرنامه خویش، شرح مسیر طائف تا قُلُج را می‌آورد و بازمی‌گوید که در منطقه ثریا چگونه با خشونت وحشیان بیابان‌نشین مواجه شده است. وصف آن مکان و خشونت رخ داده در آن را از سفرنامه ناصر خسرو بیابید و سپس جنبه‌های مختلف این وصف را ارزیابی کنید.

۳. در متن زیر، انواع آرایه‌های لفظی را معین کنید:

مارال، دخترکرد، دهنه اسب سیاهش را به شانه انداخته بود. گردنش را سخت و راست گرفته بود و با گام‌های بلند، خوددار و آرام رویه نظمیه می‌رفت. گونه‌هایش برافروخته بودند. پولک‌های کهنه برنجی از کناره‌های چارقدش به روی پیشانی و چهره گرد و گریخته‌اش ریخته بودند و با هر قدم پولک‌ها به نرمی دورگونه‌ها و ابروهایش پرمی‌زدند. چشم‌هایش به بیش رویش دوخته شده و نگاهش را از فراز سرگذرندگان به پیشاپیش پرواز داده و لب‌های

چو قندش را برهم چفت کرده بود و چنان گام از گام برمی داشت که تو پنداری پهلوانی است به سرفرازی از نبرد بازگشته. هم اسب سیاهش «قره آت» چنان گردن گرفته، سینه پیش داده و غراب^۱ سم بر سنگفرش خیابان می خواباند که انگار بر زمین منت می گذاشت و به آن چه دورش بود، فخر می فروخت.^۲

لب‌ها خشک شده، چنان که گویی برهم دوخته شده‌اند. تنها چشم‌هایش بودند که می گفتند و خاموش می شدند. باز می گفتند؛ باز می گفتند. هر دو خاموش و گرفته، رود روی هم ایستاده بودند. زبان‌هایشان را مگر گره زده بودند؟ نه، زبان مارال بازی بود؛ اما حس می کرد سخن نمی تواند بگوید. لب‌هایش مرده و زبانش خفه شده بود. احساس این که سینه‌اش انباشته شده از واژگانی که تاکنون برایش بیگانه بوده‌اند، داشت خفه‌اش می کرد. واژگانی که به روشنی درمی یافت تا این دم نشانی در یادش نداشته‌اند؛ انبوه واژگان؛ سخنانی غریب. آن چه که تنها همین دم، در همین دم خواست و آگوشدن دارند، او نمی تواند از قفس سینه رهایشان کند. می خواست بگوید: «من آمده‌ام بینم‌تان. سلام. خفت مخورید.» اما همین حرف‌ها در پندارش شگفت می نمودند و مارال نمی توانست بر زبان بیاردشان. راه گلویش گویی با گلوله‌ای از کرک بزرگرفته شده بود.

«عبدوس» با این که پشت دریچه ایستاده و شانه‌هایش خمی بیشتر از پیش برداشته بود، باز یک سر از دلاور سر بود. بینی بزرگ، شقیقه‌ها استخوانی و چشمان، آبی تیره همچو آسمان سپیده دم و فرونشسته به گودال کاسه‌ها. رگ‌های تیر کشیده گردن، ریش‌های جوگندمی سیخ و چغیر^۳، دست‌های بلند و نگاهی چون نگاه اسب آرام و پُر. خود بود. همان گله بان میشکالی که گله توپکالی‌ها^۴ را می چرانید و سال برفی، سال پیش از گرانی، ماده گرگی را در خم کوه «دویران» بر زمین کوبیده و قوچ عروس «فراده» خان را از کلفش^۵ به در آورده بود.^۶

۱. در این جا، غراب: خودخواه.

۲. کلیدر، محمود دولت‌آبادی، ص ۱.

۳. چغیر: سفت و سخت.

۴. میشکال و توپکال، اسم خاص هستند.

۵. کلف: متقار، در این جا: دهان.

۶. همان، ص ۷.



از قرائت انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

از دیگر آرایه‌های معنوی، به خوبی استفاده کند، از این قرار:

۱. دو نوع «استعاره مصرّحه و مکنیه» را درست بشناسد و به کار گیرد.

۲. از «کنایه» به خوبی استفاده کند.

۳. «ایهام» را به درستی در نوشته به کار گیرد.

۴. از «بزرگ‌نمایی» شامل مبالغه، اغراق و غلو، به خوبی استفاده نماید.

۵. از آرایه «ارسال المثل» به خوبی بهره گیرد.

۶. آرایه «حسن تعلیل» را به درستی استفاده کند.



سه. استعاره

در استعاره^۱ یکی از دو رکن مشبّه یا مشبّه‌به و نیزادات تشبیه را ذکر نمی‌کنند. همین سبب می‌شود که استعاره، لطیف‌تر از تشبیه گردد. نویسنده با استعاره، به حیوانات و اشیاء، زبان و بیان و حس و حرکت می‌بخشد. در این مثال، به تفاوت تشبیه و استعاره بنگرید:

تشبیه: نسیم صبا همانند دلبری، بر چهره هستی بوسه زد.

استعاره: نسیم صبا بوسه‌زنان روان شد.^۲

در این استعاره، فقط مشبّه و وجه شبه باقی مانده‌اند و مشبّه‌به و ادات تشبیه حذف گشته‌اند. استعاره دو گونه دارد:

۱. استعاره مُصَرَّحه

در این نوع، مُشبّه حذف می‌گردد و مشبّه‌به ذکر می‌شود. رکن اصلی هر استعاره، مشبّه‌به است. از آن جا که این رکن در استعاره مصرّحه، ذکر و تصریح می‌شود، آن را به این نام خوانده‌اند. مثال:

بیامد دگر شیرگران، دلیر (فردوسی)

1. Metaphore.

۲. استعاره مکنیه

استعاره مکنیه آن است که «مشبه» همراه یکی از اجزا یا ویژگی های «مشبه به» ذکر گردد و خود «مشبه به» حذف شود. مثال:

عشق، پال و پر خود را بر سرم گسترد.

عشق به پرنده ای تشبیه شده؛ اما خود «پرنده» ذکر نشده و «پال و پر» که یکی از اجزای آن است، به عشق نسبت داده شده است.

نکته: هرگاه در استعاره مکنیه، مشبه به انسان باشد، آن را آرایه «تشخیص»^۱ نیز می نامند؛ یعنی ویژگی های انسان به یک موجود غیرانسان نسبت داده می شود. در حقیقت، آرایه «تشخیص» نوعی از استعاره مکنیه است. مثال:

عشق دست مهربان خود را بر سرم کشید.

در این جا، عشق، نخست به انسان تشبیه شده که دارای دست است. سپس مشبه به حذف شده و مشبه باقی مانده است. آن گاه مشبه، با یکی از اجزای مشبه به ارتباط یافته است.

مثال (۱)

می خواهم
در زیر آسمان نشابور
چندان بلند و پاک بخوانم که هیچ گاه
این خیل سیل وار مگس ها
نتوانند روی صدای من بنشینند^۲

مثال (۲)

خورشید با سر شاخه های بید مجنون جلو حیاط که نه از شرمساری، بلکه به عادت همیشگی سر به زیر داشتند، سلام و احوال پرسی کرد. انگار دیده بوسی هم

1. personification.

۲. شعر «دیباچه» از: محمدرضا شفیعی کدکنی.

می‌کردند. بعد روی آج‌ها^۱ خستگی درکرد و برای ثواب به درخت‌های سخت سرکشیده صبح به خیر گفت. مژده‌شان داد که به زودی رخت سبز عیدشان را در بر می‌کنند و اگر بردیار باشند، شکوفه‌ها یا گل‌هایشان نقش‌های رنگی پوشش سبزشان می‌شود. درخت‌ها سر تکان دادند؛ انگار نق زدند؛ ما که حمام نرفته‌ایم. خورشید به خنده شکفت و گفت: غمتان کم، آسمان بغض می‌کند و بغضش که ترکید، سرو تن شما را می‌شوید.^۲

مثال (۳)

پرده تاریک تیره‌زارهایی بیکران.^۳

مثال (۴)

سایبانی در بیابان تنهایی.^۴

چهار. کنایه

کنایه^۵ یعنی آن که کلمه‌ای را در معنی خودش به کار گیریم؛ اما مقصود و منظوری دیگر از آن داشته باشیم. اگر چیزی را به همان نام که هست، بنامیم، سه‌چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده‌ایم؛ زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند معانی و ارتباط اجزای سازنده خیال دارد، بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست‌وجو است، به صورت ناچیزی درمی‌آید. کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است. بسیاری از معانی را که اگر با منطقی عادی گفتار ادا کنیم، لذت بخش نیست و گاه مستهجن و زشت می‌نماید، از رهگذر کنایه می‌توان به اسلوبی دلکش و مؤثر بیان کرد.^۶

۱. آج: بوته کدو.

۲. سووشون، سیمین دانشور، ص ۱۴۵. در این متن، آرایه «تشخیص» برای خورشید و درخت‌ها و آسمان به کار رفته است.

۳. سرود جهش‌ها، محمدرضا حکیمی، ص ۲۹۲. این تعبیر برای شب، به کار رفته است.

۴. پیامبر، جبران خلیل جبران، ص ۴۴. این تعبیر برای پندارهای انسان، به کار گرفته شده است.

5. Metonymy.

۶. صورخیال در شعر فارسی، محمدرضا شغیعی کدکنی، ص ۱۰۸-۱۰۹.

در بعضی موارد، استعمال کنایه از باب ظرافت است در فکر یا بیان؛ و گویی به کلام عادی رنگی از شعر می دهد و چاشنی ملاحظت و لطف خاصی به کلام می بخشد.^۱

مثال (۱)

فراروی آینه ایستاده بود و خود را می آراست. می دانستم کجا می رود و آرایش از برای کیست. لیک دلم تاب نیاورد که بیستم این نهال بهشتی، هیمه دوزخی می شود ... مرا به خانه خویش خواست. رفتم و دیدم یساطی چیده اند و اهل حال جمعند و به قمار سرگرم. چند دستی گوی به چوگانش خورد ... گفتمش: ای دوست! شب از نیمه گذشت. تا کی سر جنگ داری؟ ... گفت: تا تیر در ترکش دارم، کمان از دست ندهم.

مال پدر وی به پایان رسید و یاران به ترکش گفتند. پیش وی رفتم و گفتم: ای دوست! به ترکش تیر داری یا نه؟ لختی بیندیشید و قطره ای اشک بریخت و گفت: ای برادر! یادآورده را باد بُرد.^۲

«گوی به چوگان خوردن» کنایه از باخت و اقبال داشتن است. نویسنده می خواهد بگوید: چند نوبت اول در بازی قمار، او باخت آورد و بُرد؛ اما بعد قمار را باخت و به خاک سیاه نشست. یعنی همان گونه که گاهی گوی به چوب چوگان می خورد و گاهی نمی خورد، او نیز به طور اتفاقی چند نوبت بازی را برد. نیز «سر جنگ داشتن» کنایه از اصرار بر کاری بیهوده است که در حقیقت، مایه زیان و شرمندگی است. همچنین «تیر و ترکش و کمان» کنایه از مال بادآورده پدر است که در دسترس این فرد زیانکار قمارباز قرار گرفته و او یکایک تیرهایش را پرتاب می کند تا آن گاه که دیگر تیری در ترکش وی نمی ماند.

مثال (۲)

می پرسى چه طور شد مرد سیاسى شدم و سرى میان سیرها درآوردم ... زخم گفت: همسایه مان که یک سال پیش آه نداشت با ناله سودا کند، داخل آدم شده و برو بیایی بیدار کرده، کاش کلاهت هم یک خرده یشم داشت. بله از قضا زخم حق داشت. این همسایه بی سرو پا و پکتا قبا از بس ... شرو وِر بافته بود، کم کم برای

۱. شعربی دروغ شعربی نقاب، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷۱.

۲. گفتمش اعتنا مکن، نصرالله وقار، برگرفته از فن نویسنده گی، مهرداد مهرین، ص ۷۹.

خودش آدمی شده بود ...^۱

مثال (۳)

مادرش زره بروی راست می‌کرد و بغلگاه می‌دوخت و می‌گفت: دندان افشار با این فاسقان؛ چنان که گفتمی او را به پالوده خوردن می‌فرستد.^۲

مثال (۴)

تا آن خداوند برفته است، این خداوند هیچ نیاسوده است و نمد اسپش خشک نشده است.^۳

پنج. ابهام

ابهام^۴ یعنی آوردن واژه‌ای که بیش از یک معنا داشته باشد، یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن؛ و هدف نویسنده، معنای دور از ذهن باشد. این آرایه موجب می‌شود که خواننده تلاش کند تا از معنای ظاهری به معنای عمیق‌تر برسد. این تلاش به خواننده لذت می‌بخشد و نوشته را برایش جذاب می‌کند. در ابهام، معمولاً آرایه «مراعات نظیر» هم نهفته است؛ زیرا لفظ مورد نظر در یکی از معانی‌اش با لفظی دیگر در جمله، تناسب دارد.

مثال

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد

شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد (حزین لاهیجی)

ظاهراً شاعر می‌گوید: شاید فرهاد دچار خوابی شده که طعمی شیرین دارد. اما در حقیقت می‌خواهد بگوید: فرهاد خود را به جهان رؤیای یار خود، شیرین، رسانده و دیگر نیاز ندارد که تیشه بر بیستون بزند.

۱. یکی بود یکی نبود، محمدعلی جمال‌زاده، برگرفته از: کتاب درسی زبان فارسی (۴/۲۴۹)، ص ۱۰۰.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۱۹۰. کنایه از: کاری بسیار آسان.

۳. همان، ص ۲۲. کنایه از: تلاش پیاپی و بدون خستگی.

شش. بزرگ‌نمایی

آرایه بزرگ‌نمایی^۱، خود، سه صنعت را در بر می‌گیرد:

۱. مبالغه

مبالغه یعنی وصف یک پدیده در ابعاد بزرگ‌تر از آن چه هست، به گونه‌ای که هم عقل آن را بپذیرد و هم در واقعیت، تحقق‌یافتنی باشد. مثال:

ساعتی دیگر نیمه شب فرا می‌رسد و به یادبود شانه سری غریب، قطره‌ای شبنم بر گونه زیباترین زنبق گلستان فرومی‌غلتد.^۲

۲. اغراق

اغراق یعنی وصف یک پدیده به شیوه‌ای بزرگ‌نماییانه، چنان که عقل آن را می‌پذیرد؛ ولی در جهان واقعی، معمولاً چنین اتفاقی نمی‌افتد. مثال:

ساعتی دیگر جسمم را در گوشه‌ای می‌گذارم و به مصاحبت ارواحی می‌شتابم که نگاهبان آتشکده‌های خاموشند.^۳

۳. غلو

غلو یعنی وصف بزرگ‌نماییانه یک پدیده، به گونه‌ای که هم عقل نپذیرد و هم عادت. مثال:

ساعتی دیگر نیمه شب فرا می‌رسد و در پُر بزرگ‌ترین ناحیه پاکستان، ملکه انگورها در نجوای پنهان برگ‌ها ولادت می‌یابد.^۴

هفت. اِزْسال المثل

اِزْسال المثل^۵ یعنی آوردن مثل (ضرب‌المثل) یا سخنی حکیمانه و گفتاری کوتاه و دلپذیر به عنوان تمثیل. این کار هم به سخن جلوه می‌دهد و هم در انتقال پیام، به نویسنده یاری می‌رساند. مثال:

1. Hyperbole.

۲. نافله ناز، احمد عزیزی، ص ۱۱۰.

۳. همان.

۴. همان.

5. Gnomie verse.

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشتی می

علاج کی کنمت، «آخر الدواء الكي» (حافظ)

شاعری می‌گوید که درد بی‌خبری، دوا ندارد و تنها چاره آن، داغ نهادن و سوزاندن (کی) است. در طب سنتی، بر آن بوده‌اند که اگر درمان‌های دیگر اثر نکنند، برای علاج عضوی که جراحت یا عفونت شدید دارد، باید بر آن داغ نهاد.

هشت. حُسن تعلیل

حسن تعلیل^۱ یعنی بیان علتی لطیف و مناسب و اثرگذار و البته غیرمطابق با واقع، هنگام دلیل آوردن برای رخداد یا حالت و یا پدیده‌ای. مثال:

هیچ دانی که آب دیده پیر

از دو چشم جوان چرا نچکد؟

برف بر بام سالخورده ما است

آب در خانه شما نچکد (سعدی)

شاعری می‌گوید: می‌دانی چرا جوانان، همچون پیران اشک شکایت نمی‌ریزند؟ زیرا برفی که آب می‌شود و چکه چکه می‌ریزد و ما به شکل اشک می‌بینیم، بر موی سر پیران نشسته است.

مرور آرایه‌ها در نمونه‌ای از شعر معاصر

از شاعران ماندگار ایران، سهراب سپهری است. او در پانزدهم مهر ماه ۱۳۰۷ زاده شد^۲ و کودکی و نوجوانی را در کاشان گذراند. در جوانی به تهران آمد و در رشته هنر به تحصیلات دانشگاهی روی آورد. نقاش بود و معمولاً از راه فروش تابلوهایش تدبیر معاش می‌کرد. پنجاه و دو سال بیش نیست. در نخستین روز اودی بهشت ۱۳۵۹ بر اثر بیماری سرطان خون، به سرای جاودان روانه شد. او بر ادبیات معاصر ایران بسیار اثر نهاده است. شعر او تصویر ادراک پاک و فطری است و از این رو، صاحبان سلیقه‌ها و عقیده‌های گوناگون از آثار او لذت می‌برند. آن چه این

1. Conceit.

۲. همه جا می‌نویسند که وی در کاشان زاده شد. البته او کاشانی بود؛ اما در زندگی‌نامه خود نوشت خویش، اشاره می‌کند که در قم زاده شد، آن هم در چند روزی که مادرش مهمان یکی از خویشان دانش در قم بود.

جا می‌نگرید، از شعرهای مجموعه «حجم سبز» برگرفته شده است. نام هر شعر درون کمانک جای دارد.

تشبیه به صورت اضافی (اضافه تشبیهی)

مثال (۱)

و یک بار هم دریایان کاشان هوا ابر شد
و باران تندى گرفت
و سردم شد
آن وقت، در پشت یک سنگ
اجاق شقایق مرا گرم کرد (به باغ همسفران)

مثال (۲)

مَرْتَعِ اِدْرَاک، خَزَمِ يود (ورق روشن وقت)

مثال (۳)

و نه آواز پری می‌رسد از روزن منظومه برف (پَرهای زمزمه)
«منظومه برف» اضافه تشبیهی است. برف به منظومه تشبیه شده است؛ زیرا همانند یک قطعه بلند شعریا یک قصیده، گستردگی و امتداد دارد و چشم را به خود خیره می‌کند و روح را طراوت می‌بخشد و حاوی معانی درخشان و سپید است.

مثال (۴)

به سراغ من اگر می‌آیید
نرم و آهسته بیایید
می‌ادا که تَرک بردارد، جینی نازک تنهایی من^۱ (واحه‌ای در لحظه)

۱. این قطعه، بر سنگ مزار او در «شهد اردهان» کاشان نوشته شده است.

«چینی نازک تنهایی» اضافه تشبیهی است. البته مضاف آن، خود، موصوف و صفت است: «چینی نازک». تنهایی به چینی نازک تشبیه شده که با هر تلنگر مزاحمی می‌شکند. کلمه «چینی» از ظرافت تنهایی نیز حکایت دارد.

تشبیه به صورت غیراضافی

مثال (۱)

مادر من صبحی می‌گفت:
«موسم دلگیری است.»
من به او گفتم:
«زندگانی سیمی است؛ گاز باید زد یا پوست.» (ساده رنگ)

مثال (۲)

درد دل من چیزی است
مثل یک پیشه نور
مثل خواب دم صبح (دو گلستانه)

مثال (۳)

حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود (سوره تماشا)

استعاره به صورت اضافی (اضافه استعاری)

مثال (۱)

روی این مهتابی
خشتِ غربت را می‌بوییم (غربت)

غربت به یک خانه کهنه خشتی تشبیه شده است. سپس مشبّه (غربت) باقی مانده و مشبّه‌به (خانه خشتی) حذف شده و مشبّه، به یکی از لوازم و اجزای خانه خشتی یعنی «خشت» پیوند خورده است.

مثال (۲)

دست هر کودک ده ساله شهر

(پشت دریاها)

شاخه معرفتی است

معرفت به یک درخت تشبیه شده است. سپس مشبّه باقی مانده و مشبّه به حذف گشته که همان استعاره مکنیه است.

استعاره به صورت غیراضافی

مثال (۱)

نردبان از سر دیوار بلند

صبح را روی زمین می آوزد (روشنی، من، گل، آب)

«نردبان» استعاره است برای ادراک بلند و والای بشر. ادراک به نردبان تشبیه شده و سپس مشبّه به باقی مانده است.

مثال (۲)

با سید رقتم به میدان

صبحگاهی بود

میوه‌ها آواز می خواندند (صدای دیدار)

میوه‌ها را به سرودخوانان صبحگاهی تشبیه می‌کند. سپس مشبّه به را حذف می‌کند و تنها مشبّه را باقی می‌گذارد.

مثال (۳)

گوش کن!

جاده صدا می‌زند از دور، قدم‌های تو را (شب تنهایی خوب)

شاعر جاده را به پیری سالک تشبیه می‌کند که انسان را به رفتن در مسیر حق دعوت می‌نماید. سپس مشبّه به را حذف می‌کند و استعاره‌ای مکنیه می‌سازد. این استعاره مکنیه از نوع «تشخیص» نیز هست.

خلاصه

- آرایه‌های مهم معنوی دیگر، افزون بر دو آرایه وصف و تشبیه، عبارتند از:
۱. استعاره، شامل دونوع پرکاربرد «مصرحه» و «مکنیه».
 ۲. کنایه.
 ۳. ابهام.
 ۴. بزرگ‌نمایی، شامل مبالغه، اغراق، غلو.
 ۵. ارسال المثل.
 ۶. حسن تعلیل.

آزمون

۱. در متن زیر، آرایه‌های لفظی و معنوی را بیابید:

شب‌های کلیدر، دیگر بودند: سبک و بی‌قران خوش نسیم داشتند. عطر خاک و علفش دماغ را مست می‌کردند. ماه کلیدر پنداری فراخ دست‌تر می‌تایید. شب کلیدر زلال‌تر بود؛ کم‌هول‌تر! یازهم از دلاورنشانی نبود! این آیا سم کویان «قره‌آت» نیست که از پشت تپه‌های «خلور» برمی‌آید؟ پس این گرد سپیدافشان چیست؟ نه مگر شیشه مستانه قره‌آت در شب کلیدر پیچیده است؟ نه مگر این قره‌آت است که یال برافراشته و بی‌قراری‌نازد؟

قوری چینی ظریفی بود به رنگ انار با گلبوته‌های سفید بر دوپهلوی. دست‌های پیروپهن پیر خالوقوری فرم‌زا مثل کبوتری میان خود گرفته بودند. از در بیرون آمد و آن را نشان مارال داد. چشم‌هایش از شوق برق می‌زد.

خوب، حق دارد. بگویی نگویی اودانسته که زنش مرده. خاطر جمع. آخر آدمیزاد بعضی وقت‌ها خبرها را بومی کشد. یکجوری که انگار ندیده‌ها را دیده، می‌داند. بومی کشد. برمی‌خوری به حرفم؟ درد مثل غمی به آدم رومی‌کند. ناگهانی‌ها، ناگهانی! آدم نمی‌داند این غم از کجا آمده و به ته دلش چسبیده! فقط دلش می‌گیرد. طوری که انگار قلبش را میان نیم‌تنه کهنه‌ای پیچیده‌اند و دارند مالشش می‌دهند. آدم به فکر می‌افتد. فکر و خیال می‌بافت تا بالاخره در جایی روزنه‌ای، روشنایی‌ای پیدا می‌کند. اگر یک نفر از خودی‌هایش را ببیند و با او هم‌کلام شود که دیگر تمام است. همین که لب وا کند، آن خودی همه چیز را تا تهش خوانده، همه چیز را. آنچه را که نباید بفهمد، فهمیده. حالا یگو ببینم توازه مهتاوه

چی به «عبدوس» گفتی؟^۱

۲. در قطعه‌های زیر، انواع آرایه‌ها را مشخص کنید:

(۱) توانگری به هنراست نه به مال؛ و بزرگی به عقل است نه به سال.^۲

(۲) چون این کلمه درشت درست به سمع آن گبر پُربرو کافر فاجر و نحس نحس رسید،
به گرفتن او اشارت کرد.^۳

(۳) جایی که سلیمان ملک برسد، سزد اگر چون مور کمر خدمت بریندم.^۴

۳. برای هریک از آرایه‌های زیر، جمله‌ای به قلم خود، در موضوع «سحرگاهان ماه مبارک
رمضان» بنویسید:

مراعات نظیر، ایهام، تضاد، بزرگ‌نمایی، سجع، ارسال المثل، عکس

۴. در متن زیر، نمونه‌های پرورش معانی را تحلیل کنید:

نسیم سرد شبانگاهی، آرام کوچه‌باغ‌های قبادیان را پشت سرمی‌نهاد. خانه‌های گلین بلخ
و آبادی‌های پیرامونش در پرتو سیمگون مهتاب آرمیده بودند. جیحون پیر زلال‌تراز همیشه
بر بستری سرشار از ستارگان راه می‌سپرد. ماه اندیشناک از فروپاشی بنیاد باشکوه
فرمانروایی‌اش، دوستان دیرین را بدرود می‌گفت. درختان تناور فروتنانه شاخه‌های
پربارشان را به سطح لغزان رود نزدیک ساخته بودند تا نحوی آب را دریابند و واسطه انتقال
پیام رود به پرندگان سبکبال باشند ... بامدادان کنیزکانی که برای پُر کردن کوزه‌های
سفالین کنار رود شتافتند، گزارش زایش همسر خسرو، مالک نیک‌نهاد قبادیان، را به
یکدیگر بازگفتند؛ درختان را از حقیقتی سترگ آگاه ساختند و بردستی زمزمه شبانه رود
گواهی دادند.^۵

۱. کلیدر، محمود دولت‌آبادی، ص ۱۷.

۲. گلستان سعدی.

۳. تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۵۴.

۴. ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۳.

۵. نحوی جیحون، عباس عبیری، ص ۱۵-۱۶.

درس دوازدهم

زیبانویسی (۴)

از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این درس بتواند:

۱. اصل تنوع را برای زیبانویستن به کار گیرد.
۲. از مثل‌ها به خوبی استفاده کند.
۳. از شعر با دو شیوه «حل» و «درج» به خوبی بهره گیرد.
۴. تمثیل‌ها و حکایت‌های شیرین را در نوشته به کار گیرد.
۵. از «کلمات کوتاه (قصار)» به خوبی و ضرورت استفاده کند.
۶. در نگارش، از نیروی تخیل به درستی بهره گیرد.
۷. نوشته را تازه و باطراوت سازد.
۸. هدفمندانه و شورآفرینانه بنویسد.

۳. تنوع و رنگارنگی

از شیوه‌های مؤثر در زیبانویسی، ایجاد تنوع و رنگارنگی در نوشته است. نوشته یکنواخت و بی‌تنوع، خواننده را کسل می‌کند، هرچند روان و زلال باشد. نوشته‌ای که همچون جاده‌ای در کوهستان، گهگاه فراز و نشیبی مطبوع پیدا می‌کند، خواننده را به تکاپویی درونی وامی‌دارد تا خود را با نوشته پیش ببرد و احساس کسالت نکند. برخی از شگردهای تنوع‌بخشی به نوشته، از این قرارند:

۱. تنوع در نحوه طرح موضوع از دریچه‌های گوناگون.
۲. آوردن تمثیل‌ها و حکایت‌های ارزنده و دل‌آویز.
۳. تغییر دادن لحن از خطاب به غیاب و به عکس، در هنگام مناسب. (آرایه «التفات»)
۴. بهره گرفتن از کنایه و طعنه.
۵. استفاده از زبان طنز.
۶. آمیختن خبر و انشا^۱ و طلب و استفهام.

۱. در علم «معانی» کلام بر دو نوع است: خبری و انشایی. خبر سخنی است که به طور ذاتی احتمال راست یا دروغ بودن را بپذیرد و جمله خبری، جمله‌ای است که بتوان آن را راست یا دروغ دانست. در مقابل، انشا که در لغت به

۷. به کار گرفتن آرایه‌های ادبی، به صورت طبیعی و دور از تکلف.

۸. بهره‌گیری از شعر.

مثال

غریزدگی می‌گویم، همچون وبازدگی. و اگر به مذاق خوش نیست، بگوئیم: همچون گرم‌زدگی یا سرمازدگی. اما نه؛ دست کم چیزی است در حدود بین‌زدگی^۱. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوساند؟ از درون، پوسته سالم برجا است؛ اما فقط پوست، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی می‌ماند.^۲

در این متن، هم از کنایه و هم زبان طنز استفاده شده است. همچنین از وصف‌های دقیق با آرایه‌های ادبی، به صورتی طبیعی، بهره گرفته شده است.

نقش مثل در تنوع

«مثل» یا به عبارت رایج «ضرب‌المثل»، عبارتی کوتاه و سرشار از زیبایی و غنا است که مطلبی بلند و نکته‌ای عمیق را در قالب کوتاه خود می‌گنجاند. مراعات نکته‌های بلاغی و آرایه‌های ادبی، به مثل رنگی خاص می‌دهد. از این گذشته، مثل نمایانگر روحیات و اندیشه‌های جامعه است. به همین جهت، معمولاً نوشته‌ای که از مثل‌های مناسب بهره گیرد، بسیار پرشور و اثرگذار می‌گردد. برای نمونه، این مثل روسی، زیبایی سخن در خود دارد: کسی که ستون فقرات عالی دارد، هرگز به مناصب عالی نمی‌رسد.

مثال

روشنفکر امروز در باره مسائل اساسی هیچ وقت اظهار عقیده نمی‌کند. هر وقت که هوا پس است، شانه‌اش را بالا می‌اندازد و می‌گوید: لابد مصلحت در این است. با این حال، روشنفکر امروز عقیده دارد که رجال استخوان‌دار را باید قدر دانست ... زیرا رجال هزار فامیل، رگ و ریشه دارند و با آل علی هر که در افتاد، ورافتاد ... به ظاهر رجز می‌خواند که سنگ را بسته و سگ را گشاده‌اند؛ اما شگفتا که خود او نیز

معنی پدید آوردن است، به کلامی گفته می‌شود که به طور ذاتی احتمال راست یا دروغ بودن در آن راه نداشته باشد. همه فعل‌های آمر، از نوع انشأ هستند.

۱. بین: حشره‌ای که رطوبت خوشه‌های گندم و جو را بمکد و آن را خشک کند.

۲. غریزدگی، جلال آل‌احمد، ص ۵.

پیرو مکتب یت تراش است.^۱

بهره‌گیری از شعر

شعر معمولاً لطیف است و از این روحان‌ها را به سوی خود می‌کشاند، به ویژه اگر با آهنگی مطبوع و متناسب آمیخته باشد. به همین دلیل، بسیاری از نویسندگان و گویندگان می‌کوشند که نوشته‌ها و گفته‌های خود را با شعرهای نغز و زیبا درآمیزند. بهره‌گیری از شعر در نوشته، به دو شیوه انجام می‌پذیرد:

۱. درج

در این شیوه، نویسنده عین شعری را نقل می‌کند، خواه یک مصراع باشد و خواه چندین بیت. مثال:

مقالات و نوشته‌های بی‌مغز و جانکاه امروزی را به عنوان قدیه در راه استفاده از
فواید عدیده آزادی باید تحمل کرد. به گفته حافظ:
خار ار چه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می در جنب ذوق و مستی^۲

۲. حل

در شیوه حل، از مفهوم و اجزای شعر در نثر استفاده می‌شود و نه از عین آن. مثال:
باید کوکب هدایتی طالع می‌شد و راهبرانی راه‌بلد به یاری این کاروانیان سرگردان
گم‌کرده راه می‌رسیدند تا از وادی حیرت به مأمن و منزلگه یقین رهنمونشان
می‌گشتند.^۳

در این متن، از مفهوم و برخی اجزای بیت زیر، استفاده شده است:

در این شب سیاهم، گم گشته راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت (حافظ)

۱. راپرت‌ها، محمود عنایت، ص ۴۴.

۲. اهمیت مطبوعات، عباس اقبال آشتیانی، مجله یادگار، سال اول، شماره پنجم.

۳. انسان صالح در تربیت اسلامی، حسین رزمجو، ص ۱۳.

آوردن تمثیل‌ها و حکایت‌های شیرین

بسیاری از دانشوران مطالب ژرف و عالی را در قالب تمثیل‌ها بیان کرده‌اند. مثنوی مولوی، قابوس‌نامه، مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه، و گلستان سعدی از بهترین و مناسب‌ترین مجموعه‌های تمثیل و حکایت در زبان فارسی‌اند که می‌توان از آن‌ها در نوشته‌های امروزی بهره گرفت. مهم‌ترین رمز ماندگاری و نفوذ گسترده مثنوی مولوی، به کارگیری تمثیل‌های بدیع در بیان نکات اخلاقی و عرفانی است. برخی از تمثیل‌های مولوی هنوز پس از قرن‌ها در سخن گویندگان و نویسندگان پارسی‌زبان، فراوان به کار می‌روند؛ همچون: حکایت طوطی و بازرگان، فیل در تاریک‌خانه، و موسی و شبان. سعدی نیز در گلستان، با زبانی شیوا، از همین شیوه بهره گرفته است. بنگرید که این حکایت کوتاه گلستان سعدی چگونه می‌تواند ضمن تنوع بخشیدن به نوشته، در انتقال پیام اثرگذار باشد:

توانگر زاده‌ای را دیدم؛ بر سر گور پدر نشسته و با درویش بچه‌ای متاظره‌ای در پیوسته که صندوق تربت پدرم سنگین است و کتابه^۱ رنگین و فرش زخام^۲ انداخته و خشت پیروزه در او به کار برده؛ به گور پدرت چه ماند؛ خشتی دو، فراهم آورده و مشتی دو، خاک بر آن پاشیده. درویش پسر این بشنید و گفت: تا پدرت زیر آن سنگ‌های گران بر خود بجنبد، پدر من به بهشت رسیده بُود.

استفاده از کلام کوتاه

کلام کوتاه یا جملات قصار، گنجی فاخر و پربها است که با همه کوچکی‌اش، گاه لبریز از حکمت و معرفت است. معمولاً هر نویسنده به فراخور فرهنگ و جهان‌بینی خویش، کلام کوتاه را از گفتار کسانی برمی‌گزیند که با اندیشه و بینش ایشان انس داشته باشد. به این نمونه بنگرید که چگونه گفتاری از عارفی کهن، نوشته‌ای امروزی را زینت و قوت بخشیده است:

به ماه و مریخ رفتن از ضروریات ترقی و تعالی است؛ ولی به شرط آن که نیت خوبی محرک آن باشد. و الا حرف همان است که عارف محبوب خودمان، خواجه عبدالله انصاری، قرن‌ها پیش از این گفته که اگر به هوا پری، مگسی باشی.^۳

۱. کتابه: کتیبه.

۲. زخام: سنگ مرمر.

۳. تسخیر ماه، محمدعلی جمال‌زاده، مجله یغما، سال ۲۲، شماره ۶.

در این جا، برای نمونه از برخی کلام‌های کوتاه گلستان یاد می‌کنیم که در طول چند سده به عباراتی زیانزد تبدیل شده‌اند. نویسنده امروزی می‌تواند با نشان دادن این گونه عبارات در نوشته خود، آن را هم تنوع بخشد و هم غنی و سرشار سازد:

هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید.
 هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.
 محال است که هنرمندان بمیرند و بی‌هنران جای ایشان بگیرند.
 ده درویش در گلیمی بختسند و دو پادشاه در اقلیمی ننگ‌چند.
 آن را که حساب پاک است، از محاسبت چه پاک است؟
 هر که در زندگی نانش نخورند، چون بمیرد نامش نبرند.
 ملوک از بهر پاس رعیتند، نه رعیت از بهر طاعت ملوک.
 مال از بهر آسایش عمر است، نه عمر از بهر گرد کردن مال.
 از دریچه چشم مجنون بایستی در جمال لیلی نظر کردن.
 برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است.
 عالم ناپرهیزگار، کور مشعله دار است.
 هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده.

بهره‌وری از تخیل

«تخیل» نیرویی است که صورت محسوسات را هنگام ناپدید شدن آن‌ها، در ذهن فراهم می‌آورد و ترکیب‌های زیبا و تازه‌ای را بر پایه آن‌ها پدیدار می‌سازد. پس تخیل، فضایی معنوی پدید می‌آورد که هنرمند را احاطه می‌کند تا از ورای آن، جهان را آن طور که می‌خواهد ببیند. در تخیل هنری، شخصیت‌ها و حوادث با آن که واقعیت ندارند، حقیقت دارند؛ زیرا از حقایق جاری در جهان سرچشمه می‌گیرند. به این نمونه زیبا بنگرید تا نقش تخیل را در انتقال یک پیام به تماشا بنشینید:

سحرگاهان که نسیم با بویی دل‌انگیز از راه می‌رسد، قاصدی است که خبر از گل می‌آورد. هر همنشین که مدتی با گل می‌نشیند، حتی اگر گِل باشد، خوشبو می‌گردد... گل، سنجاق قشنگی نیست که بانوی درخت آن را در صحن چمن فقط برای آرایش و زیبایی به گیسو زده باشد و دکمه برجسته درشتی نیست که بیهوده بر لباس خود دوخته باشد. گل با همه زیبایی و دلفریبی، در طبیعت وظیفه‌ای بس سنگین بر عهده دارد. گل مأمور ادامه وجود گیاه است و آینده

درخت را در پنجه کوچک خود می فشارد و حفظ می کند ... گل مسافری است که
با زیبایی و جلوه‌گری از بهار می‌گذرد تا در منزلگاه تابستان به صورت میوه از
درخت فرود آید.^۱

همین تصویرهای خیالی است که به جهان تکاپو می‌بخشد و نوشته را سرشار از حیات و
نشاط می‌کند. یکی از زیباترین صور خیال، تصرفی است که ذهن نویسنده در اشیا و عناصر
بی جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش، به آن‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد
و در نتیجه، هنگامی که از دریچه چشم او به طبیعت و اشیا می‌نگریم، همه چیز در برابر ما
سرشار از زندگی و حیات و حرکت است.^۲

۴. تازگی و طراوت

بهره گرفتن از سبک امروزی، واژه‌های نو، تعبیرهای تازه، ساختار مناسب با ذوق و زبان مردم
روزگار، و نیز عناصر محتوایی شاداب و نو، ضرورت دارد. تقلید محض از دیگران، یکی از
اسباب عقب افتادگی نویسنده و فرسودگی سخن وی به شمار می‌رود. نوشته‌های خوب
معمولاً زاینده ذهن‌های آفرینشگر و نوگرا هستند، بدان شرط که نوگرایی به ابتذال و افراط دچار
نگردد.

اصولاً هر سبک دارای ویژگی‌هایی معین است. هنگامی که عمر یک سبک به سر
می‌آید، دیگر نمی‌توان از عین آن ویژگی‌ها تقلید کرد؛ ولی می‌توان از امتیازهای آن بهره برد. به
دیگر بیان، برخی از صفات یک سبک هیچ‌گاه کهنه نمی‌شوند و همواره می‌توانند اقتباس
گردند. مثلاً فخامت بیان و رسایی گفتار در سبک خراسانی، باید سرلوحه شاعر و نویسنده
امروز هم باشد. اما «آوردن دو حرف اضافه برای یک مضم» که ویژگی سبک خراسانی است،
در شعر و نثر امروز تقلید کردنی نیست. مثال:

مرا در زیر ران اندر، کمیتی

کشنده نی و سرکش نی و توسن (منوچهری)

۱. غلامعلی حداد عادل، برگرفته از: فارسی و آیین نگارش، سال اول دبیرستان، ص ۱۵۱.

۲. صور خیال در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۴۹.

در نوع نگاه هم هنرمند باید از تقلید خودداری کند. مثلاً هم در شعر منوچهری، برای وصف خورشید به تشبیه اجزای آن پرداخته می‌شود و هم در شعر نیمایوشیج. اما عناصر به کار رفته در شعر نیمایا عناصر موجود در شعر منوچهری متفاوت است؛ و حق هم همین است. پی گرفتن اصل این شیوه سنتی که خورشید را با ظرافت و ریزپردازی وصف و تشبیه کنیم، در ادب امروز هم پسندیده است. اما استفاده از همان واژه‌ها و تعبیرهای کهن، خواننده امروز را ملول می‌کند. اکنون به زاویه‌های نگاه منوچهری و نیمایوشیج در تشبیه و وصف خورشید بنگرید:

سراز البرز بَرزد قرص خورشید
چو خون‌آلود دزدی سر ز مَکَمَن^۱
به کردار چراغ نیم‌مُرده
که هر ساعت فزون گرددش روغن (منوچهری)
صبحگاهان که بسته می‌ماند
ماهی آب‌نوس در زنجیر
دُم طاووس پَر می‌افشاند
روی این بام تن پشسته زقیر (نیمایوشیج)

می‌بینید که تصویرسازی منوچهری مبتنی بر تجربه‌های حسی او و کنجکاوی‌اش در نگاه به طبیعت است و هیچ انگیزه عاطفی‌ای را پی نمی‌گیرد. اما در تصویرسازی نیمایا، نگاه نورو نوعی آشنایی‌زدایی بدیع و جذاب، کاملاً خودنمایی می‌کند. نیز در ترجمه تاریخ طبری که از آثار سده چهارم است، ماجرای بارداری حضرت مریم - علیها سلام الله - چنین گزارش شده است:

خدای تعالی جبرئیل را به سوی وی فرستاد تا اندر آستینش بدمید و عیسی بار گرفت.

اما همین ماجرا در حبیب السیر که از آثار سده دهم است، چنین آمده است:

جبرئیل به مریم نزدیک رفته، بادی در آستین یا در چیب یا در موضع تولد فرزند دمید و همان لحظه صدف وجود مریم به آن دُر درج رسالت آبتن شد.

۱. مَکَمَن: جای پنهان شدن، کمینگاه.

می بینید که در جمله نخست، سجع و موازنه دیده نمی شود و ایجاز کاملاً مراعات شده است. اصولاً کوتاهی جمله ها، کمی واژگان عربی، و به کار بردن باء تأکید بر سرفعل از ویژگی های تشر دوره سامانی است که در جمله نخست پیدا است. اما در جمله دوم، این ویژگی ها یافت نمی شود. جمله دارای توازن و اطناب است و لغات عربی بیشتری دارد.

گفته شد که هنرمند باید در نوع نگاه به اشیا و طبیعت هم دارای استقلال و نوآوری باشد. این به آن معنا است که هنرمند چیزهایی را ببیند که تاکنون دیگران ندیده اند یا کمتر دیده اند. مثلاً همه ما آواز کلاغ را بارها و بارها شنیده ایم و شاید برداشت هایی نیز از آن داشته ایم. اما چند نفر از ما تاکنون به این نکته زیبا و ظریف توجه داشته ایم که «قار» به گویش آذری، یعنی «برف»؟ و چند تن از آن ها که این را می دانسته اند، عنایت کرده اند که وقتی کلاغ می گوید «قارقار»، از خداوند برف می خواهد؟ و آن گاه تا چه حد به این حقیقت زیبا پی برده ایم که پرندۀ ای سیاه که گاهی مظهر تیرگی شمرده می شود، در دل زمستان، سپیدی را از خدا طلب می کند؟ این همان نوع نگاه است که چنین تعبیر زیبا و شاعرانه ای از آن می تراود و مایه بکری و تازگی اثر ادبی می شود.^۱

حتی مفاهیم کاملاً مکثور و به ظاهر معمولی را می توان رنگ طراوت و شادابی زد. بسیاری به مدینه و مکه مشرف شده اند و خاطره سفر خویش را نوشته اند. اما فقط سفرنامه های کسانی خواندنی و ماندنی است که شاداب، دارای حرف تازه، و با زاویه دید متفاوت باشد؛ حتی اگر ساده جلوه کند. مثلاً به این قطعه بنگرید:

بوی مدینه می آید. این را از نم نم باران فهمیدم. دل ها بی تابند و چشم ها گریان.
سمت چپمان مسجد شجره است. کم کم شهری سپیدپوش به استقبالمان می آید
و من چقدر دوست دارم بقیع را ببینم و چقدر دلم می خواهد مدینه را بغل کنم و
چقدر دوست دارم نخل های مدینه را، کیوتران حرم رسول الله. صلی الله علیه و آله.
را. سه دانگ از بهشت باید همین جا باشد و ما وسعت این جا را نمی توانیم درک
کنیم.^۲

۱. برگرفته از شعر «کلاغ» سروده جعفر ابراهیمی (شاهد).

۲. پرستودر قاف، علی رضا قزو، ص ۶۵.

نیز بنگرید که شاعر خوش ذوق روزگار ما با نگاهی پویا، چه پیامی از طبیعت اقتباس کرده است؛ پیامی که هم ساده است و هم لطیف:
غنچه با دل گرفته گفت:

«زندگی، لب ز خنده بستن است»

گل به خنده گفت:

«زندگی، شکفتن است»

با زبان سبز، راز گفتن است»

گفت وگوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می‌رسد

تو چه فکر می‌کنی؟

راستی کدام یک درست گفته‌اند؟

من که فکر می‌کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل، یکی دو پیرهن

بیش‌تر ز غنچه پاره کرده است (قیصر امین پور)

مضامین دینی ما همچون گنجینه‌هایی فاخر و ارجمندند که شکل عرضه آن‌ها باید به تناسب هر روزگار، تازه و نوشود و از کهنگی درآید. گرانبهاترین قطعه الماس را اگر در پارچه‌ای کهنه و رنگ‌رفته بپیچند، هرگز تماشاگران را جذب نخواهد کرد. اما گاه یک قطعه آهن که در جایگاهی زیبا قرار گرفته و با سلیقه عرضه شده است، نگاه‌ها را در پی خود می‌کشد. در این جا به یک مثال می‌پردازیم. گهگاه مناسبتی فرامی‌رسد، خواه در سوگ یک پیشوای دین و خواه در میلادی یا گرامیداشتی یا رخدادی ملی. هنگامی که بوی طراوت و تازگی از تعبیرهای مربوط به این مناسبت‌ها به مشام می‌رسد، مخاطبان لذت می‌برند. مثلاً این دو جمله را با هم مقایسه کنید و بنگرید که بکریودن جمله دوم، چگونه آن را دلنشین‌تر و مؤثرتر می‌سازد:

خجسته میلاد دهمین کوکب آسمان ولایت و امامت را تبریک عرض می‌کنیم.

بردمیدن دهمین بهار آفرینش، مبارک باد!

۵. هدفمندی و شورآفرینی

نوشته خوب باید خواننده را به جنبش و تکاپو وادارد و چشمه شور و حرارت را در جانش جاری سازد. برانگیختن رؤیاها و عواطف کافی نیست. باید هدفی مقدس را پی گرفت و قلم را در قلمرو ایمان و تعهد به گلچرخ عبادت وار درآورد. اصولاً «درد» داشتن، سنگ بنای ادبیات و هنر است. هنرمند بی درد، مانند پرندۀ در قفس، دنیایی بس تنگ و آرزوهایی بس حقیر دارد. همه هنرمندان متعهد جهان به گونه‌ای از این معنا سخن گفته‌اند؛ از شیخ ابوالحسن خرقانی خودمان تا آندره مالرو:

اگر از ترکستان تا به در شام، کسی را خاری در انگشت شود، آن از آن من است؛ و همچنین از ترک تا شام کسی را قدم در سنگ آید، زبان آن مرا است. و اگر اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است. (شیخ ابوالحسن خرقانی)

هدف و وظیفه اصلی نویسنده این است: آگاه کردن انسان‌ها به عظمتی که درون آن‌ها است و خود، از آن غافلند. (آندره مالرو)

شور و تعهد و حماسه اگر با عرفان و معنویت درآمیزد، ثمره‌ای مبارک خواهد داشت. به ظاهر، نویسنده‌ای که اهل مبارزه است، نباید با عرفان میانه‌ای داشته باشد. اما ویژگی نویسنده متعهد مذهبی این است که حتی مناجاتش نیز زندگی از شور و شرر داشته باشد:

ای خدای بزرگ! آن قدر به ما عظمت روح و تقوا عطا کن که همه وجود خود را با عشق و رغبت، قربانی حق کنیم.

خدایا! آن چنان تار و پود وجود ما را به عشق خود عجین کن که در وجودت محو شویم.

خدایا! ما را از گرداب خودخواهی و از گردباد هوا و هوس نجات ده و به ما قدرت ایثار عطا کن.^۱

به این نمونه پرشور بنگرید که چگونه از حال و هوای دفاع هشت ساله سخن می‌گوید:
غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴، حاشیه آروند رود: غروب نزدیک می‌شود و تو گویی

۱. لوازم نویسندگی، نادر ابراهیمی، ص ۱۰۶.

۲. از شهید مصطفی چمران.

تقدیر تاریخی زمین از همین حاشیه اروند رود جاری می‌گردد. و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد و تاریخ فردای کره زمین به وسیله این جوانان تحقق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیه اروند رود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن یوازند ...

ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و این جا آیین تجلی همه تاریخ است. چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جا است. چه می‌جویی؟ انسان؟ این جا است. همه تاریخ این جا حاضر است. پدر و حنین و عاشورا این جا است.^۱

نیز در این مثال، نوعی صمیمیت آمیخته به حماسه را که از خاطرات روزهای نخست انقلاب اسلامی سخن می‌گوید، ببینید:

ساعت هشت شب؛ صف دو ردیفی طویل برای اهدای خون از راهروهای بیمارستان تا کمرکش خیابان باقرخان ادامه دارد. ازدحام است و مهربانی. می‌گویند: جلو دانشگاه تهران، سی چهل نفر کشته شده‌اند و زخمی زیاد است. آمبولانسی آژیرکشان می‌آید و وارد بیمارستان می‌شود. پیرمردی، جوانی، روی دوشش است؛ خودش رنگ به رو ندارد؛ اما روی صورت جوان خون دلمه بسته. می‌روند تو. همه با هم حرف می‌زنند. درد دل می‌کنند. سیاست می‌یافتند و از انتظار برای امام می‌گویند. هیچ کدامشان فکلی و کراواتی نیست. یادم به راه‌پیمایی چند روز پیش می‌افتد که جوان‌های ترک‌زبان هم وطنم پاها را به زمین می‌کوفتند و با مشت‌های گره کرده، ترکی سرود می‌خواندند و موجب می‌شدند که قلب‌ها تندتر بزنند و سرما رانده شود. جوانی که جلوتر از من ایستاده، تازه پشت لبش سبز شده. رفیقش کمی از خودش بزرگ‌تر است، می‌گوید: «صبح روی شکم با مازیک تام و نام فامیل و شماره تلفنم را نوشتم». رفیقش می‌گوید: «من دو رکعت نماز شهادت خواندم و شناسنامه‌ام را تو جیبم گذاشتم؛ اگر شهید شدم ...».

آن چه در دوران ما روی می‌دهد، شعر عظیمی است و قالب شعر برایش برانده‌تر است. دنبال قافیه و ردیف نگردید؛ شعر ناب است. بعدها معلم‌ها موضوع اتشا

خواهند داد که ایمان مهم‌تر است یا تفتنگ؟ ...

هزار دعا بر لب و هزار امید در دل دارم. امیدوارم حماسه‌ها و شهادت‌ها و جان‌فشانی‌های مردم نتیجه‌ای درخور کام بیاید. رهبر، مستدام و دل‌های همگی خوش باد! ... امیدوارم و دعا می‌کنم که گل‌های اندیشه و تفکر بر حق، خرمن خرمن بشکند و قانون، اساسی بیاید برای اشاعه آزادی و عدالت و امنیت و تقوا و دانش ... همه ما و بیش از همه، روشنفکران و هنرمندان بایستی با دلسوزی و مروت و عاری از غرب‌زدگی، به این بذر آسیب‌پذیر که مردم ایران پاشیده‌اند و با خون خودشان آن را آبیاری کرده‌اند، آب پاک و نور و هوای سالم برسانند تا درختی سایه‌گستر گردد.^۱

در سال‌های دفاع مقدس، شماری از پرشورترین نمونه‌های نثر فارسی آفریده شدند؛ زیرا خاستگاه نوشته هنرمندان متعهد، رزم جاودان مردان حقیقی تاریخ بود. سفرنامه‌ها و گزارش‌واره‌های آن روزگار، هرگز از ذهن ادب مکتوب این ملت محو نخواهند شد. برای مثال، خوب است پنگرید به برگی از حاصل گذار چند روزه یک هنرمند در میدان نبرد حق و باطل تا این هدفمندی و شورآفرینی را به روشنی لمس کنید:

از بستان به جزیره مجنون می‌رویم که ناگهان با تصویری غریب روبه‌رو می‌شویم. می‌گوییم: نگه دارید! کوچ بزرگ پروانه‌ها است ... چه هنگامه‌ای است از رنگ و حرکت: ابری یا مهی از پروانه تا ارتفاع یک دیوار کاهگلی کوچه‌باغ‌های قدیمی. هیچ‌کدامشان تا به حال کوچ بزرگ پروانه‌ها را ندیده‌اند. میلیون‌ها پروانه در حرکت است ... میلیون‌ها ... در طول فرسنگ‌ها ... هزاران پروانه زیر چرخ ماشین‌ها، تانک‌ها، زره‌پوش‌ها، و کامیون‌ها له می‌شود؛ اما هیچ چیز در جهان نمی‌تواند سفر بزرگ پروانه‌ها را متوقف کند، حتی برای لحظه‌ای.

شهادت برای پروانه‌های سبکبالی که مجبورند به جایی برسند و حکمی طبیعی را با خود دارند، مسأله‌ای نیست که حتی ارزش تفکر داشته باشد. آن چه زیبا است نفسی رفتن است و با هم رفتن؛ نفس رنگین و پرتحرک ساختن فضایی است گسترده تا مرزهای تفکر ...

۱. از سیمین دانشور، روزنامه کیهان، بهمن ۱۳۵۷.

کمال تبریزی می‌گوید: مثل ما هستند، مثل رزمنده‌ها. رفتن برایشان مهم است، فقط رفتن. این که غول‌های آهنین، تعداد بی‌شماری از آن‌ها را به خاک و خون یکشند، حتی گرفتار شک و دودلی‌شان هم نمی‌کند.

این پروانه‌های کوچک رنگارنگ سبکبال که این طور مست از نسیم بهاری به پیش می‌تازند، تاریخ یک ملت بزرگ را می‌سازند: بی‌آن که تقاضی داشته باشند یا تأملی روی این نکته که راهی کجا هستند یا پیمودن این راه تا چه حد دشوار است.

اینک به یاد شعری از یغمای خشمال نشابوری می‌افتم که تک بیت‌هایش، به اعتقاد من، حتی بیش از تک بیت‌های صائب می‌خراشد و می‌سوزاند و می‌ماند:

گفتی: «هدف کجاست؟» کماندار را پیرس
من تیرم و روان، چه خبر از نشانه‌ام؟^۱

خلاصه

۱. برای ایجاد تنوع و رنگارنگی در نوشته، باید این اصول را رعایت کرد:

- استفاده بجا از مثل‌ها.

- بهره‌گیری از شعر یا دوشنبه «حل» و «درج».

- به کار گرفتن تمثیل‌ها و حکایت‌های دلنشین.

- استفاده از کلمات کوتاه (قصار).

- بهره بردن از نیروی تخیل.

۲. نوشته را باید تازه و باطروحات ساخت. به این منظور، باید از سبک امروزی، واژه‌های نو، تعبیرهای تازه، ساختار مناسب با ذوق و زبان مردم روزگار، و نیز عناصر محتوایی شاداب و نو بهره گرفت.

۳. نویسنده باید هدف و امید و انگیزه داشته باشد و آن را در نوشته خود به خواننده انتقال دهد.

آزمون

۱. دو نمونه از مثل های زیبای فارسی را در متنی به قلم خود در این موضوع به کار ببرید: «کاش قدرت را می دانستم مادر!»

۲. ده مثل در یک زمان بیابید.

۳. متنی بنویسید و در آن، حکایت زیر را بگنجانید:

روزی برای انجام کاری روانه بازار شدم. اندیشه مکروهی در مغزم گذشت؛ ولی بلافاصله استغفار کردم. در ادامه راه، شترهایی که از بیرون شهر هیزم می آوردند، قطاروار از کنارم گذشتند. ناگاه یکی از شترها لگدی به سوری من انداخت که اگر خود را کنار نکشیده بودم، آسیب می دیدم. به مسجد رفتم و این پرسش در ذهن من بود که این رویداد از چه امری سرچشمه می گیرد و با اضطراب عرض کردم: «خدایا! این چه بود؟» در عالم معنا به من گفتند: «این نتیجه آن فکری بود که کردی». گفتم: «گناهی که انجام ندادم». گفتند: «لگد آن شتر هم که به تو نخورد!»^۱

۴. سه نمونه از کلام کوتاه حضرت علی. علیه السلام. را انتخاب کنید و آن ها را در یک متن به کار ببرید.

۵. اگر بخواهید حجاب اسلامی را از زاویه ای نو و جذاب به دختران جوان معرفی کنید، چگونه سخن می گوئید؟

۶. به گفته برخی، واژه کریلا در لغت، یعنی «مزرعه خدا». توجه به این معنا، چه منظری از کریلا را پیش چشم شما می گشاید؟

۷. از این پیام امام کاظم. علیه السلام.، چه زاویه دیدی می توان فراهم کرد؟ با استفاده از این نوع نگاه، متنی در موضوع «فروتنی، کلید معرفت» بنویسید:

ای هشام! کشت در زمین هموار بار می آورد و نه در سنگلاخ. حکمت و فرزاندگی نیز در دل فروتن بالنده می شود و نه در دل خودبین سرکش؛ چون خداوند فروتنی را ابزار خرد ساخته و تکبر و خودبینی را یکی از ابزارهای بی خردی و نادانی کرده است. نمی بینی که هرکس سر تا آسمانه^۲ فراترزد، سرش بشکند و هرکس سر در پیش فروآورد، سقف سایه بر او افکند؟ خداوند نیز هرکه را فروتن نباشد و درشتی کند، فرومی نشاند و هرکه را فروتنی نماید،

۱. کیمیای محبت، محمد محمدی ری شهری، ص ۸۹.

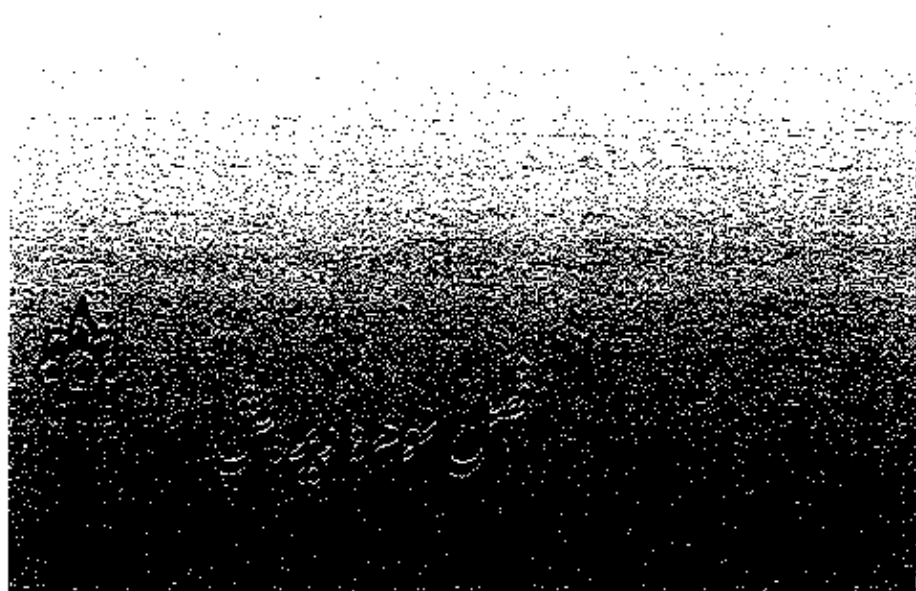
۲. آسمانه: سقف.

فرامی برد و رفعت می بخشید.^۱

۸. برای هر یک از این مناسبت‌ها، عبارتی زیبا و جذاب بسازید:

ولادت امام زمان، سالگرد ازدواج حضرت فاطمه و امام امیرالمؤمنین.

۱۰. یکی از نمونه‌های ادبیات داستانی در موضوع دفاع مقدس را انتخاب نمایید و آن را از حیث هدفمندی تحلیل کنید.





نشانه گذاری (۱)

درس سیزدهم

از فراگیر انتظار می رود در پایان این درس بتواند:
این نشانه های سجاوندی را به درستی در نوشته، به کارگیرد:

۱. نقطه.
۲. ویرگول.
۳. نقطه ویرگول.
۴. دو نقطه.
۵. گیومه.
۶. نشانه پرسش.

نشانه های نگارشی در مباحثی به نام نشانه گذاری یا نقطه گذاری^۱ و یا سجاوندی^۲ بررسی می شوند. نویسنده خوب در بهره گیری از این نشانه ها نه افراط می کند و نه تفریط. نویسنده ای که به قدر کافی و به درستی از این نشانه ها بهره نگیرد، نمی تواند مفهوم را به روشنی منتقل نماید. نیز اگر در نوشته ای بیش از اندازه از این نشانه ها کمک گیریم، آن را سنگین و غیر قابل تحمل می کنیم. در این زمینه، باید روشی واحد را در پیش گیریم و با توجه به معیارهای کاربرد هر نشانه، همواره آن را در جای خود قرار دهیم. اکنون نشانه های مهم سجاوندی و موارد عمده کاربرد آن ها را بیان می کنیم:

1. Punctuation.

۲. گزینش این تعبیر، به پاسداشت نام و یاد «ابوالفضل محمد بن ابویزید سجاوندی» از دانشمندان علم قرائت (م. ۵۶۰ ق.) است که نشانه هایی برای وقف و وصل، بر ساخت. کتاب های «الوقوف» و «الوقف والابتداء» از آثار مشهور او هستند.



۱. نام علامت: نقطه

شکل علامت: .

نام بیگانه: period, point

وظیفه اصلی: درنگ کامل

موارد کاربرد:

۱. در پایان جمله های کامل خبری.

جمله های خبری حاوی سؤال غیرمستقیم نیز همین گونه اند و باید در پایان آن ها نقطه

نهاد، نه علامت سؤال:

از او پرسیدم آیا یاد شهیدان را در سینه دارد.

اما اگر جمله خبری حاوی سؤال مستقیم باشد، علامت سؤال می گیرد:

از او پرسیدم: آیا یاد شهیدان را در سینه داری؟

از او پرسیدم: «آیا یاد شهیدان را در سینه داری؟»

۲. در پانویست های ارجاعی یا تفصیلی.

به پانویست های پایین صفحه که نشانی مطلبی را در آن بیان می کنند، پانویست

ارجاعی گویند. به پانویست هایی که در باره مطلبی توضیح می دهند، پانویست تفصیلی گفته می شود.

۳. پس از نشانه های اختصاری:

وی به سال ۲۵۸ ق. درگذشت.

ق. نشانه اختصاری «قمری» است.

۴. پس از شماره ردیف رقمی یا حرفی، اصلی یا ترتیبی.

۱. ۲.

یک. دو.

یکم. دوم.

الف. ب.

۲. نام علامت: بَند، ویرگول، کاما، درنگ‌نما

شکل علامت: «

نام بیگانه: virgule, comma

وظیفه اصلی: درنگ کوتاه

موارد کاربرد:

۱. بعد از عبارت قیدی، به ویژه اگر طولانی باشد:

در این همه سال که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان‌های مختلف به سر می‌برد،
امام رضا علیه السلام عهده‌دار تربیت و متکفل زندگی خواهرش حضرت معصومه علیه السلام و
دیگر خواهران است.^۱

مجموعه عبارت «در این همه سال که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان‌های مختلف به سر
می‌برد» قید زمان است. البته خود این عبارت بلند قیدی، دارای کلماتی با نقش‌های متفاوت
است.

۲. میان جمله‌های پایه و پیرو:

چنان که یاد کردیم، از جاهایی که امام خود را نمود، در مراسم فوت پدر گرامی‌اش
بود.^۲

«چنان که یاد کردیم» بخش پیرو است و بقیه این جمله، بخش پایه.

۳. پیش و پس از بدل، اگر بدل در میان جمله باشد:

نگاهش که به چهره فاطمه، دختر امام حسین، افتاد ...^۳

۴. بین همه واحدهای هم‌تراز:

در همه چیز به پدرش همانند بود: سخن گفتنش، سکوتش، راه پیمودنش، و

۱. نگین قم، جواد محدثی، ص ۱۳.

۲. خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، ص ۱۵.

۳. زنی به نام زینب، کمال السید، ص ۵۴.



نوری که از چشمانش فرامی‌تابید.^۱

روش رایج آن است که میان واحدهای هم‌طراز تا پیش از واحد قبل آخر، ویرگول می‌گذارند؛ اما میان واحد قبل آخر و بعد از آن، ویرگول قرار نمی‌دهند و فقط واو می‌گذارند. مثلاً جمله بالا را به این شکل می‌نویسند:

در همه چیز به پدرش همانند بود: سخن گفتنش، سکوتش، راه پیمودنش و نوری که از چشمانش فرامی‌تابید.

سلیقه ما این است که پس از همه واحدهای هم‌طراز ویرگول قرار گیرد، از جمله واحد پیش از واحد آخر. استدلال ما این است که گاه هر واحد، خود، دارای اجزائی است و اگر پیش از واحد آخر فقط واو عطف قرار گیرد و ویرگول نیاید، روشن نمی‌شود که کدام یک از این اجزا داخل در واحد آخر و کدام داخل در واحد قبل از آخر است. مثلاً در جمله زیر اگر بعد از کلمه «نقص» ویرگول قرار نگیرد، ممکن است تصور شود که «میرزا بودن از عیب و نقص و میانه و وسط شیء» روی هم یک واحد است:

آزادی در لغت به معنای قدرت انتخاب، رهایی، خالص شدن از آمیختگی، میرزا بودن از عیب و نقص، و میانه و وسط شیء است.

۵. برای ایجاد مکث جهت ساده‌سازی فهم مطلب. مثال: پس از نهاد اصولاً ویرگول لازم نیست؛ اما آن گاه که نهاد طولانی می‌شود، معمولاً وجود ویرگول لازم است تا فهم مطلب ساده شود:

اساساً جدایی این وجهه‌های متفاوت اندیشه و احساس آدمی، یک توطئه استعماری است.^۲

همچنین آن گاه که ویرگول برای رفع ابهام لازم باشد، پس از نهاد قرار می‌گیرد:

۱. بهشت ارغوان، کمال السید، ص ۶۳.

۲. فرهنگ وزیان، شمس‌الدین رحمانی، ص ۳۶.

در این منزل بود که فرزددق، حسین را دید.^۱

۶. بین بخش‌های مختلف نشانی اشخاص و مکان‌ها و نیز میان اجزای پس از نام مأخذ در نشانی مأخذ:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ فرصت، ...

معرفت نفس، حسن حسن‌زاده آملی، دفتر اول، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

۷. بعد از فعل وصفی یا وجهه وصفی:

صاحب منتهی‌الآرب در تعریف تعویذ گوید: «آن چه از عزائم و آیات قرآنی و جز آن نوشته، جهت حصول مقصد و دفع بلا با خود دارند».^۲

۳. نام علامت: نقطه‌بند، نقطه‌ویرگول، جدایی‌نما، درنگ نقطه

شکل علامت: ؛

نام بیگانه: Semicolon

وظیفه اصلی: درنگ نیمه کامل

موارد کاربرد:

۱. جدا کردن بخش مستقل توضیحی:

بدین سان، مردان، امید شب‌های سرخ‌فام را در سر می‌پروراندند؛ شب‌هایی سرشار از لذت.^۳

«شب‌هایی سرشار از لذت» واحدی است مستقل از جمله اصلی که می‌خواهد در باره «شب‌های سرخ‌فام» توضیح دهد.

مدینه آرام خفته، در انتظار سپیده دم بود تا روزی دیگر با آواز خروس آغاز گردد؛

۱. زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، ص ۴۹.

۲. حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، بخش اول، ص ۴۱۸.

۳. بهشت ارغوان، کمال السید، ص ۱۱۷.

روزی برای کاشتن، ساختن، و سنگ‌ها را شکافتن و چشمه برآوردن.^۱

۲. پس از پایان یافتن یک جمله و پیش از جمله بعد که در تکمیل یا تعلیل یا استدراک یا هرگونه توضیح کاملاً مربوط به جمله قبل باشد:

هنر مطلقاً می‌تواند به کمک یک فکر و عقیده و یا به جنگ یک فکر و عقیده بیاید؛ یعنی یک فکر، یک فلسفه، یک دین، یک آیین را می‌شود به وسیله هنر یا صنعت تقویت کرد.^۲

برخی چنین می‌پسندند که همواره قطره باشند؛ اما برخی می‌کوشند که دریا شوند.^۳

نبرد عاشورا از نظر زمان، کوتاه‌ترین درگیری بود؛ اما از نظر امتداد، طولانی‌ترین درگیری با ستم و باطل است.^۴

۳. پس از منادای ادامه‌دار

ای خدا؛ ای یار محرومان!

۴. نام علامت: دو نقطه، هشدارنما، نشان تفسیر

شکل علامت: :

نام بیگانه: Colon

وظیفه اصلی: توضیح و تفسیر

موارد کاربرد:

۱. پیش از منقول مستقیم:

۱. همان، ص ۱۰۷.

۲. ده گفتار، مرتضی مطهری، ص ۱۹۳.

۳. کتاب پژوهی، محمد اسفندیاری، ص ۲۳۰.

۴. فرهنگ عاشورا، جواد محلی، ص ۳۷۱.

و بعد، در حین این گفته‌ها، زیر گریه زد: «به امام زمان می‌گم ...»^۱.
بهتر است میان علامت دو نقطه و نشانه گیومه، فاصله باشد.
۲. میان اجمال و تفصیل:

مراحل عالی خودی را با پیمایش دو مرحله باید پیمود: اطاعت، ضبط نفس.^۲
۳. برای تعلیق مطلبی به مطلب دیگر:

آیا تاکنون تصویری چنین دردناک دیده‌اید: امام باقر نشسته است. مردی نزد وی می‌آید ...^۳.
۴. میان کلمه و معنی آن:

اهل بیت: خاندان پیامبر.
۵. برای بیان نمونه، مشروط به این که کلمه پیش از آن مکسور خوانده نشود:
دل شیفته رندانی چونان: شمس ...^۴.
اما اگر کلمه پیشتر، مکسور باشد، نباید پس از آن، علامت دو نقطه نهاد:
مردانی مانند بوعلی و فارابی کجایتند؟

۵. نام علامت: نشانه نقل قول، گیومه، برجسته‌نما، دوگوشه
شکل علامت: ()

نام بیگانه: Quotation Marks

وظیفه اصلی: برجسته ساختن

موارد کاربرد:

۱. پیش و پس از منقول مستقیم:

نوشته بود: «کاشکی صد جان دیگر داشتم»^۵.

۱. یک سید گل محمدی، مصطفی جمشیدی، ص ۶۷.

۲. سرود اقبال، فخرالدین حجازی، ص ۳۵.

۳. هدیه‌ای از دوست، سید ابوالقاسم حسینی (زرقا)، ص ۵۶.

۴. تیرانا، مهرداد اوستا، ص ۲۳۷.

۵. تا پیروزی، مرتضی سرهنگی و ...، ص ۲۷.

تذکر یکم: نشانه های جمله منقول داخل این علامت، باید کاملاً رعایت شوند.
تذکر دوم: اگر نقل قرعی در میان اصلی لازم گردد، منقول قرعی را میان این علامت می نهیم: ''.

تذکر سوم: معمولاً در داستان یا نمایشنامه و متن های همتاند، منقول مستقیم سرسطرو پس از خط فاصله قرار می گیرد:

جواب می شنود:

- با آلبویش و گروه الله اکبر رفتن خط ۱.
۲. برجسته سازی اسم های خاص و اصطلاحات یا کلمات و عبارت های دیگری که باید متمایز گردند:

میان لشکری از خصم که می افتادند، می ایستادند بی پا و اشاره می کردند بی دست که: «به پیش آ»^۱
تا این که جبرئیل آمد و نام انتخابی خداوند، «حسن»، را به ارمغان آورد: نام نخستین فرزند «هارون»، اما در لسان عرب.^۲
تذکر: گاه این گونه کلمات نه با این نشانه، بلکه با حروف سیاه (بولد) یا خمیده (ایرانیک) متمایز می گردند. این دو شیوه، به ویژه آن گاه که نشانه نقل قول سبب تداخل نشانه ها یا شلوغ نمایی متن می گردد، بیشتر توصیه می شود. مثلاً پیش نهاد می شود که در این جمله، نام آثار هنری درون گیومه قرار گیرد و نام اشخاص با حروف سیاه درج گردد تا تشخیص آن ها آسان شود:

هیچ آهنگسازی تصادفاً «سمفونی پنجم» بتهوون، «سمفونی چهل» موتزارت، یا «چهار فصل» ویوالدی نمی سازد و هیچ نقاشی تصادفاً «مونالیزا» ی داوینچی، «باغ ملی» آزل وُن گوگ و «مولن روژ» لوترک تمی آفریند.^۴

۱. نخل های بی سر، قاسمعلی فراست، ص ۱۳۳.

۲. تا پیروزی، مرتضی سرهنگی و ...، ص ۲۷.

۳. کشتی پهلو گرفته، سید مهدی شجاعی، ص ۴۹.

۴. لوازم نویسندگی، نادر ابراهیمی، ص ۹۹.

۳. پیش و پس از عین عبارت یا سخن کسی، هرچند به نحو نقل قول آورده نشود:
چشم‌های سبزش را به تو می‌دوزد و صدای «جَلَّ الخالق» متواضعانه‌اش در دل
آسمان می‌پیچد.^۱

۶. نام علامت: نشانه پرسش، پرسش‌نما

شکل علامت: ؟

نام بیگانه: Interrogation point

وظیفه اصلی: پرسش

موارد کاربرد:

۱. در پایان جمله‌های پرسشی:

آیا هنوز هم کسی بر این باور است که امریکا جنگ خلیج فارس را برای دفاع از
ارزش‌های انسانی و اخلاق بین‌المللی ایجاد کرد؟^۲

۲. برای نشان دادن تردید:

سید جمال‌الدین حسینی در اسدآباد همدان (افغانستان؟) زاده شد.

۱. تا پیروزی، مرتضی سرهنگی و...، ص ۴۹.

۲. نظم نوین جهانی و راه قطرت، سید مرتضی آوینی، ص ۸.

خلاصه

به کارگرفتن نشانه های سجاوندی به شکل درست، از مهم ترین اصول ویرایش است. شش مورد از ضروری ترین نشانه های سجاوندی، از این قرارند:

۱. نقطه: درنگ کامل.
۲. ویرگول: درنگ کوتاه.
۳. نقطه ویرگول: درنگ میانه.
۴. دو نقطه: نقل قول مستقیم.
۵. گیومه: برجسته سازی.
۶. نشانه پرسش: ایجاد سؤال.

آزمون

۱. وظیفه اصلی این علامت ها را بیان کنید و برای هر یک، مثالی از کتابی بیاورید:

نقطه، نقطه ویرگول، گیومه، دو نقطه، نشانه پرسش.

۲. شش نشانه بالا را در متن زیر جایگزین کنید:

شیخ رئیس ابوعلی سینا را کتابی هست به نام اشارات که در دو علم منطق و حکمت تدوین کرده است در فصل هفتم آن می گوید اگر به تو خبر رسیده است که عازفی از غیب خبر به امید یا بیم داد و آن چنان که خبر داد واقع شده است تصدیق نما و ایمان بدان بر تو دشوار نباشد که این امور را در مذاهب و طرق طبیعت اسبابی معلوم است^۱

۳. صفحه ای از ترجمه تفسیر المیزان را با شش نشانه یاد شده در این درس، علامت گذاری کنید.

۴. در مکانی که با شماره درون کمانک نشان داده شده، کدام یک از گزینه های سه گانه ذیل تمرین را باید قرار داد؟

این مطلع غزل اول بیدل که موقوف المعانی است (۱) به این نکته اشارت دارد (۲) که نعره منصور در حکم برق آفتی بود که خرمن سلوکی او را شعله ور کرد (۳) چرا که حکایت از

۱. معرفت نفس، حسن حسن زاده آملی، ج ۱، ص ۸۹.

- فاش کردن اسراری داشت که نباید برملا می شد (۴)^۱
- | | | |
|----------------|-------------|-------------|
| (۱) نقطه | ویرگول | نقطه ویرگول |
| (۲) هیچ علامتی | ویرگول | نقطه ویرگول |
| (۳) نقطه | نقطه ویرگول | دو نقطه |
| (۴) گیومه | نقطه | نقطه ویرگول |

از فراگیر انتظار می رود در پایان این درس بتواند:

این نشانه های سجاوندی را در نوشته، به خوبی به کار گیرد:

۱. نشان عاطفه، مشهور به علامت تعجب.

۲. پرانتز.

۳. گروه یا قلاب.

۴. خط فاصله.

۵. سه نقطه.

۷. نام علامت: نشان عاطفه، هیجان نما، علامت خطاب، نشانه تعجب

شکل علامت: !

نام بیگانه: Exclamation point

وظیفه اصلی: نمایاندن عاطفه و احساس

موارد کاربرد:

۱. در پایان جمله های عاطفی برای نمایاندن عواطفی مثل دعا، نفرین، آرزو، تحسین،

تعجب، و تأسف:

آمدند چلچراغ های ما را دزدیدند ... و با دستمال تائیس در قیصریه ویران، جشن

هترو رقص آتش گرفتند! (تأسف)

وای بر شما کاتبان و کاهنان و فریسیان! (نفرین)

بارک الله پسر من! ولی آخر نمی ارزد آدم برای یک مشت ... (تحسین)

۲. پس از منادا، هنگامی که ندا در همان جا پایان پذیرد:

بنشین لیلا!

۱. نافله ناز، احمد عزیزی، ص ۱۱۸.

۲. بشارت، علی مؤذنی، ص ۳۳.

۳. ارزنجی که می بریم، جلال آل احمد، ص ۵۴.

ای خدای من؛ خدای علی! خمینی را کمک کن.^۲

تذکر: برخی می‌پندارند که پس از هر جمله امری باید این نشانه را آورد. اما بهتر است نشانه یاد شده تنها در پایان آن جمله امری بیاید که تأکیدی خاص در آن به چشم می‌خورد که در این حال، در دایره یکی از عواطف جای می‌گیرد:

رزمندگان! به پیش!

۸. نام علامت: دو کمان، پرانتز، کمانک، هلالین، گریزما

شکل علامت: ()

نام بیگانه: Parentheses

وظیفه اصلی: توضیح

موارد کاربرد:

۱. بیان سال ولادت و وفات:

علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ ق.) بابتی در طب و معالجه و مراجعه به پزشکان آورده است.^۳

۲. آوردن معادل یک کلمه یا اصطلاح در درون متن:

برای حلّ مسأله معرفت (مسأله شناخت) تیز نیازی به اصل وحدت شناسایی و هستی، آن چنان که هگل فرض کرده، نیست.^۴

۳. نشان دادن طرز تلفظ کلمه و آوانگاری، به ویژه در کتب لغت:

ستا (س نا): روشنایی

۱. پدر عشق و پسر، سید مهدی شجاعی، ص ۵.

۲. کنار رود خین، اشرف السادات مساوات، ص ۴۸.

۳. فریاد روزها، محمدرضا حکیمی، ص ۵۹.

۴. علل گرایش به مادیگری، مرتضی مطهری، ص ۱۱۱.

۹. نام علامت: قلاب، دوقلاب، کروش، پرائنتر راست، دو چنگ، افزایش نما

شکل علامت: []

نام بیگانه: Crochet Brackets

وظیفه اصلی: افزایش به متن اصلی

موارد کاربرد:

۱. افزایش کلمه یا عبارتی بیرون از متن اصلی به آن. مثال از ترجمه قرآن کریم:

پس آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیکو بیند [مانند کسی است که به راستی نیکوکار است]^۱؟

بهرتر است در ترجمه قرآن و روایات، تا حد امکان، از این نشانه تنها در مورد ضرورت استفاده شود. مثال بالا از موارد ضرورت است؛ زیرا آن بخش که در قلاب نهاده شده، در متن اصلی قرآن کریم وجود ندارد؛ اما به قرینه سیاق و معنا، فهمیده می شود و اگر در ترجمه فارسی نیاید، معنا آسیب می بیند.

ضد انقلاب و اجانب اگر دیدند برای از بین بردن اتحاد شما با حمله نظامی نمی شود کار کرد، یا نقوذ [در صفوف شما، به ایجاد تفرقه] اقدام می نمایند تا شما را از درون بیوسانند.^۲

هنر آن است که [انسان] بی هیاهوهای سیاسی و خودنمایی های شیطانی، برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند.^۳

۲. ذکر دستورهای اجرایی در فیلمنامه یا نمایشنامه:

علی [در حالی که لبخند می زند]:

۱۰. نام علامت: خط فاصله، نیم خط، پیوست نما، تیره

۱. فاطن: ۸.

۲. امام خمینی: صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹۹.

۳. امام خمینی: پیام به مناسبت شهادت دکتر چمران، ۱۳۶۷/۶/۱.

شکل علامت: -

نام بیگانه: Dash

وظیفه اصلی: پیوند

موارد کاربرد:

۱. پیش و پس از جمله معترضه:

در سال نهم هجرت، نه نفر از طایفه بنی بکاء از جمله معاویه بن ثور - در آن تاریخ، وی مردی صد ساله بود - و پسرش پُشر بر رسول خدا وارد شدند.^۱

تأکید می‌شود که این نشانه مخصوص جمله معترضه است. «جمله معترضه» جمله‌ای است که به صورت مستقل در متن جمله اصلی قرار گیرد و یکی از واحدهای آن را توضیح دهد و با کمک حرف ربط یا عاملی دیگر، درون یافت اصلی جمله قرار نگرفته باشد. بنا بر این، برای جملات ربطی نباید از این نشانه کمک گرفت؛ زیرا جمله معترضه به شمار نمی‌آیند. مثلاً اگر همان جمله را به این شکل بنویسیم، دیگر نیازی به نشانه خط فاصله ندارد:

در سال نهم هجرت، نه نفر از طایفه بنی بکاء از جمله معاویه بن ثور که در آن تاریخ، مردی صد ساله بود و پسرش پُشر بر رسول خدا وارد شدند.

مثال دیگر مربوط به عبارات احترامی برای پیشوایان معصوم است که در عربی یک جمله مستقل به شمار می‌آیند. مثلاً «علیه السلام» در عربی یک جمله است. این جملات نیز معترضه به شمار می‌آیند و بهتر است میان دو خط فاصله قرار گیرند. البته این در هنگامی است که برای احترام از جمله استفاده کنیم؛ اما اگر از علائم خاص مشهور به کلیشه استفاده شود، دیگر نیازی به نشانه خط فاصله نیست. مثال برای جمله احترامی معترضه:

با همین آگاهی، علی و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - به پا خاستند.^۲

۲. پیش از هر بند تقسیمی در آغاز سطر، در مواردی که آن بندها با شماره معین نشوند.

۱. تاریخ پیامبر اسلام، محمدابراهیم آیتی، ص ۵۴۳.

۲. هدیه‌ای از دوست، سید ابوالقاسم حسینی (زرقا)، ص ۸۹.

۳. پیش از منقول مستقیم در آغاز سطر، در مکالمه یا داستان.
 ۴. بین اعداد، به جای حرف «تا». البته در فارسی، باید عدد کوچک‌تر در سمت راست نوشته شود:

کتاب «اتحاف الزائر» از آبی عبدالوهاب ابن عساکر دمشقی (۶۱۴-۶۸۶ ق.) است.

۵. پیوند دادن اجزای یک کلمه مرکب ناآمیخته (غیرموزجی):
 در تحولات سیاسی- اجتماعی، نقش مردم قراموش ناشدنی است.

۱۱. نام علامت: سه نقطه، نقطه تعلیق، نشانه تعلیق

شکل علامت: ...

نام بیگانه: Ellipsis Marks

وظیفه اصلی: تعلیق

موارد کاربرد:

۱. به جای یک یا چند کلمه محذوف:

الان وظیفه ملت ما، هر کدام در هر جا هست، این است که همان نهضتی که از اول بود ... همان را ادامه بدهد.^۱

تذکر: اگر این علامت در پایان جمله باشد، نقطه اصلی آخر جمله نباید فراموش شود.

۲. به جای بخش‌هایی از متن در خلاصه‌نویسی.

۳. نشان دادن مکث در نمایشنامه، فیلمنامه، و داستان.

نمونه‌هایی از سجاوندی

۱. در این جا قلم را اعتبارافشان می‌کنیم به ذکر چند سطر از پیام امام خمینی - قدس سره - به روحانیان در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۷. این کلمات را با عنایت به اصول سجاوندی، نشانه‌گذاری می‌کنیم:

مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید: «من در مسائل سیاسی

۱. امام خمینی: صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

اظهار نظر نمی‌کنم.^۱ آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان، و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت، استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که درخور شأن مجتهد است، واقعا مدیر و مدبر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۲

۲. همچنین نمونه‌ای دیگر را از شهید مصطفی چمران، می‌آوریم و سپس بر پایه اصول سبحانه و تعالی، آن را با شکل اصلاح شده می‌نگاریم:

شیپور جنگ نهیب مردانگی و شرف لحظه‌ای که مرد را از نامرد تشخیص می‌دهند
لحظه‌ای که فداکاری و شخصیت انسان و آزادگی او را می‌سنجند من آزاده‌ام من از
جهان دست شسته‌ام من از مرگ وحشتی ندارم و با بساطت به آغوش مرگ
فرومی‌روم^۳

شیپور جنگ: نهیب مردانگی و شرف؛ لحظه‌ای که مرد را از نامرد تشخیص می‌دهند؛ لحظه‌ای که فداکاری و شخصیت انسان و آزادگی او را می‌سنجند. من آزاده‌ام! من از جهان دست شسته‌ام؛ من از مرگ وحشتی ندارم؛ و با بساطت به آغوش مرگ فرومی‌روم!

۳. نیز نمونه‌ای از متنی تاریخی را نشانه‌گذاری می‌کنیم:

۱. در این گونه موارد، نقطه پایانی جمله، پیش از گیومه قرار می‌گیرد.

۲. انوارایان ولایت، ص ۱۴۵.

۳. بینش و نیایش، مصطفی چمران، ص ۹.

یکی از احادیثی که شیعه امامیه در موضوع خلافت بلاقص امیرالمؤمنین علیه السلام به آن تمسک جسته و استدلال کرده‌اند، حدیث منزلت است که در «غزوه تبوک» از مقام نبوت صادر شده است و محدثان و مؤرخان اسلامی از تمام فرق بر نقل آن اجماع و اتفاق کرده و نوشته‌اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را در مدینه جانشین گذاشت و رهسپار شد، منافقان به بدگویی از علی پرداختند و گفتند که رسول خدا از علی افسرده خاطر و به او بی‌اعتنا بود که او را در مدینه گذاشت و با خود بیرون نبرد. این سخنان به گوش امیرالمؤمنین رسید و با نگرانی خاطر، سلاح خویش را برداشت و از مدینه به دنبال رسول خدا رهسپار شد و در جُرف، در سه میلی شهر مدینه، به رسول خدا پیوست و گفت: «ای پیغمبر خدا! متافقان گمان کرده، می‌گویند که از من گران خاطر بوده‌ای و به لحاظ بی‌اعتنایی، مرا در مدینه گذاشته‌ای.» رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «دروغ گفته‌اند؛ بلکه تو را به منظور حفظ و حراست آن چه پشت سر می‌گذارم، در مدینه گذاشتم.»

آن‌گاه جمله‌ای را به علی گفت که همگان بر نقل آن همداستانند: «ای علی! مگر خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام و منزلت را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت، جز آن که پس از من پیامبری نیست؟» علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت و رسول خدا به سوی مقصد خویش رهسپار شد.^۲

۴. سرانجام متنی کوتاه و زیبا را با سجاوندی صحیح می‌آوریم و ذیل آن، با ذکر شماره،

دلیل هر نشانه‌گذاری را برمی‌شمریم:

قدم به کتابخانه می‌گذاریم، (۱) یا سلام به مردی بیدار که در آستانه کتابخانه خفته است؛ (۲) مردی که ۹۰ سال با کتاب زیست و در عصر غارت فرهنگ و کتاب، (۳) تمام زندگی‌اش را به پاسداری از حریم فرهنگ گذراند. (۴) در وصیتنامه نصب شده بر ضریح آرامگاه او، (۵) چنین می‌خوانیم: (۶) «(۷) مرا در کتابخانه عمومی، (۸) زیر پای محققان علوم آل محمد دفن کنید» (۹). (۱۰) بزرگمردی که در این آستانه خفته است، (۱۱) آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی - (۱۲) قدس سره - (۱۳) است. (۱۴)^۳

۱. در این گونه موارد، علامت سؤال پیش از گیومه نهاده می‌شود.

۲. تاریخ پیامبر اسلام، محمدابراهیم آیتی، ص ۵۱۶-۵۱۷.

۳. برگرفته از ادبیات فارسی (۲/ ۲۲۰)، ص ۶۳.

- (۱) مکث کوتاه، پس از بخش مقدم شده جمله.
- (۲) مکث متوسط، پس از جمله کاملی که معنای آن ادامه دارد.
- (۳) مکث کوتاه، پس از قید طولانی.
- (۴) مکث کامل، در پایان جمله.
- (۵) مکث کوتاه، پس از قید طولانی.
- (۶) تعلیق، برای آغاز نقل قول مستقیم.
- (۷) برجسته سازی، برای آغاز نقل قول مستقیم.
- (۸) مکث کوتاه، پس از قید مرکب.
- (۹) برجسته سازی، برای اتمام نقل قول مستقیم.
- (۱۰) مکث کامل، در پایان جمله.
- (۱۱) مکث کوتاه، پس از جزء اول جمله مرکب.
- (۱۲) خط فاصله، پیش از جمله احترامی معترضه.
- (۱۳) خط فاصله، پس از جمله احترامی معترضه.
- (۱۴) مکث کامل، در پایان جمله.

خلاصه

- پنج نشانه مهم دیگر سجاوندی از این قرارند:
۱. نشان عاطفه یا علامت تعجب: نشان دادن عواطف و احساسات.
۲. پرانتز: توضیح.
۳. کروشه یا قلاب: افزایش به متن اصلی.
۴. خط فاصله: پیوند.
۵. سه نقطه: ناتمام نهادن.

قرمون

۱. وظیفه اصلی این علامت ها را بیان کنید و برای هر یک، مثالی از کتابی بیاورید:
- نشان عاطفه، قلاب، سه نقطه، پرانتز، خط فاصله.
۲. متن زیر را بخوانید و دلیل درستی نشانه های سجاوندی آن را ذکر کنید:

یکی از دوستان و نزدیکان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می گوید: «مرحوم ملکی شب ها که برای تهجد و نماز شب به پا می خاست، ابتدا در بسترش مدتی صدا به گریه بلند می کرد. سپس بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و آیات *«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»* را می خواند و سربه دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد... و چون به مصالایش می رسید، دیگر حالتش قابل وصف نبود.^۱

۳. توضیح دهید که چرا در متن پیش، آیه *«إِنَّ فِي...»* را درون گیومه فرعی قرار دادیم.
۴. صفحه ای از تفسیر نمونه را یا نشانه های یاد شده در دو درس اخیر، علامت گذاری کنید.
۵. درون پرانتزهای خالی، علامت مناسب قرار دهید:

بجا است همان سخنی را که در پایان بخش هشدار گفتیم () دوباره بگوییم که اثر این تأدیب الهی و شرط درمان () توجه بنده به حقیقت آن مصائب و گرفتاری ها است () و گرنه () یک بلا و سختی () بی آن که شخص مبتلا تأمل و دقتی در سبب و اثر آن بنماید () نتیجه ای نخواهد داشت () درست مانند بیماری که از آن چه پزشک دستور داده است () پرهیز نکند () آیا می توان به بهبود چنین بیماری امید داشت () هرگز ()^۲

۱. سیمای فرزندگان، رضا مختاری، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲. تحفه آسمانی، مرتضی بهرامی، ص ۱۰۸.

۶. متن زیر را نشانه‌گذاری کنید:

رفتیم تا از آن دره که قریب دو فرسخ طول و عرض داشت بیرون شدیم و به تخته بیابان
برآمدیم شب شد تاریک شد در آن دشت پهناور این قدر شغال و جانوران دیگر به صدا
آمده بودند که گوش فلک کرمی شد و از آهنگ‌های مختلف و کیفیات زیر و بم و آنحای
اختلافات دیگر کانه رستخیز کبرا است و گیر و داری بزرگ در آن‌ها روی داده^۱

بخش دو مطالعه آزاد

درس پانزدهم

شیوه خط (۱)

ویرایش یا ویراستن، واژه‌ای است برجای مانده از فارسی میانه که خود، ترکیبی است از دو بخش: پیشوند «وی» + بُن «راست». پیشوند «وی» برای آفرینش این معانی به کار می‌رود: جدا از هم بودن، کاری را دوباره انجام دادن. بُن «راست» هم یعنی نظم و استواری بخشیدن به چیزی یا کاری و آن را راست ساختن. با عنایت به معنی دوم پیشوند «وی»، ویراستن یعنی «چیزی را دوباره نظم بخشیدن» یا «بازآرایی».

در مفهوم کلی، ویرایش عبارت است از انجام دادن اصلاحات لازم در نوشته در این زمینه‌ها:

۱. اصلاح دستوری و سامان دادن چینش جملات.
۲. درست‌نویسی واژگانی.
۳. اصلاح و یکدست‌سازی شیوه خط.
۴. اصلاح و یکدست‌سازی نشانه‌های سجاوندی.
۵. درست‌ذکر کردن منابع در پانوشت‌ها و کتابنامه.
۶. اصلاح شیوه فصل‌بندی و بخش‌بندی و پاراگراف‌بندی.
۷. عنوان‌بندی و اصلاح عنوان‌ها.

از هفت عنوان بالا، اصول اساسی مربوط به عنوان‌های اول و دوم را در بخش نخست همین کتاب به تفصیل مطالعه کردیم. عنوان‌های سوم و چهارم را در این بخش بررسی می‌کنیم. عنوان‌های پنجم تا هفتم را نیز باید در منابع تخصصی ویرایش جست‌وجو کرد. یکی از مباحث اصلی ویرایش، «شیوه خط» است. هر نویسنده باید برخی از اصول کلی را در شیوه خط فارسی رعایت کند که عبارتند از:

۱. حفظ استقلال کلمه

برخی از مصداق‌های این قاعده عبارتند از:

۱. جدا نوشتن «آن» و «این».
۲. جدا نوشتن علامت‌ها مانند علامت جمع و علامت صفت برتر و صفت برترین.
۳. جدا نوشتن «است».
۴. جدا نوشتن حرف اضافه، مانند «به».
۵. جدا نوشتن حرف نشانه (را).
۶. پیوسته نوشتن «وند»ها، مانند «آهنگر» و «همراه»؛ زیرا وندها اجزای معنادار مستقل نیستند.

۲. مراعات اصول لغوی

شماری از مصداق‌های این قاعده، چنین هستند:

۱. پرهیز از آوردن همزه در میان و پایان واژه‌های فارسی؛ زیرا همزه مخصوص اول کلمات فارسی است.
۲. توجه به اصل لغوی کلمات، مانند فرق نهادن بین «بها» و «بهاء».

۳. حفظ هویت کلمه

نمونه: حذف نکردن همزه از «است» و «این» در مواردی مانند «خوب است» و «بنا بر این».

۴. پرهیز از اشتباه و التباس

نمونه: جدا نوشتن کلمات مرکبی که اگر پیوسته نوشته شوند، فهم آن‌ها دشوار می‌شود، مانند «هم‌اتاق» و «جان‌آفرین».

۵. یزایی نوشتار و گفتار

بعضی از مصداق‌های این قاعده، این گونه هستند:

۱. نوشتن فعل ربطی مخفف به شکلی که خوانده می‌شود، مانند «ایرانی‌ام»، «خشنودم».
۲. نوشتن یای وحدت یا نکره به شکل قرائت شده، مانند «اصفهان‌ای».
۳. حذف کردن همزه در کلماتی مانند «بیفشاند».
۴. کشیده نوشتن الف، مانند «اسماعیل».

۶. رعایت ذوق فارسی‌زبانان

نمونه: نوشتن تایی گرد به شکل تایی کشیده در کلمات یا ترکیبات عربی رایج در فارسی، مانند «آیت الله».

۷. مراعات عرف و عادت

برخی از مصداق‌های این قاعده، چنین هستند:

۱. پیوسته نوشتن کلماتی که عادتاً مرکب هستند، مانند «چرا»، «کیست»، «چیست»، «بلکه».
۲. حفظ شکل اصلی اسم‌های خاص که کاملاً رایج شده است، مانند «موسی» و «عیسی».

۸. حفظ زیبایی واژه‌ها

نمونه: جدا نوشتن کلمات مرکبی که پیوسته نوشتن، آن‌ها را بدنما می‌کند، مانند «داستان‌نویسی».

۹. مراعات اصل کلمه در زبان مبدأ

بعضی از مصداق‌های این قاعده، این گونه‌اند:

۱. پیوسته نوشتن حرف جَزْ عربی، مانند «ما بازاء».
۲. جدا نوشتن کلمات در ترکیب‌های عربی که در اصل جدا هستند، مانند «إن شاء الله».

اکنون یک فهرست راهنما به صورت کاربردی در باره چگونه نوشتن کلمات می‌آوریم تا نویسندگان به مثابه الگوازان استفاده کنند. بخش اول این راهنما، به صورت الفبایی است و بخش دوم به صورت موضوعی. شکل صحیح را در سمت راست قرار داده‌ایم.

بخش یکم. راهنمای الفبایی

۱- آ

«آن و این»

۱. همزه از اول کلمه حذف نمی‌شود:

بنا براین ❖ بنابرین

از این ❖ ازین

۲. «به» از کلمه جدا می‌شود:

به آن ❖ بآن

به این ❖ باین

۳. «چه» از کلمه جدا می‌شود:

آن چه ❖ آنچه

۴. «که» از کلمه جدا می‌شود:

آن که - این که ❖ آنکه - اینکه

۵. «آن» و «این» وقتی با پیشوند «هم» کلمه مرکب می‌سازند، پیوسته نوشته می‌شوند:

همین ❖ هم این

همان ❖ هم آن

در صورتی که «هم» قید باشد، جدا می‌شود: «هم این را دیدم و هم آن را».

۶. «هم» بعد از کلمه، جدا می‌شود:

آن هم ❖ آنهم

این هم ❖ اینهم

۷. «آن» و «این» از کلمه بعد، جدا می‌شوند:

آن جناب ◊ آنجناب

آن همه ◊ آنهمه

آن طور ◊ آنطور

«است»

۸. کلمه «است» وقتی بعد از کلماتی بیاید که به مصوّت‌های بلند «آ»، «او» و «ای» ختم

می‌شوند، همچنان با همزه نوشته می‌شود:

دانا است ◊ داناست

خوشرو است ◊ خوشروست

کافی است ◊ کافیت

- کلمات «کیست» و «چیست» بنا بر عرف و عادت، به همین شکل نوشته می‌شوند.

۹. «که» از کلمه «است» جدا می‌شود:

این، کتابی است که ...

«ام، ای، ایم، اید، اند»

۱۰. این شناسه‌ها اگر پس از کلمه‌ای قرار گیرند که به حرف صامت یا به مصوّت کوتاه «و»

ختم شوند، همزه آن‌ها حذف می‌شود:

بزرگند ◊ بزرگ‌اند

خشنودم ◊ خشنودام

رهروید ◊ رهرواید

۱۱. اگر بعد از کلمه‌ای قرار گیرند که به «ه» غیرملفوظ ختم شود، همزه باقی می‌ماند:

آزاده‌ام ◊ آزاده‌م

۱۲. هرگاه کلمه قبل به «الف» ختم شود، همزه به «ی» تبدیل می‌شود:

توانايند ◊ توانا‌اند

نیز اگر به «او» ختم شود، چنین می‌شود:

دانشجوید ❖ دانشجواید

۱۳. اگر کلمه به مصوّت بلند «ای» ختم شود، همزه حذف نمی‌شود:

ایرانی‌ام ❖ ایرانی‌م

«ای» (حرف ندا)

۱۴. «ای» همیشه از کلمه بعد، جدا می‌شود:

ای کاش ❖ ایکاش

ای دوست ❖ ایدوست

ب

۱۵. حرف «ب» را همواره پیوسته به فعل می‌نویسیم:

بخورید ❖ به‌خورید

۱۶. هنگامی که فعل با «آ» آغاز می‌شود، برای پیوستن «ب» به فعل، علامت مَد حذف

می‌شود و میانجی «ی» بین «ب» و فعل می‌آید:

بیاموخت ❖ بی‌آموخت

بیاورد ❖ بی‌آورد

۱۷. هنگامی که فعل با همزه آغاز می‌شود، بعد از افزودن «ب» بر سر فعل، همزه حذف

می‌شود و به جای آن «ی» می‌آید:

بیفشاند ❖ بی‌آفشاند

بینداخت ❖ بی‌آنداخت

– در موردی که فعل با مصوّت بلند «ای» آغاز شده باشد، این قاعده مصداق ندارد:

بایستاد ❖ بی‌آیستاد

۱۸. حرف «ب» که در آغاز یا میان بعضی ترکیب‌های عربی می‌آید، «حرف جرّ» است و

از کلمه بعد جدا نمی‌شود:

ما بازاء ◊ ما به ازاء

برای العین ◊ به رأی العین

بعینه ◊ به عینه

بالعکس ◊ به العکس. البته بهتر است این کلمه را به شیوه فارسی بنویسیم: «به

عکس».

بالآخره ◊ به الاخره

۱۹. پیشوند «ب» به کلمه بعد متصل می‌شود. این کلمه تک حرف است و دارای های

غیرملفوظ نیست:

بخرد (دارای خرد) ◊ به خرد

بنام (مشهور) ◊ به نام. دقت کنید که در این مورد و مورد پیش، سخن از پیشوند «ب»

است، نه حرف اضافه «به».

«به»

۲۰. حرف اضافه «به» از کلمه بعد، جدا می‌شود:

به او ◊ باو

رو به رو ◊ روبرو

سربه سر ◊ سرسبز

یک به یک ◊ یک بیک

به عمد ◊ بعمد

به ویژه ◊ بویژه

۲۱. سه کلمه «بدو»، «بدان»، و «بدین» (به او، به آن، به این) به طور سنتی به همین

شکل نوشته می‌شوند.

۲۲. حرف «به» در مصادر و افعال مرکب نیز جدا می‌شود:

به راه افتادن ◊ براه افتادن

به جا آوردن ◊ بجا آوردن
به پاخواست ◊ پیاخواست
به سربرد ◊ بسربرد

۴۷۸

۲۳. لفظ «بی» پیشوند است و باید به کلمه بعد بچسبد. اما برای حفظ استقلال و معنای کلمه بعد و پرهیز از اشتباه، بهتر است با نیم فاصله نوشته شود.

بی کار و بیکار
بی فرهنگ و بی فرهنگ

ت

«تو - قوین»

۲۴. نشانه‌های «تو» و «توین» از کلمه بیش از خود جدا می‌شوند:

مهربان تر ♦ مهربانتر
مستحکم ترین ♦ مستحکمترین

در موارد عرفی، مانند «بهر»، «بیشتر»، «کمتر» به همین شکل پیوسته نوشته می‌شوند.

८३*

۲۵. «تو» (ضمیر دوم شخص مفرد) از کلمه بعد جدا می شود:

تواست ♦ تست
تورا ♦ ترا

۲۶. کلمات فارسی، لاتین، و ترکی با تاء نوشته می شوند نه طاء:

اتاق ♦ اطاق
اتو ♦ اطو
تهماسب ♦ طهماسب
تبدن ♦ طبدن

غلطیدن ◇ غلطیدن

تشت ◇ طشت

بلیت ◇ بلیط

چ

«چه»

۲۷. «چه» (پسوند تصغیر) همیشه به کلمه قبل می‌چسبد:

بازیچه ◇ بازی‌چه

کتابچه ◇ کتاب‌چه

۲۸. «چه» (حرف ربط) جدا می‌شود:

آن چه ◇ آنچه

۲۹. «چه» (کلمه پرسش) جدا می‌شود:

چه کردی؟ ◇ چکردی؟

چه کار ◇ چکار؟

۳۰. در قیده‌های مرکب «چه» به کلمه بعد متصل می‌شود:

چگونه ◇ چه‌گونه

چرا ◇ چه‌را

- «چرا» به معنای «برای چه»، یا «چه‌را» به معنای «چه چیز را» اشتباه نشود.

ر

«را»

۳۱. «را» از کلمه قبل جدا می‌شود:

کتاب را ◇ کتاب‌را

آن را ◇ آن‌را

- «چرا» به معنای «برای چه» از این قاعده مستثنا است.

ک

«ک» (حرف ربط)

۳۲. «ک» جدا می‌شود:

وقتی که ◊ وقتی که

چنان که ◊ چنانکه

آن که ◊ آنکه

- کلمه «بلکه» به همین صورت نوشته می‌شود.

م

«م، ت، ش، مان، تان، شان»

۳۳. هرگاه این ضمایر پس از کلمه‌ای قرار گیرند که مختوم به مصوّت بلند «ا» باشد، به

شکل زیر نوشته می‌شوند:

دفترهایم - دفترهایت - دفترهایش - دفترهایمان - دفترهایتان - دفترهایشان

۳۴. وقتی پس از کلمه‌ای قرار گیرند که مختوم به مصوّت بلند «ای» باشد، به شکل زیر

نوشته می‌شوند:

سینی‌ام - سینی‌ات - سینی‌اش - سینی‌مان - سینی‌تان - سینی‌شان

۳۵. هرگاه این ضمایر پس از کلمه‌ای قرار گیرند که به حرف صامت ختم شود، به آن

می‌چسبند:

کتابم - کتابت - کتابش - کتابمان - کتابتان - کتابشان

۳۶. در صورتی که کلمه به مصوّت «و» یا «او» ختم شود، پیوستن این ضمایر به شکل زیر

است:

گیسویم - گیسویت - گیسویش - گیسومان - گیسوتان - گیسوشان

لباس‌نوم - لباس‌نوت - لباس‌نوش - لباس‌نومان - لباس‌نوتان - لباس‌نوشان

۳۷. اگر کلمه به «ه» غیرملفوظ ختم شود، به شکل زیر نوشته می‌شود:

خانه‌ام - خانه‌ات - خانه‌اش - خانه‌مان - خانه‌تان - خانه‌شان

۳۸. هرگاه کلمه مختوم به دو حرف «ی» باشد، به شکل زیر نوشته می‌شود:

دوست افریقایی‌ام - دوست افریقایی‌ات - دوست افریقایی‌اش - دوست

افریقایی‌مان - دوست افریقایی‌تان - دوست افریقایی‌شان

«می»

۳۹. «می» در فعل جدا می‌شود:

می‌گفت ♦ می‌گفت

آزمون

۱. از اصول انتخاب شیوه خط صحیح، به پنج مورد اشاره کنید و برای هر یک، مثالی بیاورید.
۲. کدام یک از کلمات زیر، به شیوه صحیح نوشته شده است؟ شکل صحیح موارد نادرست را نیز ذکر کنید:
این وقت آنهم ایکاش بزرگانند بالعکس بینداخت بعمد
به سربرد مهربانتر
۳. در یک روزنامه تازه، ده نمونه از شیوه خط ناصحیح را متناسب با مطالب این درس بیابید و شکل صحیح هر یک را ذکر کنید.
۴. طبق آن چه در این درس آمده است، صفحه‌ای از کلیله و دمنه را به شیوه خط صحیح بازنویسی کنید.
۵. دو صفحه از یک رمان را از لحاظ شیوه خط ارزیابی و در صورت نیاز اصلاح کنید.
۶. متن زیر را از لحاظ شیوه خط، ویرایش نمایید:

بازگشت بعضی از اقسام وجودی مانند وصف حسی به وصف سلبی است؛ زیرا منشأ اینگونه از اوصاف همانا نقص موصوف است و نقص، امر سلبی است و آنچه برای یکجسم مادی کمال محسوب میگردد برای موجود مجرد تام نقص خواهد بود؛ چه اینکه برخی از اوصاف وجودی عقلی گرچه کمال برای موجود مجرد بوده و عین ذات اوست، لیکن در اثر محدود بودن نمیتواند خودش بمقام ذات واجب راهیاید و عین او باشد، بل که عین فعل او بوده و از اوصاف فعلی واجب بشمار میاید، اگرچه مبدأ آن یک وصف وجودی عقلی نامحدود است که عین ذات واجب میباشد.

ن

«ن» (نشانه نفی)

۴۰. هنگامی که فعل با «آ» آغاز شود، با پیوستن «ن» بر سر آن، علامت مد حذف و میانجی «ی» اضافه می‌شود:

نیامد ◊ نیآمد

۴۱. هنگامی که فعل با حرف «ا» آغاز شود، با پیوستن «ن» بر سر آن، حرف «ا» حذف می‌شود و به جای آن میانجی «ی» می‌آید:

نینداز ◊ نیانداز

نیفتاد ◊ نیافتاد

- هرگاه فعل با «ای» آغاز شود، این قاعده مصداق ندارد:

نایستاد ◊ نیستاد

هـ

«های غیرملفوظ یا بیان حرکت»

۴۲. کلمه‌ای که به «ه» غیرملفوظ ختم شود، در حالت اضافه «ی» نمی‌گیرد:

سپیده سحر ◊ سپیده‌ی سحر

حماسه بسیج ◊ حماسه‌ی بسیج

نهادن علامت همزه نیز در این مورد ضرورت ندارد. فقط هنگامی باید از علامت همزه استفاده کرد که فهم درست معنا، موکول به آن باشد.

۴۳. «ه» غیرملفوظ هنگام چسبیدن به «ان» جمع یا «ی» اسم مصدری، به صورت «گ»

درمی‌آید:

آزادگان ◊ آزاده‌گان

آزادگی ◊ آزاده‌گی

تذکر: توجه داشته باشیم که «ه» ملفوظ در پایان بعضی کلمات را با «ه» غیر ملفوظ اشتباه نکنیم. «ه» ملفوظ در حالت اضافه «ی» نمی گیرد و در پیوستن به انواع «ی» تغییر نمی کند:

فرمانده سپاه ❖ فرمانده سپاه

گره کور ❖ گره کور

فرماندهی ❖ فرماندهی

عذر موجهی ❖ عذر موجهی

گرهی ❖ گرهی

سازماندهی ❖ سازماندهی

۴۴. «ه» غیر ملفوظ در پیوستن به «ی» نسبت یا نکره و یا وحدت به صورت زیر نوشته

می شود:

ساوهای ❖ ساوایی، ساوئی

خانه ای ❖ خانه ای، خانه ای

۴۵. «ه» غیر ملفوظ پیش از پسوند حذف نمی شود:

بهرمند ❖ بهرمند

علاقه مند ❖ علاقمند

۴۶. «ه» غیر ملفوظ پیش از «ها» حذف نمی شود:

خانه ها ❖ خانه ها

«هم» (پیشوند اشتراک)

۴۷. «هم» (پیشوند اشتراک) پیوسته نوشته می شود:

هماهنگ ❖ هم آهنگ

همدل ❖ هم دل

۴۸. «هم» وقتی همراه کلمه ای بیاید که با همزه آغاز شود، جدا می شود:

هماتاق ❖ هم اتاق

۴۹. «هم» وقتی با کلمه‌ای بیاید که با «م» شروع شود، جدا می‌شود:

هم مسلک ♦ هم مسلک

هم میهن ♦ هم میهن

۵۰. هنگامی که به دلیل اتصال، کلمه ناموزون و بدنما شود، پیشوند «هم» جدا می‌شود:

هم فرهنگ ♦ هم فرهنگ

هم صحبت ♦ هم صحبت

هم سلیقه ♦ هم سلیقه

«هم» (قید)

۵۱. «هم» (قید) جدا از کلمه قبل نوشته می‌شود:

آن هم ♦ آنهم

من هم ♦ منهم

- کلمات همین، همان، همچنین، همچنان بنا به عرف و عادت، به همین صورت

نوشته می‌شوند.

«همین»

۵۲. «همین» را از کلمه بعد جدا می‌نویسیم:

همین جا ♦ همینجا

همین طور ♦ همینطور

ی

۵۳. کلمات مختوم به مصوّت‌های «آ»، «و»، «اَو» و «ای» در پیوستن به «ی» به این

شکل نوشته می‌شوند:

دانایی ♦ دانایی

رهروی ♦ رهرویی، رهروئی

دلجویی ♦ دلجوی، دلجوئی

طوطی ای ◇ طوطی بی، طوطی نی، طوطی، طوطی

۵۴. «ی» نسبت و نکره و وحدت بعد از «ه» غیر ملفوظ به صورت «ای» نوشته می شود:

نامه ای ◇ نامه بی، نامه نی

ساوه ای ◇ ساوه بی، ساوه نی

بخش دوم: راهنمای موضوعی

الف کوتاه (مقصوده)

۱. بیشتر اسم های خاص عربی که به «الف» کوتاه ختم می شوند، به همان صورت نوشته می شوند: موسی - عیسی - مصطفی - مرتضی - بت الهدی.

- در صورتی که بعد از این گونه اسامی، «ی» وحدت بیاید، به شکل زیر نوشته می شوند: موسایی - عیسایی - مصطفایی - مرتضایی.

- در صورتی که بعد از این گونه اسامی، «ی» نسبت بیاید، به این شکل نوشته می شوند: موسوی - عیسوی - مصطفوی - مرتضوی.

- در صورتی که این اسامی مضاف یا موصوف باشند، به شکل زیر نوشته می شوند: موسای کلیم - عیسای مریم - مصطفای امین - مرتضای حیدر.

۲. دیگر کلمات عربی که به «الف» کوتاه ختم می شوند، معمولا در نگارش فارسی، با «الف» نوشته می شوند: فتوا - تقوا - اقوا - مستثنا.

۳. اسامی خاص عربی دارای صدای الف در میانه کلمه را به همان شکل که می خوانیم، می نویسیم: اسماعیل - رحمان.

تشدید

۴. بهتر است تشدید کلمات مشدد را فقط هنگامی بگذاریم که احساس کنیم اگر تشدید گذاشته نشود، خواننده به اشتباه بیفتد.

۵. باید دقت کرد که کلمات بدون تشدید به همان شکل خوانده و نوشته شوند:

قضات ◇ قضاات

ماده (مؤنث) ◇ ماذه

فوق العاده ◇ فوق العاذه

عادی ◇ عاذی

تای مورد (۵)

۶. حرف «ة» در کلمات عربی متداول در فارسی، اگر تاء خوانده شود، به صورت «ت»

نوشته می‌شود:

مساعدت ◇ مساعده

زکات ◇ زکاة

- البته اگر به صورت تاء خوانده نشود، به شکلی «های غیرملفوظ» نوشته می‌شود: فاطمه

- مکاتبه.

تنوین

۷. تنوین ویژه کلمات عربی است و از این رو، کلمات غیرعربی هرگز تنوین نمی‌پذیرند:

تلگرافی ◇ تلگرافاً

جانی ◇ جاناً

گاهی ◇ گاهاً

سوم این که ◇ سوماً

۸. کلماتی که به همزه ختم می‌شوند، وقتی تنوین نصب بگیرند، به این شکل نوشته

می‌شوند: ابتدائاً - جزئاً - استثنائاً.

۹. کلمات «اکثر» و «اقل» برابر قاعده زبان عربی تنوین نمی‌گیرند. لذا «اکثراً» و «اقلّاً»

غلط هستند و می‌توان به جای آن‌ها «بیشتر» و «دست‌کم» نوشت.

۱۰. برای خوش‌نما شدن کلمات در فارسی، معمولاً بهتر است علامت تنوین را حذف

کنیم و فقط هنگامی این علامت را حفظ نماییم که در صورت حذف آن، خواننده دچار

اشتباه شود.

جمع کلمات

«ات - ها» (نشانه‌های جمع)

۱۱. جمع بستن کلمات فارسی با «ات» عربی یا «جات» جایز نیست:

پیشنهادهای ❖ پیشنهادات

گرایش‌ها ❖ گرایشات

۱۲. مناسب‌تر است علامت جمع «ها» برای سهولت در خواندن کلمه و پرهیز از شکل نازیبایی که در ترکیب با کلمه دیگر، به ویژه کلمات بلند، پیدا می‌کند، همواره جدا نوشته شود: باغ‌ها - کتاب‌ها - آزمایش‌ها - گزارش‌ها.

۱۳. اسامی خاص را که با «ها» جمع بسته می‌شوند، به این صورت می‌نویسیم: «حسین‌ها» - «حافظ‌ها».

جمع مکرر

۱۴. جمع بستن کلماتی که به صورت جمع مکرر عربی در زبان فارسی به کار می‌روند، با

نشانه‌های جمع فارسی یا عربی درست نیست:

اولاد ❖ اولادها

احوال ❖ احوالات

بیوت ❖ بیوتات

شؤون ❖ شؤونات

سلاح‌ها ❖ اسلحه‌ها

عدد

۱۵. «عدد» همیشه از معدود جدا می‌شود:

یک روز - شش ماه - یک سال - یک هفته

اجزای عدد کسری چنین نوشته می‌شود:

یک دهم - یک هزارم - هفت پنجم

- اعداد دقیق را با رقم می‌نویسیم:

فاصله تهران تا کرج ۳۵ کیلومتر است.

۱۶. ترکیباتی چون «یک دفعه» و «یک مرتبه» به معنای «ناگهان» را به همین صورت،

جداً می‌نویسیم.

۱۷. هر گاه عدد با کلمه بعد از خود، قید یا صفت مستقل بسازد، پیوسته نوشته

می‌شود: یکدل.

۱۸. اعداد ترتیبی مانند «سی‌ام» و «سی‌امین» را به همین صورت می‌نویسیم.

۱۹. تاریخ مناسبت‌ها و ایام را به این شکل می‌نویسیم: ۱۵ خرداد - ۲۲ بهمن.

۲۰. اعداد دارای درصد را به این صورت می‌نویسیم: پنج درصد - هفت درصد.

۲۱. طول زمان را به این صورت می‌نویسیم: ۵ ساعت و ۶ دقیقه.

۲۲. شماره شناسنامه و تاریخ تولد را با رقم می‌نویسیم: ۱۳۴۷/۳/۷.

۲۳. تاریخ تولد و مرگ اشخاص را به ترتیب از راست به چپ می‌نویسیم: شهید ثانی

(۹۹۱-۹۶۵ ق.).

۲۴. برای نشان دادن شماره‌های متوالی، شماره آغاز در سمت راست و شماره پایان در

سمت چپ نوشته می‌شود: دیوان حافظ، ص ۳۰-۳۵.

کسره پیوند

۲۵. کسره پیوند اگر بعد از کلمه‌ای بیاید که مختوم به مصوت «آ» و «او» باشد، میانجی

«ی» میان دو کلمه قرار می‌گیرد: خدای مهربان - آهوی وحشی - بوی جوی مولیان -

گیسوی سیاه.

۲۶. در صورتی که کلمه به مصوت «و»، «ی»، و مصوت بلند «ای» ختم شود، حرف آخر

در تلفظ کسره می‌گیرد و در نگارش به این صورت نوشته می‌شود: جونارس - دو صد متر -

پرنوئیکان - نی داوودی - ماهی شمال - کشتی تجاری.

کلمات مرکب

۲۷. دو جزء کلمات مرکب گاهی به صورت پیوسته و گاهی جدا نوشته می‌شوند. قاعده‌ای دقیق در این زمینه وجود ندارد و بیشتر باید از سلیقه عمومی و عرف پیروی کرد. مثلاً معمولاً این گونه کلمات را جدا، البته با نیم فاصله، می‌نویسند: روان‌شناس - صاحب‌خانه. گاهی نیز در عرف، کلمات مرکب پیوسته نوشته می‌شوند: دلبر - کتابخانه.

۲۸. هنگامی که پیوسته نوشتن اجزای کلمه مرکب سبب اشتباه یا دشواری در خواندن و یا نازیبا بودن کلمه شود، دو جزء را جدا می‌نویسیم:

زیست‌شناسی ❖ زیستشناسی

خوش‌سخن ❖ خوشسخن

خوش‌مشرب ❖ خوشمشرب

۲۹. کلمه مرکبی که جزء دومش با «آ» شروع می‌شود، پیوسته نوشته می‌شود و مَد آن حذف می‌گردد: خوشایند - پیشامد - هماهنگ - رهاورد - پیشاهنگ.

- در این مورد نیز اگر پیوسته بودن کلمه سبب نازیبایی یا ناخوانایی شود، دو جزء را جدا

می‌نویسیم:

دست‌آموز ❖ دستاموز

جان‌آفرین ❖ جانافرین

۳۰. اجزای کلمه مرکبی که جزء دوم آن با همزه آغاز شود، جدا می‌شوند:

خاک‌انداز ❖ خاکانداز

۳۱. دو جزء مصدرهای مرکب، جدا می‌شوند و فاصله کامل، نه نیم فاصله، می‌گیرند:

دست یافتن - بزرگ داشتن - نگاه داشتن - گرمی داشتن. در این مورد «اسم مصدر» را

پیوسته می‌نویسیم:

بزرگداشت ❖ بزرگداشت

دستیابی ❖ دستیابی

۳۲. در نگارش کلمات مرکب عربی مصطلح در فارسی، استقلال کلمات را حفظ می‌کنیم و میان آن‌ها نیم فاصله قرار می‌دهیم:

من جمله ◊ منجمله

مع هذا ◊ معهذا

مع ذلك ◊ معذلک

عن قريب ◊ عنقریب

ان شاء الله ◊ انشاءالله

۳۳. در نگارش کلمات مرکب فارسی، استقلال کلمات را تا حد امکان رعایت می‌کنیم:

گفت وگو ◊ گفتگو

شست وشو ◊ شستشو

۳۴. اجزای کلمه مرکبی که حرف آخر جزء اول و حرف اول جزء دوم آن یکی باشد، جدا می‌شوند:

هم منزل ◊ هممنزل

فرش شویی ◊ فرششویی

مهمان نواز ◊ مهماننواز

همزه

۳۵. در زبان فارسی، در میان کلمه «همزه» قرار نمی‌گیرد و آن چه میان کلمات فارسی با آوای «همزه» تلفظ می‌شود، در حقیقت «ی» است و باید به صورت «ی» نوشته شود:

آیین ◊ آئین

آیینہ ◊ آئینه

پائین ◊ پائین

می‌گوییم ◊ می‌گوئیم

- کلمه «زائو» از این قاعده مستثنا است.

۳۶. همزه میان کلمه در کلمات عربی و سایر واژه‌های بیگانه، تابع اصول زیر است:
- همزه پس از مصوّت کوتاه «-» و پیش از مصوّت بلند «آ» به صورت «آ» نوشته می‌شود: مأل - مآخذ - لآلی - منشآت - مآب .
 - همزه پس از حرف ساکن و پیش از مصوّت بلند «آ» به صورت «آ» نوشته می‌شود: قرآن - مرآت .
 - همزه پس از مصوّت کوتاه «-» به صورت «ؤ» نوشته می‌شود: مؤدب - مؤمن - مؤسس - مؤتمن - رؤیت - مؤثر - سؤال .
 - همزه پس از مصوّت‌های کوتاه «-» و «-» به صورت «ئ» نوشته می‌شود: ائتلاف - تبرئه - تخطئه - سینات - لئام .
 - همزه مفتوح پس از حرف ساکن با پایه «ا» نوشته می‌شود: جرأت - نشأت - هیأت - مسأله .
 - همزه مفتوح پس از مصوّت «ا» با پایه «ئ» نوشته می‌شود: قرائت - دنائت - برائت .
 - همزه متحرک پیش از مصوّت بلند «او» به تبعیت از مصوّت، به صورت «ؤ» نوشته می‌شود: شؤن - مسؤول - رؤس - رؤوف - مرؤوس - مؤونه .
 - همزه مکسور پس از مصوّت بلند «آ» در کلمات عربی رایج در زبان فارسی، اگر به شکل یاء خوانده گردد، به صورت «ی» نوشته می‌شود: رایج - عاید - فواید - شمایل - طایفه - دقایق - نایب . اما هنگامی که به شکل همزه خوانده گردد، به همین شکل هم نوشته می‌شود: زائر - مسائل - مصائب - صائب - رسائل - جائز - خائف - سائل - قائم - ملائکه .
 - همزه پیش از مصوّت بلند «ای» به صورت «ئ» نوشته می‌شود: مرئی - لئیم - جبرئیل - میکائیل - عزرائیل - رئیس - زئیر - بمبئی .
 - بیشتر کلمات خارجی را همان گونه که تلفظ می‌کنیم، می‌نویسیم: بوئنوس آیرس - سوئد - سوئز - رافائل - بوسوئه - نوئل - ژنوس - کاکائو - شاتول - تئاتر - رئالیست - اورلئان - لائوس .

- همزه در کلمه «این» اگر بین دو اسم خاص قرار گیرد، حذف می‌شود: علی بن ابی طالب - محمد بن عبدالله.

- در مواردی که کلمه «این» در اول سخن قرار گیرد یا بین دو اسم فاصله یفتد، همزه آن حذف نمی‌شود: «این سینا از حکمای بزرگ اسلام است.»

۳۷. همزه در پایان کلمه فقط در کلمات عربی به کار می‌رود و باید از کاربرد آن در کلمات فارسی پرهیز کرد. شیوه نگارش همزه پایانی به شرح زیر است:

- پس از مصوّت کوتاه «ا» به صورت «أ» نوشته می‌شود: مبدأ - منشأ - ملجأ.

- همزه این گونه کلمات هنگام چسبیدن به «ی» به صورت زیر نوشته می‌شود: مبدئی - منشئی - ملجئی.

- پس از مصوّت کوتاه «و» به «ؤ» تبدیل می‌شود: لؤلؤ - تلاؤلؤ.

- هنگامی که به این گونه کلمات «ی» پیوندد، به شکل زیر نوشته می‌شود: لؤلؤی - تلاؤلؤی.

- غیر از موارد یاد شده، همزه در آخر کلمه به شکل «ء» نوشته می‌شود: جزء - سوء - شیء.

- هنگامی که به این گونه کلمات «ی» پیوندد، به صورت زیر نوشته می‌شود: جزئی - سوئی - شیئی.

۳۸. همان گونه که گفته شد، همزه پایانی فقط در کلمات عربی به کار می‌رود. از این رو، در پایان کلمات فارسی، نباید همزه به کار برد. مثلاً «بها» (ارزش) کلمه فارسی است و بدون همزه نوشته می‌شود و در حالت اضافه «ی» می‌گیرد: بهای کتاب.

۳۹. از آوردن همزه پس از الف در پایان کلمات عربی، معمولاً پرهیز می‌شود:

شهداء ♦ شهداء

انبیاء ♦ انبیاء

ابتداء ♦ ابتداء

این گونه کلمات در حالت پیوند، «ی» می‌گیرند: شهدای انقلاب - انبیای الهی -
ابتدای کار

اکنون سه متن را با شیوه خط صحیح می‌آوریم و در موارد خاص، شیوه خط نادرست را
درون کمانک ذکر می‌کنیم:

خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده تا حقایق (حقائق) وجود را ببینم
(به بینم) و جمال زیبای تو را (ترا) مشاهده کنم.

خدایا! من کوچکم، ضعیفم، ناچیزم (کوچک‌ام، ضعیف‌ام، ناچیز‌ام)؛ پر کاهی در
مقابل طوفان‌ها (توفان‌ها) هستم. به من (بمن) دیده‌ای عبرت بین (عبرتین) ده
تا ناچیزی خود را ببینم و عظمت و جلال تو را به راستی (براستی) بفهمم و به
درستی (بدرستی) تسبیح کنم (تسبیح‌کنم).

خدایا! دلم از ظلم و ستم گرفته (ستم‌گرفته) است. تو را به عدالت (عدالتت) سوگند
می‌دهم (میدهم) که مرا در زمره ستمگران (ستم‌گران) و ظالمان قرار نده!

خدایا! می‌خواهم (میخواهم) فقری بی‌نیاز (بی‌نیاز) باشم که جاذبه‌های
(جاذبه‌های) مادی زندگی (زنده‌گی) مرا از زیبایی (زیبائی) و عظمت تو غافل
نگرداند (نه گرداند).

خدایا! خوش دارم (خوشدارم) گمنام (گم‌نام) و تنها باشم تا در غوغای
کشمکش‌های (کش مکش‌های، کشمکش‌های) پوچ مدفون نشوم.

خدایا! به سوی (بسوی) تو می‌آیم (می‌آیم)؛ از عالم و عالمیان می‌گریزم
(می‌گریزم)؛ تو مرا در جوار رحمت (رحمة) خود شکنا (شکنی) ده!

ای بندگان (بنده‌گان) خدا! عبرت بگیرید و به یاد آورید (بیاد آورید) کارهای
گناه‌آلود (گناه‌آلود، گناه‌آلود) پدران‌تان و برادران‌تان را که اکنون در گرو (گروی)
آن‌ها هستند و به حساب (بحساب) آن گرفتارند (گرفتارند). به جان (بجان)

خودم سوگند که هنوز میان شما و ایشان، روزگار کهن نشده و سال‌ها و قرن‌ها (قرت‌ها) نگذشته است و شما از آن زمان‌ها (آزمان‌ها) که در اصلاص پدران‌تان بوده‌اید، دور نگشته‌اید (دورنگشته‌اید). به خدا (بخدا) سوگند! آن چه (آنچه) را که پیامبر به گوشتان (بگوشتان) رسانید، من امروز به گوشتان می‌رسانم (میرسانم) و گوش‌های شما ضعیف‌تر (ضعیف‌تر) از گوش‌های آن‌ها نیست. همان دیده‌ها (همان‌دیده‌ها) و دل‌ها که دیروز آنان را (آنانرا) داده بودند، امروز شما را داده‌اند. به خدا سوگند! بعد از آن‌ها چیزی را (چیزیرا) به شما (بشما) ننموده‌اند که آن‌ها نمی‌دانستند (نمیدانستند) و شما را به موهبتی (بموهبتی) برنگزیدند (برنگزیدند) که آنان را از آن محروم داشته (محروم‌داشته) باشند. بلاها بر سرتان تاختن آورد، همانند ستوری که مهارش آزاد باشد و تنگش (تنگاش) سست. زندگی فریب خوردگان (فریب‌خوردگان، فریب‌خورده‌گان) باعث فریبتان (فریب‌تان) نشود؛ زیرا زندگی (زندگی) آنان چونان سایه‌ای است (سایه‌ایست) بر زمین افتاده تا زمانی معین.^۱

مبادا همکاران (هم‌کاران) خویش را (خویشرا) بر پایه (پایه) هوشیاری (هوش‌یاری) و اعتمادیابی (اعتماد‌یابی) و خوش‌گمانی (خوش‌گمانی) برگزینی! چه، مردان با ظاهر سازی و حسن خدمت، فراست‌والیان را (والیانرا) می‌فریبند (می‌فریبند)؛ و در آن سوی (آنسوی) این ظاهر (این‌ظاهر) آراسته، از خیرخواهی (خیرخواهی) و امانت‌داری (امانت‌داری) خبری نیست. بلکه (بل که) آنان را از روی پرونده‌ای (پروندئی - پرونده‌ئی - پرونده‌یی) که در حکومت‌های صالح پیشین داشته‌اند، بشناس (به شناس)؛ تا بدین گونه (بدین‌گونه) هر کس توده‌ها (تودها) از او راضی‌تر (راضی‌تر) بوده‌اند و به رعایت (برعایت) امانت مشهورتر بوده است، همان را (همانرا) به کار (بکار) بگماری. اگر چنین کردی (چنین‌کردی)، دلیل آن است (آنست) که تو برای رضای خدا (رضاء خدا) خیرخواهی می‌کنی (می‌کنی) و خیر توده‌هایی (توده‌هائی) را که فرمانروای (فرمان‌روای) آنانی، می‌خواهی (می‌خواهی).^۲

۱. نهج البلاغه، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۷۹.

۲. الحیاء، محمد رضا حکیمی و...، ج ۱، ص ۱۶۸.

آزمون

۱. در متن زیر، شکل صحیح کلمات را انتخاب کنید:

با توجه (به آنچه - بآنچه - به آن چه) تاکنون در (ملاکها - ملاکها) و عناصر ادراک (زیبائی - زیبایی) گفته شد، (می توان - میتوان) این نتیجه را گرفت که اگر چیزی خالی از دقت باشد، زیبا نیست ... (نکته ای که - نکته ای که) (نکته ای که) می ماند، (اینست که - این است که - این است که) ما زشت و زیبا را نباید تنها در عالم طبیعت و در (گستره ی - گستره) ماده (به شناسیم - بشناسیم).^۱

۲. طبق آن چه در این درس آمده است، صفحه ای از ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی را به شیوه خط صحیح بازنویسی کنید.

۳. کدام یک از کلمات زیر به شیوه صحیح نوشته شده است؟ شکل صحیح موارد نادرست را نیز ذکر کنید:

آن چه - چه قدر - منرا - دفترهایمان - خانه اشان - می گفت - کشته ی اشک - فرمانده ای - دسته یی - هم راز - همین که - طوطی نی - زکاه - عادی - ابتدائا - سی ام - یکسال - گیسو سیاه - جوی نارس - زیستشناسی - خوش مشرب - دستیابی - گفت وگوئی - پایین - شتون - مسایل - لؤلؤ - شهداء انقلاب.

۴. در متن زیر، بعضی از واژه ها را با خط مشخص کرده ایم. این واژه ها را به یک یا چند شکل دیگر نیز می توان نوشت. آن شکل ها را ذکر کنید و بیان نمایید که به استاد کدام یک از بندهای یاد شده در سه درس اخیر، همین شیوه متن زیر صحیح است:

آه ایلیات؛ معصوم دواپیری کفن! از ایمان خویش به عشق، چهره در حیای خون داری. بهای بازار و برابری در کف تو می شکفت. اکنون از این راه که آمدی، اکنون در این هزاره گیج که آمدی، اگر ت آواز محبتی است، بادا که بیمی در پی نیاید. پای از پهنه پندار گرفته می آیی. این فعل فرشته همزاد است یا سرنای صبح خوانش بر جبین سیاره آدمی.^۲

۵. متن زیر را طبق شیوه خط صحیح بازنویسی کنید:

در زن، جلوه کردنها و خودنماییها ریشه دارد. می خواهد چشمها را بخودش جلب کند و

۱. هنر در قلمرو مکتب، جواد محدثی، ص ۳۲ - ۳۳. گفتنی است که شکل های فرضی درون کمانک ها را ما بر نهاده ایم و شیوه خط کتاب یاد شده، صحیح است.

۲. تذکره ایلیات، خسرو نسیمی، ص ۱۵۹.

زبانها را بدنبال خود به کشید ... سعی کن تا بگونه‌یی حرکت کنی که خلق خدا را گرفتار
حالتها و رفتار ت سازی و آن‌ها را اسیر نمایی ... حجاب فقط این نیست که زن خود را به
پوشاند؛ که زن و مرد، هر دو، باید در این دنیا بیک راه است ... سنگراه نباشند.^۱

۱. نامه‌های بلوخ، علی صفایی حائری، ص ۱۳۳. تصرف در خط کتاب، از ما است.



۱. فهرست عبارت‌های خاص یا گفته‌بودارانه

در سمت راست، کلمات یا عباراتی را می‌آوریم که بهتر است از کاربرد آن‌ها در نشر معیار امروزی پرهیز شود. در سمت چپ، شکل پیشنهادی را ذکر می‌کنیم.

استشهاد ◊ شاهد گرفتن

اگر امر دائر شود بین این و آن ◊ اگر قرار شود یکی از این دو انجام گیرد

اَلَا هُمْ قَالَاهُمْ ◊ به ترتیب اهمیت

إِلَى غَيْرِ النَّهَائِهِ ◊ تا بی نهایت

إِلَى يَوْمِنَا هَذَا ◊ تا امروز

امور غیر مترقبه ◊ پیشامدهای ناگهانی

إِنْ قُلْتُ كَرْدَنْ ◊ اشکال گرفتن

او عرضه داشت به این که ◊ او گفت

أَيَّدَهُ اللَّهُ ◊ خدا توفیقش دهد

أَتَمَّهُ هُدَاةً مَهْدِيْنَ ◊ امامان راهنمای رهیافته

بِالْجُمْلَةِ ◊ در مجموع

بِالْمَلَاذِمَةِ مِیْ فَهْمِیْمِ ◊ از آن، این را هم می‌فهمیم

بِحِثِّ بَيْنِ الْإِثْنَيْنِ ◊ گفت‌وگوی دونفره

بَعْدَ اللَّتْمَا وَاللَّتْمَى ◊ پس از چنان و چنین

بِلَا شُبْهَةٍ ◊ بی‌تردید

بِنَاءٍ عَلَى هَذَا ◊ بنا بر این

به شرح ایضا ◊ این نیز مثل همان است

بِهَ ظَرِيقِيْ أَوَّلَا ◊ از آن روشن‌تر و مسلم‌تر

به عبارت آخر ❖ به بیان دیگر
 به لطائف الحیل ❖ با تدبیرهای مناسب
 ترک اولای ❖ رها کردن کار بهتر
 تکلیف ما لایطاق ❖ مسئولیت بیش از حد توانایی
 جمع بین این و آن کار ❖ هر دو کار را به جا آوردن
 حمل بر صحت کردن کاری ❖ کاری را درست دانستن
 ذوی الحقوق ❖ صاحبان حق
 رابعا ❖ چهارم آن که
 روایات مأثوره از اهل بیت ❖ روایات رسیده از اهل بیت
 زاید الوصف ❖ بیش از حد بیان
 صَبَّحَکُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ ❖ صبحتان به خیر
 طابَقَ التَّعَلُّ بِالتَّعَلُّ ❖ درست مثل هم
 ظَوَّعَا أَوْ كَرَّهَا ❖ خواه ناخواه
 عقاید حقه ❖ عقیده‌های درست
 علاوه بر این جهات ❖ گذشته از این‌ها
 عَلَى الْخُصُوصِ ❖ به ویژه
 عَلَى السَّوَاءِ ❖ یکسان
 عَلَى اِیِّ حَالٍ، عَلَى اِیِّ تَقْدِيرٍ ❖ به هر حال
 عِنْدَ الصُّرُورِ ❖ اگر لازم شود
 فَلِذَا ❖ بنا بر این
 فَهَرَا ❖ ناگزیر
 قِیَاسٌ مَعَ الْفَارِقِ ❖ مقایسه نابجا
 کَرَارَا ❖ بارها
 لَا تَعَدَّ وَلَا تُخْصِ ❖ بی شمار
 لَا یُخْفِی ❖ پوشیده نیست
 لَامَحَالَه ❖ به ناچار
 لَوْ فَرَضَ ❖ اگر فرض کنیم که



مَا تَحْتَرِّقُ فِيهِ ◇ مطلب کنونی
 مُبْتَلَا بِهِ ◇ مورد نیاز
 مُتَكَلِّمٌ وَحْدَهُ بودن ◇ یک تنه سخن گفتن
 مُحَلٌّ تَأَمَّلٍ است ◇ شایسته اندیشیدن است
 مَرَاتِبٌ عَالِيَه ◇ رتبه های بالا
 مَرْضَى الطَّرْفَيْنِ ◇ مایه پسند هر دو
 مَرْضَى خَاطِرٍ ◇ مایه خشنودی
 مَرُورٍ است ◇ روایت شده است
 مُسَبِّقٌ بِهِ ذَهَنٌ ◇ آشنا
 مُصَادَرَةٌ بِهِ مَطْلُوبٌ ◇ یکی بودن دلیل و ادعا
 مُصَالِحٌ خَفِيهِ ◇ مصلحت های پنهان
 بِمُصَدِّقِ أَكْثَرٍ ◇ نمونه کامل
 مُضَادٌّ أَوْقَاتٍ کسی شدن ◇ وقت کسی را گرفتن
 مُعْتَنَا بِهِ ◇ شایان توجه
 مُفْرُوعٌ مِنْهُ، مَفْرُوعٌ عَنْهُ ◇ پذیرفته شده
 هَشَكٌ أَعْرَاضٍ ◇ آبرو بردن
 وَقَسٌّ عَلَى ذَلِكِ ◇ مثل همان
 يَحْتَمِلُ كَمَا ◇ شاید

۲. فهرست درست‌نویسی قیاسی

آجل: آینده ❖ عاجل: شتابنده
 آخر: پایان ❖ آخر: دیگر
 اتباع: پیروان ❖ اتباع: پیروی کردن
 احسن: نیکوتر ❖ احسن: آفرین
 اخس: فرومایه‌تر ❖ اخس: خاص‌تر
 اخوان: دو برادر ❖ اخوان: برادران
 اذل: خوارتر ❖ اذل: زمان بی‌آغاز ❖ اصل: گمراه‌تر
 ارضاء: خشنود کردن ❖ ارضاء: شیردادن
 ازهر: نورانی‌تر ❖ ازهر: آشکارتر
 اساس: بنیاد، پایه ❖ اثاث: لوازم خانه
 اسرار: رازها ❖ اصرار: پافشاری
 اشباح: سایه‌ها، پیکرهای خیالی ❖ اشباه: همانندها
 اعلام: آگاه کردن ❖ اعلان: آشکار کردن
 اغناء: بی‌نیاز کردن ❖ اقناع: قانع کردن
 إلغا: لغو کردن، باطل کردن ❖ إلقا: تلقین کردن، آموختن
 آلم: درد ❖ عَلم: نشان، ذکرش
 انتساب: نسبت داشتن ❖ انتصاب: گماشتن
 انعام: چهارپایان ❖ انعام: بخشش
 اُولی: نخست، نخستین ❖ اُولی: سزاوارتر
 ایلام: استان و شهری در غرب ایران ❖ عیلام: نام کشوری بوده است شامل خوزستان، لرستان، و کوه‌های بختیاری کنونی.
 ایمن: در آمان، آسوده‌خاطر ❖ ایمن: جانب راست، مبارک. «وادی ایمن» بیابانی است که در آن جا، ندای حق به موسی علیه السلام رسید.
 بالظبع: از روی طبع و طبیعت ❖ بالتبع: در نتیجه

پِچار: دریاها ♦ تِهار: فصل نخست سال
 بخشودن: عفو کردن ♦ بخشیدن: عطا کردن
 بَدوی: بیابانی، صحرائشین ♦ بَدوی: آغازین، ابتدایی
 بُلوک (فارسی): ناحیه‌ای دارای چند روستا ♦ بُلوک (فرانسوی): کشورهایی که در شیوه
 حکومت، کم و بیش یکسانند.
 بُنیاد: پایه ساختمان ♦ بُنیان: خود ساختمان
 بَها: ارزش ♦ بَهاء: روشنایی
 پرتغال: نام کشوری اروپایی ♦ پرتقال: نام میوه‌ای
 تَادیه: پرداختن ♦ تعدیه: متعدي کردن فعل
 تحدید: محدود کردن ♦ تهدید: ترساندن
 تحلیل: از هم گشودن، حل کردن ♦ تهلیل: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن
 تَراز: میزان ارتفاع، نقش پارچه ♦ طَراز: طبقه، ردیف
 تَزکیه: پاک کردن، زکات دادن ♦ تَذکیه: شاه‌رگ زدن، کشتن حیوان به شیوه شرعی
 تَسویه حساب: ایجاد موازنه در حساب ♦ تصفیه حساب: پرداخت بدهی
 تصادف: اتفاق با هم روبه روشن شدن ♦ تصادم: سخت به هم خوردن
 ثَری (ثَرا): خاکی ♦ سَرا: خانه
 تَمین: گرانها ♦ تَمین: فره، چاق
 ثَنا: ستایش ♦ ثَنا: روشنایی، بلندی
 ثواب: پاداش ♦ صواب: درست
 جَذَر: ریشه ♦ جَزَر: فرونشستن آب دریا بر اثر حرکت ماه
 جَنان: بهشت‌ها ♦ جَنان: دل، قلب، درون چیزی
 حائل: آن چه میان دو چیز واقع شود ♦ هائل: ترسناک، هولناک
 حَذَر: پرهیز کردن ♦ حَضَر: اقامت و حضور در جایی ♦ حَظَر: ممنوع بودن
 حَزَم: دوراندیشی ♦ حَزَم: شکست دادن ♦ هضم: گوارش
 حُکم: فرمان، رأی محکمه یا داور ♦ حَکَم: داور ♦ حِکَم: پندها و اندرزها، سخنان
 حکیمانه
 خالال: روا، جایز ♦ هلال: ماه شب اول، ماه نو

حلیم: بردبار، شکوبا ❖ هلیم: نوعی خوراک
 حول [و حوش]: پیرامون، اطراف ❖ هول: ترس
 حیث: جهت ❖ حیص [و پیص]: گیر و دار
 حین: هنگام ❖ هین: آگاه باش
 خاستن: بلند شدن ❖ خواستن: طلبیدن
 دماغ: مُخ ❖ دماغ: بینی
 دی: از ماه‌های شمسی ❖ دی: دیروز، دیشب
 دُکا: آفتاب ❖ دُکا: تیزهوشی، ژرف‌نگری
 دُل: خواری ❖ ظِل: سایه
 دَلیل: خوار ❖ ضَلیل: بسیار گمراه
 دُلّت: خواری ❖ زُلّت: سهو و خطا، لغزش
 رستن: رهایی یافتن ❖ رستن: روییدن
 رُوع: کاشتن ❖ دُرُع: مِقیاس قدیم طول (معادل ۷۰۴ متر)
 رُوار: زیارت کننده ❖ رُوار: زیارت کنندگان
 سبّا: سرزمینی در یمن ❖ صبا: باد لطیف
 شتور: چهارپا ❖ شُطور: خط‌های نوشته
 سخته: سنجیده و خوب ❖ سخت: دشوار
 سُخره: مورد ریشخند، مسخره، کاریبی مزد ❖ صُخره: تخته سنگ بزرگ
 سَفَر: بیرون رفتن از وطن ❖ سَفَر: کتاب
 سَفیر: پیام‌آور ❖ صَفیر: صدای سوت، آواز پرنده
 سَلُخ: آخر ماه قمری ❖ سِلخ: آبگیر بزرگ
 سیف: شمشیر ❖ صیف: تابستان
 صَدیق: دوست یکرنگ ❖ صَدیق: همواره راست‌گو و درست‌کردار
 ظرفه: چیز بدیع و نادر و شگفتی‌آور ❖ ظرفه: یک بار جنباندنِ پلک. (ظرفه العین: یک چشم به هم زدن)
 طوفان: باد شدید، باران سخت ❖ توفان: غرنده، توفنده
 عَلوی: منسوب به حضرت علی-علیه السلام. ❖ عَلوی، عَلوی: بلند، والا



عَمَان: پایتخت اردن هاشمی ◇ عَمَان (بدون تشدید): دریایی در جنوب شرقی ایران
 غَالِب: چیره ◇ قَالِب: شکل، کالبد
 غَزَا: جنگ ◇ قَضَا: سرنوشت، به جای آوردن واجبی که در وقت معین ادا نشده است،
 حکم کردن ◇ قَذَا: خاشاک ◇ غِذَا: خوراک
 غُزَه: اول ماه قمری ◇ غِزَه: فریفته ◇ قُزَه: روشنائی
 غَنَا: توانگری ◇ غِنَا: آواز لَهوآمیز
 غِیَبَت: پنهان بودن ◇ غِیَبَت: بدگویی در غیاب کسی
 فِطْرَت: سرشت، طبیعت ◇ فُتْرَت: فاصله بین دو دوره
 فِرَاق: دوری، جدایی ◇ فَرَاغ: آسودگی
 کَانَدید: ساده دل ◇ کَانَدیدا: داوطلب، نامزد
 گذاشتن: قراردادن که گاه معنای مجازی هم دارد، مانند قانون گذاری (وضع قانون) ◇
 گزاردن: به جا آوردن، آدا کردن، اجرا کردن، انجام دادن، تفسیر کردن، بیان کردن
 گریز: فرار ◇ گزیز: چاره
 ماده (بدون تشدید): مؤنث ◇ مادّه (با تشدید): اصل هر چیز، مایه
 مُجَاز: غیر واقعی ◇ مُجَاز: دارای اجازه
 مُحَال: ناممکن، ناشدنی، حواله شده، طرف حواله ◇ مُحَال: مُحَل ها
 مُخَصَّن: مرد زن دار ◇ مُخَصِّن: پارسا
 مُخَصَّنَه: زن شوهر دار ◇ مُخَصِّنَه: زن نیکوکار
 مُحْظُور: ممنوع، حرام ◇ مُحْذُور: مانع، گرفتاری
 مَس: لمس کردن ◇ مَسَح: کشیدن دست بر سر یا پا
 مَسْطُور: پوشیده شده ◇ مَسْطُور: نوشته شده
 مَسْتَد: مقام و رتبه ◇ مَسْتَد: دارای سند
 مَشْک: ظرفی درست شده از پوست گوسفند ◇ مَشْک: ماده ای خوشبو
 مُعْظَم: بزرگ (معمولا در وصف اشیا به کار می رود.) ◇ مُعْظَم: مورد تعظیم، بزرگ داشته
 شده (معمولا در وصف اشخاص به کار می رود.)
 مَقَام: درجه، پایه، مرتبه، محل اقامت ◇ مَقَام: اقامت کردن در جایی
 مَكَاتِب: مکتب ها ◇ مَكَاتِب: نوشته ها، نامه ها



مَلِک: سلطنت، قلمرو سلطنت یا مملکت ◇ مَلِک: آن چه در تصرف کسی است ◇
 مَلِک: پادشاه ◇ مَلِک: فرشته
 مَلِکَه: حالت درونی ثابت و تغییرناپذیر ◇ مَلِکَه: شهبانو
 موسوم: دارای نشانه ◇ مُسَمّا: نامیده شده
 مَهْر: کابین زن، صداق ◇ مَهْر: مَحَبّت، خورشید
 نَظّاره: تماشا ◇ نَظّاره: تماشاگران
 نَفَحَه: بوی خوش، نسیم ◇ نَفَحَه: نَفَس
 نَقایص: عیب‌ها و اشکال‌ها ◇ نَوَاقِص: کاستی‌ها و ناتمامی‌ها

۳. فهرست واژگان نادرست و درست

در سمت راست، کلمات یا عباراتی را می‌آوریم که به شکل غلط در نشر امروز بسیار به کار می‌روند. در سمت چپ، شکل پیشنهادی را ذکر می‌کنیم.
 آبدیده ◇ آبداده (مثال: فولاد آبداده)
 ابنیه‌ها ◇ ابنیه، پناها
 اتراک ◇ ترک‌ها. (جمع مکسر مخصوص کلمات عربی است.)
 آتش گشودن ◇ تیراندازی کردن
 اتوشویی ◇ لباس شویی. (لباس را می‌شویند، نه اتورا.)
 اَنائیه ◇ اَنات
 اثرات ◇ اثرها، آثار. (در عربی، کلمه سه‌حرفی با «ات» جمع بسته نمی‌شود.)
 اَثناعَشَری ◇ اثناعشری
 اَحیانا ◇ آحیانا
 آخِر ◇ آخر (پایانی)
 اداره‌جات ◇ اداره‌ها
 آزمایشات ◇ آزمایش‌ها
 اساتید ◇ استادان. (استاد، کلمه‌ای در اصل، فارسی است و نباید به شبهه عربی جمع بسته شود.)
 اسباب‌ها ◇ اسباب، سیب‌ها
 اسپانیولی ◇ اسپانیایی (زبان مردم اسپانیا و برخی کشورها)
 استحمارِ مَلت‌ها ◇ فریفتنِ مَلت‌ها و سواری گرفتن از آن‌ها. (در عربی، کلمه استحمار وجود ندارد.)
 استعفا دادن ◇ استعفا کردن
 استفاده بردن ◇ استفاده کردن



- اسلحه‌ها ♦ سلاح‌ها، اسلحه
 آشناییت ♦ آشنایی. («یت» مخصوص کلمات عربی است).
 أضغاث وأحلام ♦ أضغاث أحلام (خواب‌های پریشان)
 اطلاع حاصل نمودن ♦ آگاه شدن
 اطلاع واصله ♦ اطلاع رسیده
 اعاده حیثیت از کسی ♦ اعاده حیثیت به کسی
 اعلم‌تر ♦ عالم‌تر، اعلم
 افغانه ♦ افغانی‌ها
 إفلیج ♦ مفلوج
 اقشار ♦ قشرها. (در عربی، این کلمه بروزن أفعال جمع بسته نشده است).
 اقلا ♦ دست کم، حداقل. (در عربی، کلمه بروزن افعال، تنوین نمی‌پذیرد).
 اکثرا ♦ حذاکثر، دست بالا
 أکراد ♦ کردها
 اگرچنانچه ♦ چنانچه، اگر
 ألوار ♦ لرها
 أمارات متحده ♦ إمارات متحده
 آمال‌ها ♦ آمال، آرزوها. (کلمه آمال جمع است و نباید بار دیگر جمع بسته شود).
 آموزش‌های لازمه ♦ آموزش‌های لازم
 آن چه که ♦ آن چه
 أناث ♦ إناث (مؤنث‌ها)
 أنس نسبت به کتاب ♦ انس به کتاب
 أولآثر ♦ شایسته‌تر، اولاً
 ایفاد می‌گردد ♦ فرستاده می‌شود
 ایلات ♦ ایل‌ها
 با این وجود ♦ یا وجود این
 یارتردار ♦ یارتردار
 یازدهی ♦ بازده. («اسم + بن مضارع» معنای اسم مصدر می‌دهد و به «یاء» نیاز نیست).
 بازرسین ♦ بازرسان
 باغات ♦ باغ‌ها
 باقیات و صالحات ♦ باقیات صالحات

بِحَارِ الْأَنْوَارِ ❖ بِحَارِ الْأَنْوَارِ

بَدْمَضَب ❖ بد مذهب

بدهی‌های معوقه ❖ بدهی‌های معوق (عقب افتاده)

بدیت ❖ بدی

بر روی، به روی ❖ روی. (حرف اضافه در این جا حشو است.)

بر علیه ❖ ضد، مقابل

برای العین دیدم ❖ به چشم خود دیدم

بلا درنگ ❖ بی‌درنگ. («لَا» را نمی‌توان بر سر کلمه غیر عربی نهاد.)

بنادر ❖ بندرها

بُنود ❖ بندها

به بهانه گرامیداشت ❖ به مناسبت گرامیداشت. («بهانه» بار معنایی خاصی دارد که این جا شایسته نیست.)

به قتل رساندن ❖ کشتن

به لَو ❖ برای، به سود

به موقع اجرا گذاشتن ❖ اجرا کردن

به ناگهان ❖ ناگهان

به همراه ❖ همراه

بهبودی ❖ بهبود

بی تفاوت ❖ بی‌اعتنا، بی‌توجه

بیدار خوابی ❖ شب بیداری

پاکات ❖ پاکت‌ها

پرونده مختومه ❖ پرونده مختوم (پایان یافته)

پس بنا بر این ❖ پس، بنا بر این

پس نتیجه می‌گیریم ❖ نتیجه می‌گیریم، پس

پلاکارت ❖ پلاکارد (شعار نوشته)

پندیات ❖ پندها

پیاده کردن قوانین ❖ اجرای قوانین. (هنگامی که قانون را اجرا می‌کنیم، آن را از جایی پیاده نمی‌نماییم!)

پیدایش ❖ پیدایی. («بن مضارع + شین» = اسم مصدر «پیدا» بن مضارع نیست.)

پیشامد غیر مترقبه ❖ پیشامد پیش‌بینی نشده

پیشخوان ♦ پیشخان
 پیشنهادات ♦ پیشنهادها
 تجربیات ♦ تجربه‌ها
 تحصیلات عالی ♦ تحصیلات عالی، تحصیلات تکمیلی
 تحکیم ♦ محکم کردن. (در عربی، تحکیم به معنای محکم کردن نیامده است.)
 تذکار ♦ تذکار
 ترکمه ♦ ترکمان‌ها
 تراوش ♦ تراوش
 تراوشات ♦ تراویش‌ها
 تشریک مساعی ♦ اشتراک مساعی
 تصادف دو خودرو ♦ تصادم دو خودرو
 تقدیر ♦ تقدیردانی
 تکمیل نقایص ♦ رفع نقایص (زودودن عیب‌ها)
 تلفات ♦ تلف شده‌ها
 تلفنا ♦ تلفنی
 تلگرافات واصله ♦ تلگراف‌های رسیده
 تَهْمَتَن ♦ تَهْمَتَن (نیرومند، لقب رستم و بهمن در شاهنامه)
 تهی ♦ تهی (خالی)
 تَوَزُّق کتاب ♦ ورق زدن کتاب
 توصیف ♦ وصف، وصف کردن
 توفان ♦ طوفان (باد تند)
 تَوَلَّى ♦ تَوَلَّى (tavalli)
 ثبات ♦ ثبات (پایداری)
 جَدّ و آباء ♦ جدّ و آباء
 چداره ♦ چدار
 جزو بحث ♦ جزو بحث
 جهازیه ♦ جهاز
 جهیزیه ♦ جهیز
 چالدران، چالدران ♦ چالدران
 جُغَلّی کردن ♦ جُغَلّی کردن (سخن چینی)

- چِکاد ❖ چِکاد (سرکوه)
 چهار مُحال ❖ چهار مُحال
 چهرتاً ❖ از لحاظ چهره
 چهره کردن ❖ جلوه کردن
 حج گزاردن ❖ حج گزاردن
 خجیم ❖ پُر حجم
 خراف ❖ پُر حرف
 خرس کردن ❖ خرس کردن (بریدن شاخه‌های اضافی)
 حروف‌ها ❖ حروف، حرف‌ها
 حسب الفرمایش ❖ به فرمایش
 حسب الفرموده ❖ به فرموده
 خشن بدی ❖ بدی، ویژگی بد
 خشن خوبی ❖ خوبی، ویژگی خوب
 حضور به هم رسانیدن ❖ حاضر شدن
 حق‌گذاری ❖ حق‌گزاری
 حقوق مُکفی ❖ حقوق کافی
 حماسه ❖ حماسه
 خواربون ❖ خواربون (بدون تشدید)
 حیث و بیث ❖ حیص و بیص (گیر و دار)
 خانوادتاً ❖ از لحاظ خانواده
 خجول ❖ خجول
 خدام‌ها ❖ خدام، خادم‌ها
 خدمت‌گذار ❖ خدمت‌گزار
 خرمَن ❖ خرمَن
 خُشیت ❖ خُشیت
 خطرات ❖ خطرها (در زبان عربی، کلمه سه حرفی علامت «ات» نمی‌پذیرد.)
 خلاصی ❖ خلاص
 خلط مبحث ❖ خلط مبحث
 خَلَل ❖ خَلَل
 خلیق ❖ خوش‌خلق

خَمُود، خَمودی، خَمودگی ◇ خَمُود
 خوار و بار ◇ خواربار
 خواستگاه ◇ خاستگاه (منشأ، ریشه)
 خوانین ◇ خان‌ها
 خواهشاً ◇ لطفاً
 خویش ◇ خوبی
 خودکفا ◇ خودبسنده
 خورجین ◇ خُرَجین
 خورد و کلان ◇ خُرد و کلان
 خورسند ◇ خُرسند
 خویش ◇ خویش
 خوشنود ◇ خشنود
 دادرسین ◇ دادرسان
 داوطلبین ◇ داوطلبان
 دائمی ◇ دائم
 درآثر ◇ برآثر
 در ارتباط با ◇ درباره. (گرفته‌برداری از انگلیسی است.)
 در این شرایط ◇ در این وضعیت. (گرفته‌برداری از انگلیسی است.)
 در رابطه با ◇ درباره
 در راستای ◇ برای، به منظور
 در سن ۵۰ سالگی ◇ در ۵۰ سالگی
 در مقابل ◇ مقابل
 در نزد ◇ نزد
 درویش ◇ درویش‌ها
 ذرب ◇ در. (در زبان عربی، «درب» به معنای راه کوهستانی است.)
 دریوزگی ◇ دریوزه، گدایی. (خود کلمه «دریوزه» حالت اسم مصدری دارد.)
 دسته‌جات ◇ دسته‌ها
 دستور لازم ◇ دستور لازم
 دُستورات ◇ دُستورها. (کلمه دستور در اصل، فارسی است.)
 دعای سَمات ◇ دعای سیمات

- دَلّاهُ ❖ از دل
 دلایل ❖ ادله (دلیل‌ها). (دلایل جمع دلالت است و ادله جمع دلیل.)
 دَلّیر ❖ دلیر
 دهات ❖ آبادی‌ها، روستاها
 دهه مبارکه ❖ دهه مبارک، دهه فرخنده
 دو برادران ❖ دو برادر
 دوستان ابولهب ❖ دو دست ابولهب
 دو طفلان ❖ دو طفل، طفلان
 دواجات ❖ دواها
 دواوین ❖ دیوان‌ها
 دوماً ❖ دوم این‌که
 دوییت ❖ دویی، دوگانگی
 ذغال ❖ زغال
 ذوّثقه ❖ ذوّثقه
 زیاط، زیاط، زیاط ❖ زیاط (کاروانسرا، زاویه عبادت صوفیان)
 رهبریت ❖ رهبری
 روال ❖ شیوه، روش
 روزنامه هفتگی ❖ هفته‌نامه
 روزنامه‌جات ❖ روزنامه‌ها
 رویه ❖ روش. (رویه به معنای تفکر است.)
 رئیس ❖ رئیس
 رئیس جمهور ❖ رئیس جمهوری. (این فرد بر جمهوری یعنی مردم، ریاست ندارد)
 زاد و بوم ❖ زادبوم (جای زاده شدن)
 زیان لاتین ❖ زیان لاتینی
 زیاناً ❖ به زیان، زیانی
 زوّارها ❖ زوّارها، زوّار، زائران
 زیبایی ❖ زیبایی
 ساز و کار ❖ سازکار (مکانیزم: mechanism)
 سال‌های آتی ❖ سال‌های آینده
 سیپر ❖ سیور (جدی، سختگیر). (این کلمه فرانسوی است.)



- سبزیجات ♦ سبزی‌ها
 سپاس‌گذاری ♦ سپاس‌گزاری
 سپرده‌گذاری ♦ سپرده‌گذاری
 سجده - سجده ♦ سجده
 سرمایش ♦ سردی
 سرمایه‌گذاری ♦ سرمایه‌گذاری
 شفته ♦ شفته
 سفر غیرمنتظره ♦ سفر پیش‌بینی نشده
 سکنه ♦ ساکنان. (در عربی، این صیغه جمع برای کلمه «ساکن» به کار نرفته است.)
 سلامتی ♦ سلامت
 سلخ‌شور ♦ سلخ‌شور (دلیر)
 سلیس ♦ روان، هموار
 شماعی ♦ شماعی (شنیدنی)
 سؤال پرسیدن ♦ سؤال کردن، پرسیدن
 سوقات ♦ سوغات
 سیاس ♦ دارای سیاست
 سیافوش ♦ سیافوش
 سئوال ♦ سؤال
 شب آحیا ♦ شب احیا
 شب شام غریبان ♦ شام غریبان
 شب لیلة القدر ♦ شب قدر، لیلة القدر
 شجاعت ♦ شجاعت
 شراکت ♦ مشارکت، شرکت
 شعبات ♦ شعبه‌ها، شعب
 شفا ♦ شفا
 شفقت ♦ شفقت
 شکرگذاری ♦ شکرگزاری
 شکم‌خوارگی ♦ شکم‌بارگی
 شکوه ♦ شکوا، شکایت
 شکیل ♦ خوشگِل

- شمیرانات ❖ منطقه شمیران
 شیرینی جات ❖ شیرینی‌ها
 شیلات ❖ ماهیگیری
 صَغْرَسَن ❖ صَغْرَسَن
 صلاحیت ❖ صلاحیت
 صواب کار ❖ ثواب کار (پاداش)
 ضَخیم ❖ سَثَبَر (ضخیم در عربی به کار نرفته است).
 ضَرْب الْعَجَل ❖ ضَرْب الْأَجَل (تعیین مهلت)
 طَیْدَن ❖ تپیدن
 طلاجات ❖ گوهرها، جواهر
 ظَنین بودن به کسی، مظنون بودن به کسی ❖ به کسی گمان بد داشتن
 عاذی ❖ عادی
 عَبْد الْمُطَلِّب ❖ عبد الْمُطَلِّب
 عسگری ❖ عسگری
 علاقمند ❖ علاقه‌مند
 عَمَامَه ❖ عمامه
 عَمْران ❖ عَمْران (آبادانی)
 عملکرد ❖ عملکرد
 عهد و عیال ❖ اهل و عیال
 عَیْن ❖ عَیْن (زیان)
 عَثَّ و سَمین ❖ عَثَّ و سَمین (کم‌بها و گرانبها)
 عَزَه ❖ عَزَه (فریفته)
 غلطیدن ❖ غلتیدن
 غَمْر عین ❖ غَمْضِ عین (چشم‌پوشی)
 غیر و ذلک ❖ غَیْرِ ذَلِک (جُزْأین)
 قَتُوا - قَتُوا ❖ قَتُوا
 فرازی از کلام ❖ بخشی از کلام. (فراز به معنای جای بلند است و نه بخش).
 فرامین ❖ فرمان‌ها
 فرق داشتن از ❖ فرق داشتن با
 فرمان‌بردار ❖ فرمان‌بردار (صفت فاعلی = بن ماضی + آره مانند «خریداره»)

فرمانده قوا ♦ فرمانده قوا (هاء ملفوظ است).

فرمایشات ♦ فرموده ها

فروعات ♦ فروع، فرع ها

فروگذار ♦ فروگذار

فکور ♦ بسیار اندیش

فلاکت ♦ بیچارگی

فَلَج ♦ مغلوج

فوق الذکر ♦ پیش گفته، یاد شده

فوق العاده ♦ فوق العاده

قبولاندن ♦ پذیراندن

قراردادهای منعقد ♦ قراردادهای منعقد شده

قُضَات ♦ قُضَات

قُمار ♦ قُمار

قوانین مصوبه ♦ قوانین مصوب

قوس و قَوْح ♦ قوس قَوْح (رنگین کمان)

قیودات ♦ قیود، قیدها

کارِ ثواب ♦ کارِ صواب (درست)

کارِ محال ♦ کارِ محال

کارخانجات ♦ کارخانه ها

کاغذ باطله ♦ کاغذ باطل

کاوش ♦ کاوش

کج و مُغَوِج ♦ کج و مُغَوِج

کراهت ♦ کراهت

کساد ♦ کساد

کفاف ♦ کفاف

کلمه قصار ♦ سخن کوتاه

کن فیکون شدن ♦ ناپدید شدن. (معمولا آن را به معنای ویرانی به کار می برند که چنین معنایی ندارد).

کنکاش ♦ کاوش (جست و جو) (معنای درست «کنکاش» مشورت است).

که تا ♦ که، تا

- گاهآ ❖ گهگاه
 گرام ❖ گرامی (محترم)
 گرایشات ❖ گرایش‌ها
 گرمایش ❖ گرمی
 گزیری از این کار نیست ❖ گزیری از این کار نیست
 گشتاسب ❖ گشتاسب (پدر اسفندیار)
 گفتمان ❖ گفت‌وگو
 گلابه ❖ گله‌گزاری
 گله‌گذاری ❖ گله‌گزاری
 گناهان صغیره ❖ گناهان کوچک
 گناهان کبیره ❖ گناهان بزرگ
 گنجشک ❖ گنجشک
 گنجوی ❖ گنج‌های
 لاقل ❖ دست کم، حداقل
 لازم به گفتن است ❖ باید گفت
 لاغر ❖ لاغر
 لاکردار ❖ بدکردار، ناجوانمرد
 لامحاله ❖ لامحاله (ناچار)
 لامذهب ❖ بی‌مذهب
 لحاظ ❖ لحاظ
 لشکر ❖ لشکر
 لواسانات ❖ منطقه لواسان
 مُبَرَز ❖ مُبَرَز (برجسته)
 مُبَيَّضَه ❖ مُبَيَّضَه (پاک‌نویس)
 مُتَنَابِه ❖ مُتَنَابِه (قابل اعتنا)
 متنفذ ❖ صاحب نفوذ
 متون مختلفه ❖ متون مختلف
 مُثْمِر ❖ مُثْمِر، ثمربخش
 مَجبانی ❖ مَجبانی، رایگان. (خود کلمه «مجان» معنای رایگان می‌دهد و «یاء» در آن حشو است.)
 مجلس قانون‌گذاری ❖ مجلس قانون‌گذاری

مُحَابَا ♦ مُحَابَا

مُحَبَّت ♦ مُحَبَّت

محذور داشتن کاری ♦ محذور داشتن کاری (این کار دارای محذور است: ممنوع است).
محذور دارم ♦ محذور دارم (در انجام این کار محذور دارم: به دلیل گرفتاری، نمی‌توانم آن را انجام دهم).

مُخَاطَب ♦ مخاطب (مورد خطاب)

مُدْخَل وِرودی ♦ مدخل، ورودی

مَرْبُوطه ♦ مربوط

مَرْجِع ♦ مرجع

مَرْحَم ♦ مرهم

مَرْدِیت ♦ مردی

مَرْسُوله ♦ فرستاده شده

مَرُورِی داشتن ♦ مرور کردن. (گرفته‌برداری است).

مُزَاج ♦ مزاج

مُزَلَّف ♦ زلف‌دار

مُسْتَقْلَلَات ♦ مستقلات (محلّی که از آن کرایه می‌گیرند).

مُسَوَّدَه ♦ مُسَوَّدَه (پیش‌نویس)

مَشْکُوکِی بودن به کسی ♦ شک داشتن به کسی

مُشْک ♦ مشک

مُظَلَّاء ♦ زَرَّاندود

مُظَمَّعِ نَظَر ♦ مُظَمَّعِ نَظَر (کانون توجه)

مُظَنُّونِی بودن به کسی ♦ به کسی گمان بد داشتن

مُعَرِّفِ حَاضِر ♦ شناخته شده

مُعَضِّل ♦ مُعَضِّل (دشوار)

مُعَظَّمِ لَه ♦ بزرگواری

مُعَیْنِک ♦ عینکی

مَغْرُور ♦ مفتخر، سرافراز (مغرور در فرهنگ قرآنی معنای منفی دارد و نباید در معنای مثبت به کار رود).

مِفَاتِیحُ الْجَنَان ♦ مفاتیح الجنان (کلیدهای بهشت‌ها)

مَفِیدِ فَایِدَه ♦ مفید، فایده‌بخش

- مُقَر، مُقَرَّ آمدن ♦ مُقَرَّ آمدن (اعتراف کردن)
 مُکَلَّ ♦ غیر معقم، کلاهی
 مُلکوک ♦ لکه‌دار (از کلمه فارسی نمی‌توان با ساخت مخصوص عربی، اسم مفعول ساخت.)
 مَمهور ♦ مهر خورده
 مَنادی ندای توحید ♦ مَنادی توحید
 مُنتَجج به نتیجه شدن ♦ به نتیجه رسیدن
 مُنجمد ♦ جامد، یخ‌زده
 مُتَعَدِم ♦ معدوم، نیست شده
 مَهَّار ♦ مهار
 مَهْرِبَه ♦ مهر
 مَوارد مورد نیاز ♦ موارد نیاز، نیازمندی‌ها
 مورد استفاده قرار دادن ♦ استفاده کردن
 مورد تصویب قرار دادن ♦ تصویب کردن
 مورد تعقیب قرار دادن ♦ تعقیب کردن
 مورد ستایش قرار دادن ♦ ستودن
 موسوم به علی ♦ مُسَمَّأ به علی (دارای نام علی)
 می‌گوئیم ♦ می‌گوییم
 میدان ♦ میدان‌ها
 میوه‌جات ♦ میوه‌ها
 ناجی انسان‌ها ♦ مُنَجِّی انسان‌ها. («ناجی» به معنای «نجات یافته» است.)
 ناچاراً ♦ به ناچار
 نامبردار ♦ نامبردار (مشهور)
 نامزدهای داوطلبی مجلس ♦ نامزدهای مجلس
 نام‌گذاری ♦ نام‌گذاری
 نامه موخه ... ♦ نامه به تاریخ ...
 نامه‌های وارده ♦ نامه‌های رسیده
 نَرْدبام ♦ نَرْدبان
 نَرْمَش ♦ نَرْمی
 نَزاکت ♦ ادب، ادب‌ورزی
 نَواد ♦ از لحاظ نواد



نُشور و نما ◊ نُشور و نما
 نظرات ◊ نظرها
 نَعْنَا ◊ نَعْنَاع
 نفرات ◊ نفرها
 نقطه نظر ◊ دیدگاه
 نگاهی داشتن ◊ نگاه کردن. (گرفته برداری از انگلیسی است.)
 نماز گذاردن ◊ نماز گزاردن
 نُمَرات ◊ نمره‌ها
 نهار ◊ ناهار (وعده غذای نیمروز)
 نور مهتاب ◊ مهتاب، نور ماه
 نوین ◊ نو. («نو» صفت است و پسوند صفت ساز نمی‌گیرد.)
 هرازگاه ◊ گاهی، گهگاه
 هفت خوان ◊ هفت خان
 هَم‌تَراز ◊ هَم‌طِراز (هَم‌زُتبه)
 همراهیان ◊ همراهان
 همشاگرد، همشاگردی ◊ همکلاس، همدرس
 همکلاسی ◊ همکلاس
 وادی ایمن ◊ وادی آیمَن (بیابانی که در آن به حضرت موسی وحی رسید.)
 وام‌گذار ◊ وام‌گزار (ادا کننده وام)
 وحدت رویه ◊ وحدت روش، یکدستی شیوه. («رویه» به معنای تفکر است، نه روش.)
 وَحله ◊ وَهله
 ودیعه‌گذاری ◊ ودیعه‌گذاری
 وقت گذاشتن ◊ وقت صرف کردن. (گرفته برداری از انگلیسی است.)
 ویژه‌گی ◊ ویژگی
 ید و بیضا ◊ یدِ بیضا. («بیضا» به معنای سپید، صفت است برای «یده».)
 یوسف ◊ یوسف
 یونس ◊ یونس



* قرآن مجید، ترجمہ: ابوالقاسم پایندہ، جاویدان، پنجم، ۱۳۵۷.

۱. آیینہ، محمد حجازی، ابن سینا، ششم، ۱۳۴۵.
۲. ازرنجی کہ می پریم، جلال آل احمد، امیرکبیر، دوم، ۱۳۵۷.
۳. انسان صالح در تربیت اسلامی، حسین رزمجو، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۳.
۴. انوار تابان ولایت، سپاہ پاسداران انقلاب اسلامی، واحد تبلیغات و انتشارات، ۱۳۶۸.
۵. با سرودخوان جنگ در خطہ نام و ننگ، نادر ابراہیمی، اطلاعات، ۱۳۶۶.
۶. بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصہ ہا و تمثیلات مثنوی)، عبدالحسین زرین کوب، علمی، ۱۳۶۶.
۷. بخارای من ایل من، محمد بہمن بیگی، آگاہ، سوم، ۱۳۶۹.
۸. برگہایی در آغوش باد، غلامحسین یوسفی، توس، ۱۳۵۶.
۹. بزم آورد، عباس زریاب خویی، علمی، ۱۳۶۸.
۱۰. بشارت، علی مؤذنی، محراب اندیشہ، قم، ۱۳۷۲.
۱۱. بہشت ارغوان، کمال السید، ترجمہ: سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)، پارسایان، قم، ۱۳۷۵.
۱۲. بینش و نیایش، مصطفی چمران، بنیاد شہید چمران، سوم.
۱۳. پدر عشق و پسر، سید مهدی شعباعی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۳.
۱۴. پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار.
۱۵. پرستودر قاف، علی رضا قزو، حوزہ ہنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۶. پروندہ اسرائیل و صہیونیزم سیاسی، روزہ گارودی، ترجمہ: نسرین حکمی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دوم، ۱۳۶۹.
۱۷. پیامبر، جبران خلیل جبران، ترجمہ: مصطفی علم، نقش، ۱۳۶۱.
۱۸. پیرمرد چشم ما بود، جلال آل احمد، مجلہ آرش، دی، ۱۳۴۰.
۱۹. پیشوای صادق، سید علی خامنہ ای، سید جمال، ۱۳۶۱.
۲۰. تا پیروزی، مرتضی سہرنگی و ...، محراب قلم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
۲۱. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراہیم آیتی، دانشگاه تہران، ششم، ۱۳۷۸.
۲۲. تاریخ جہانگشا، عطا ملک جوینی، محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ ق.

۲۳. تحفه آسمانی، مرتضی بهرامی، مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان، قم، ۱۳۷۸.
۲۴. تذکره ایللیات، خسرو نسیمی، مرکز فرهنگی و هنری اقبال، ۱۳۶۸.
۲۵. تراز یا روش نویسندگی، اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
۲۶. ترجمه تاریخ یمینی، ابوشرف جرفادقانی، تصحیح: جعفر شعاعی، تهران، ۱۳۵۷.
۲۷. تسخیر ماه، محمد علی جمالزاده، مجله یغما، سال ۲۲، شماره ۶.
۲۸. تیرانا، مهرداد اوستا، زوآر، ۱۳۵۲.
۲۹. چشم‌ها و آفتاب، محسن شکیبیا، مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان، قم، ۱۳۷۶.
۳۰. حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، پنج، ۱۳۷۲.
۳۱. حدیث پیمانه (پژوهشی در انقلاب اسلامی)، حمید پارسائیا، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، اول، ۱۳۷۶.
۳۲. حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، گلی، دوم، ۱۳۶۱.
۳۳. الحیاء، محمدرضا حکیمی و...، ترجمه: احمد آرام، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۰.
۳۴. خسی در میقات، جلال آل‌احمد، فردوس، هفتم، ۱۳۷۸.
۳۵. خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، قجر، هشتم، ۱۳۵۴.
۳۶. در جست‌وجوی ریشه‌ها، حسن حبیبی، اطلاعات، ۱۳۷۳.
۳۷. ده گفتار، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
۳۸. دیوان غزلیات حافظ، به کوشش خطیب رهبر، صفی‌علیشاه، بیست و هفتم، ۱۳۷۹.
۳۹. راپرت‌ها، محمود عنایت، اشرفی، ۱۳۵۲.
۴۰. راحۃ الصیدور، محمد بن علی راوندی، علمی، ۱۳۳۳.
۴۱. روزها، محمد علی اسلامی ندوشن، یزدان، ۱۳۸۶.
۴۲. زندگانی علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سوم، ۱۳۶۷.
۴۳. زنی به نام زینب، کمال السید، ترجمه: صادق رحمانی، نبوغ، قم، ۱۳۷۵.
۴۴. سخن‌ها را بشنویم، محمد علی اسلامی ندوشن، شرکت سهامی انتشار، سوم، ۱۳۷۰.
۴۵. سرود اقبال، فخرالدین حجازی، بعثت، ۱۳۵۴.
۴۶. سرود جهش‌ها، محمدرضا حکیمی، توس، مشهد، ۱۳۴۳.
۴۷. سووشون، سیمین دانشور، خوارزمی، پنج، ۱۳۵۲.
۴۸. سه تار، جلال آل‌احمد، امیرکبیر، سوم، ۱۳۴۹.